# تاریخ شیعه در شام

مالک اشتر

علی علیه السلام

حبیب ابن کعب ازدی

هاشم عثمان

ترجمه حسن حسین زاده شانه‌چی

بسم الله الرحمن الرحیم

# تاریخ شیعه در شام

نویسنده:

هاشم عثمان

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# تاریخ شیعه در شام

## مشخصات کتاب

سرشناسه : عثمان، هاشم

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ شیعه در شام/ هاشم عثمان؛ ترجمه حسن مدیر شانه چی

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۲۵۱

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۵۰۲-۲-۳۱۲۰۰۰ریال

يادداشت : عنوان اصلی: تاريخ الشيعه فی ساحل بلاد الشام الشمالی.

يادداشت : کتابنامه به صورت زيرنويس

موضوع : شيعه -- سوريه -- تاريخ

شناسه افزوده : مدير شانه چی، حسن، مترجم

شناسه افزوده : بنياد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/ع۲ت۲۰۴۱ ۱۳۸۲

رده بندی ديويی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۱۴۹۸۲

ص:۱

## اشاره

## فهرست مطالب

ص:۶

## مقدمه

نگارش تاریخ شیعه در باره نواحی ساحلی شام آسان نیست، زیرا منابع تاریخی جز با اشاراتی گذرا به این موضوع نپرداخته اند و آن که در این موضوع تـاریخی تحقیق کنـد ماننـد کسـی است که شـبی تاریـک در کشتزاری وسـیع در پی یـافتن دانه هـای تسبیحی بگردد که نخ آن سالها پیش پاره شده باشد.

اگر منـابع تـاریخی را که در این تحقیق به مـا کمـک می رسانـد می یـافتیم، کار ما می توانست آسان باشـد و این پژوهش در مرحله بالاتری از موفقیت باشد ولی متأسّفانه این منابع فراهم و در دسترس و یا موجود نیستند.

همچنین کسی را نیافتیم که در این موضوع مهم تاریخی، چه در قدیم و یا جدید، کار کرده باشد، بنابراین، ما با چنین وضعیتی در مسیری بسیار ناهموار که پیش از این کسی در آن قدم نگذاشته است، حرکت می کنیم؛ به طوری که کار ما را فقط تلاشی بسیار ناچیز می گرداند که نوری را بر تاریکی موضوع تاریخ شیعه در سواحل شمالی شام و کوهستانهای غربی آن می اندازد.

این پژوهش، که پیشاپیش به ابتر و ناقص بودن آن اعتراف می کنیم، پیرامون موضوعات زیر بحث می کند:

نخست – آشنایی با حدود سرزمین شام در قدیم و به خصوص سواحل شام.

دوم – اساس نام گذاری شیعه و نامهایی که در مراحل تاریخی مختلف بر آنها اطلاق می شد.

سوم – دوره های تاریخی که شیعیان سواحل شام و کوهستانهای غربی

آن از سر گذرانده اند این دوره ها عبارتند از:

- دوره پیدایش و شکل گیری.

- دوره شکوفایی.

- دوره پیامدهای سخت و دشوار

- تجدید حیات

چهارم - تأسیس انجمنهای خیریه اسلامی جعفری در مناطق ساحلی سوریه و نقش آنها در احیاء مذهب جعفری.

اگر این بررسی کوتاه، آن چه را که ما در نظر داشتیم، محقق نساخت، پیش از این عذر خود را بیان کردیم و امیدواریم خواننده گرامی پوزش ما را بپذیرد. ولی ما به این تلاش مختصر بسنده نکرده، بلکه، برای خدمت به حقیقت و تاریخ، بحث و تحقیق در این زمینه را ادامه خواهیم داد تا به هدف مورد نظر برسیم. واللّه ولیّ التوفیق.

لاذقیه، اول رمضان ۱۴۱۱ ه .

۱۶ آذر ۱۹۹۱ م .

## فصل اوّل: سرزمین شام و جغرافیای طبیعی آن

### اشاره

ص:۹

## سرزمین شام

سرزمین شام در اقلیم سوم واقع شده است که از شرق شروع شده، از شمال چین گذشته و سپس از هند و سند و کابل و کرمان و سیستان و فارس و اهواز و عراق عرب و عراق عجم و شام و مصر و اسکندریه و ... عبور می کند و به اقیانوس اطلس منتهی می شود(۱).

بعضی گفته اند: شام در اقلیم پنجم واقع شده است(۲).

در علّت نام گذاری آن به شام اختلاف است. ابوبکر انباری گفته: «در اشتقاق نام آن دو وجه وجود دارد. ممکن است این نام گرفته شده از دست شوم و بد یمن که همان دست چپ است، باشد. و ممکن است که صیغه «فَعلی» از ماده «شُؤْم» باشد.

ابوالقاسم گفته است: گروهی از دانشمندان لغوی گفته اند جایز است که بدون همزه باشد و گفته شود: شام... و بدین ترتیب جمع شامه - به معنی خال سیاه، و نیز لکه های سیاهی که در ماه دیده می شود - باشد که به جهت فراوانی روستاها و قریه های آن و نزدیکی آنها به یکدیگر که شباهت به شامات می رساند، بدین نام نامیده شده است(۳)».

ص:۱۱

---

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر بیروت، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۲۹؛ همچنین ر.ك: قزوینی آثار البلاد و اخبار العباد، دار صادر، ص ۱۳۷.

۲- مسعودی، مروج الذهب، دارالرجاء، قاهره، ۱۹۳۸، ج ۱، ۷۲.

۳- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ شامات به لکه های سیاه و سفید بر روی ماه گفته می شود.

کلبی گفته است: «سرزمین شام، شام نامیده شد به جهت لکه های سیاه و سفیدی که در زمین آن، خاک، بقاع و سنگها و گیاهان و درختان آن وجود دارد»(۱).

و گفته شده است: «شام نامیده شد زیرا قومی از بنی کنعان بن حام از سمت چپ به این ناحیه آمدند، زیرا این سرزمین در سمت چپ کعبه قرار دارد»(۲).

و برخی دیگر از جمله شرقی بن قُطامی گفته اند: «سرزمین شام به نام سام بن نوح شام نامیده شد، زیرا او اوّلین کسی بود که در آن جا ماند و سکونت گزید و زمانی که اعراب در آن جا ساکن شدند بدیُمن می دانستند که به این سرزمین «سام» بگویند. پس گفتند: شام(۳)؛ و یا به جای سین، شین قرار دادند تا تلفّظ عجمی آن را (به عربی) تغییر دهند»(۴).

علّامه مرحوم عیسی اسکندر معلوف همین قول را برگزیده و در سخنرانی خود که در تالار مجمع علمی عربی در دمشق در شب جمعه ۲۷ اکتبر سال ۱۹۲۰ میلادی ایراد کرد آن را اعلام کرد و گفت: «سرزمین عزیز شام منسوب به سام بن نوح است و در نام گذاری، شام گفته شده است زیرا جای سین و شین در زبانهای هم خانواده شرقی عوض می شود»(۵).

یاقوت حموی گفته است که او در برخی از کتابهای ایرانیان در ذکر داستان سنحاریب خوانده است که بنی اسرائیل بعد از مرگ سلیمان پسر



---

۱- مسعودی، المختار من مروج الذهب، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۸۸، سفر دوم، ص ۵.

۲- ابوالفداء، تقویم البلدان، پاریس ۱۸۴۰، تحقیق بارون دیسلان، ص ۳۳۴، تشآموا = یتاسروا: از سمت چپ آمدن.

۳- مسعودی، المختار من مروج الذهب، سفر ثانی، ص ۵.

۴- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۱، ۳۱۱.

۵- مجله مجمع علمی عربی، دمشق، ج ۱۱، تشرین دوم، ۱۹۲۱، ص ۳۴۱.

داوود علیهم السلام از هم پاشیدند دو سبط و نیمی از سبط دیگر به بیت المقدس رفتند که از جمله آنها سبط داوود بود، و نُه سبط و نیمی از سبط دیگر که باقی مانده بودند به شهری که «شامین» خوانده می شد آمدند و بدین سبب این سرزمین، شام نامیده شد و این شهر در فلسطین واقع است که محل تجارت اعراب است و انبار آنها در آن جا بود.

«نام اوّلیه شام، «سوری» بود. عربها «شامین» را به شام مختصر کردند و نام شام بر تمام این نواحی غلبه یافت»(۱).

و از اقوال دیگر این است که این سرزمین شام نامیده شد زیرا که در سمت چپ کعبه است(۲).

حدود شام، طول آن از فرات تا عریش و عرض آن از کوههای طی ء تا دریای روم [مدیترانه] است(۳).

شیخ عبدالغنی نابلسی در اشعار خود حدود آن را چنین بیان می کند:

«و حدود شام، طولش از عریش تا سرزمین نیکوی فرات است؛ و عرض آن گفته شده از پل مسیح تا طرطوس در سرزمین بنی مراد است؛ و همچنین از یافا تا معان کشیده شده و همه این نواحی شام است»(۴).

و در باره شام گفته شده که آن «اقلیم اخبار است»(۵).

ص:۱۳

---

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر بیروت، ۱۹۵۵، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ مقدسی، احسن التقاسیم، آوریل، ۱۹۰۴، چاپ دوم، ۱۵۲.

۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر بیروت، ۱۹۵۵، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ بغدادی، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۳ / ۱۹۵۴، ج ۲، ص ۷۷۵.

۳- اصطخری، مسالک و ممالک، تحقیق دکتر محمد جابر عبدالعال حسینی، قاهره، ۱۳۸۱ / ۱۹۶۱، ص ۴۳.

۴- مجله مجمع علمی عربی، دمشق، ج ۱۱، تشرین دوم ۱۹۲۱، ص ۳۴۱.

۵- قزوینی، آثار البلاد، ص ۱۰۶.

گفته انـد از ویژگیهـای شـام این است که هیـچ گـاه از اولیـاء ابـدال که خـدا به واسـطه آنها ترحّم می کنـد و به دعای آنها از مردمـان در می گـذرد خـالی نمی مانـد، یعنی کسانی که تعـداد آنها از هفتاد نفر بیشتر و کمتر نمی شود و هرگاه یکی از آنها می میرد از میان مردم کسی جایگزین او می شود و محل سکونت آنها کوه لکام است(۱).

شام به داشـتن سـرزمینهای بسـیار و آبادیها و شـهرهای بزرگ توصـیف شده است و پیشینیان آن را به پنج جُند یا کوره تقسیم کرده بودند: جند فلسطین، جند اردن، جند حمص و جند قنسرین و عواصم(۲).

و برخی جغرافی نویسان به جای عواصم، جند دمشق را ذکر کرده اند(۳).

و بعضی از آنها جندهای شام را این طور گفته اند: فلسطین، حوران، غوطه، حمص، قنسرین(۴).

و برخی دیگر آنها را شش جند دانسته اند: قنسرین و حمص و دمشق و اردن و فلسطین و شراه(۵).

جنـد دمشق نواحی حوران، بصـری، اذرعـات، عمان، بعلبک، صـیدا، بیروت، طرابلس و سایر شـهرها و قریه ها و دژهای تابع و واقع در این شهرها را دربر می گیرد(۶).



---

۱- اصطخری - کتاب الأقالیم.

۲- ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۴.

۳- غرس الـدین خلیـل بن شـاهین ظاهری، کتاب زبـده کشف الممالک و بیان الطرق و المسالک، تحقیق پولس راین، پاریس ۱۸۹۴، ص ۴۱.

۴- مقدّسی، احسن التقاسیم، ص ۱۵۴.

۵- مقدّسی، احسن التقاسیم، ص ۱۵۴.

۶- ابن شدّاد، الاعلاق الخطیره، منشورات المعهد الفرنسی بدمشق، تحقیق سامی الدهان، دمشق ۱۹۶۳، ص ۲۰.

شهرهای ساحلی شام که ثغور دریایی نامیده می شدند عبارتند از:

سواحل جند حمص شامل انطرطوس، بانیاس، لاذقیه، جبله و هریاذه.

سواحل جند دمشق شامل عرقه، طرابلس، جُبیل، بیروت، صیدا، حصن الصرفند و عدنون(۱).

پهنه سواحل شام وسیع است و در طی مراحل مختلف تاریخی که بر سرزمین شام گذشته و پیش از آن که در تاریخ ۳۱ آوریل ۱۹۲۰ به شکل کنونی خود درآید، دستخوش تغییرات بسیاری شده است. لذا بررسی تاریخی ما محدود به سواحل شمالی شام و کوهستانهای غربی آن می باشد. این محدوده جغرافیایی را «مملکت طرابلس» و یا «ایالت طرابلس» احاطه کرده است. باید گفت نواحی کنونی سواحل شمالی شام مدت زمان طولانی تابع طرابلس بود، به طوری که برای ما ممکن نیست تاریخ این نواحی را در طی این دوران طولانی از تاریخ طرابلس جدا کنیم.



---

۱- ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ص ۲۵۵.

## فصل دوم: اساس نام گذاری شیعه

### اشاره

ص:۱۷

## معنی شیعه

«شیعه، گروهی هستند که بر کاری اجتماع می کنند.

هر قومی که بر کاری اجتماع کنند شیعه هستند.

و هر قومی که امر آنها یکی باشد و از آراء یکدیگر پیروی کنند، شیعه هستند(۱)».

همچنین، شیعه به معنی پیروان و یاران یک فرد و جمع آن شِیَعْ است(۲).

شیعه یعنی فرقه(۳).

واژه شیعه بر کسانی اطلاق می شود که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیروی کرده اند و به امامت و خلافت ایشان از طریق نصّ و وصیت چه آشکار و چه پنهان، قایل شده اند و معتقدند که امامت از فرزندان او خارج نمی شود، و اگر خارج شود به واسطه ظلم از ناحیه دیگران و یا به جهت تقیّه از جانب خود آنهاست(۴) و در قول به وجوب ثبوت عصمت ائمه از گناهان کبیره و صغیره، اتّفاق نظر دارند و نیز برآنند که امامت رکنی از ارکان دین است و بر نبی اکرم(ص) روا و جایز نیست که



---

۱- ابن منظور، لسان العرب، ماده شیع.

۲- ابن منظور، لسان العرب، ماده شیع.

۳- ابن منظور، لسان العرب، ماده شیع.

۴- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۱.

از آن غفلت کرده و به مردم واگذارد(۱). کلمه شیعه که اشاره به پیروان امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد، در احادیث متعدّدی از نبیّ اکرم(ص) نقل شده است.

در کتاب امالی از ابن عبّاس روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: «در روز قیامت شیعیان علی رستگارند. ای علی من از تو هستم و تو از من هستی؛ روح تو روح من است و شیعه تو شیعه من است؛ دوستان تو دوستان من هستند، هر کس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس با آنها کینه توزی کند با من کینه توزی کرده و هر که با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است؛ ای علی، عیوب و گناهانی که بر شیعیان توست بر آنها بخشیده می شود و من فردای قیامت شفاعت کننده آنها خواهم بود هنگامی که در مقام محمود برخیزم پس آنها را به این امر بشارت ده؛ ای علی، شیعیان تو شیعه خدا هستند و یاران تو یاران خدا و حزب تو حزب خداست و حزب خدا رستگارانند»(۲).

و در کتاب اربعین از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا(ص) فرمود: وقتی روز قیامت فرا برسد منادی بانگ می زند: ای علی، ای ولیّ، ای سرور، ای صبرکننده، ای دیندار، ای والی، ای هدایت کننده، ای زاهد، ای پاک و ای طاهر، تو و شیعیانت بدون حساب به بهشت بروید»(۳).

حاکم در شواهد التنزیل با روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده است:

«رسول خدا(ص) در حالی که من او را به سینه ام تکیه داده بودم قبض روح

شد، او گفت: ای علی آیا این سخن خدای متعال را نشنیده ای: «کسانی که



---

۱- ابن العربی، تاریخ مختصر الدول، ص ۹۷.

۲- به نقل از: حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، ص ۴۵.

۳- حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، ص ۴۷.

ایمان آوردد و عمل صالح انجام دادند آنها بهترین مردمان هستند». اینان شیعیان تو هستند، میعادگاه من و شما حوض [کوثر] است و آنها در حالی که پیشانیهایشان [از نور ایمان] سفید است فرا خوانده خواهند شد»(۱).

به طوری که در صفحه ۹۶ کتاب الصواعق المحرقه آمده است، دیلمی روایت کرده که: رسول خدا(ص) فرمود: «ای علی، خداوند، تو و فرزندان و ذریّه تو و اهل و شیعیان و دوستداران شیعیان تو را، بخشود، بر تو بشارت باد...»(۲).

پیروان اهل بیت علیهم السلام نیز بر خودشان نام شیعه را اطلاق می کردند.

دینوری نقل می کند که علیّ بن ابی طالب علیه السلام زیاد بن ابیه را والی نواحی فارس گردانید. زمانی که به سوی صفین حرکت کرد، معاویه نامه ای تهدیدآمیز به زیاد بن ابیه نوشت، زیاد در بین مردم شروع به سخن گفتن کرد و گفت: پسر خورنده جگرها و سردسته منافقان به من نامه نوشته و مرا تهدید می کند، در حالی که میان من و او پسرعموی رسول خدا(ص) همراه با نود هزار سرباز مسلح از شیعیانش قرار دارد، به خدا قسم او اگر آهنگ من کند مرا شمشیر زننده ای پر صلابت خواهد یافت»(۳).

پس از انعقاد صلح میان امام حسن علیه السلام و معاویه، اولین کسی که با امام حسن - علیه السلام - ملاقات کرد و او را برای کاری که انجام داده بود، سرزنش کرد و به بازگشت و ادامه جنگ فرا خواند، حُجر بن عَدی بود، که به امام علیه السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، دوست داشتم قبل

ص:۲۱

---

۱- محمّد حسین کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها، ص ۸۷.

۲- ابن حجر، الصواعق المحرقه، المطبعه المیمنیه، قاهره، ۱۳۲۴ ه .

۳- ابو حنیفه دینوری، اخبار الطوال، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۸۶، ص ۲۱۱.

از این که این وضع را ببینم، مرده بودم. ما را از عدالت به سوی جور وستم خارج کردی و ما حقّی را که بر آن بودیم رها کردیم و در باطلی که از آن می گریختیم، داخل شدیم و چیز بی ارزشی را پذیرفتیم که شایسته ما نبود» سخنان حجر بر امام حسن علیه السلام سنگین آمد و فرمود: «من خواسته بیشتر مردم را در صلح دیدم و دیدم که از جنگ رویگردان هستند و من دوست نداشتم که آنها را به چیزی که دوست ندارند، وادار سازم. پس برای جلوگیری از کشته شدن شیعیانمان صلح کردم و این جنگها را به زمان دیگری انداختم و خداوند هر روز به مقتضای حکمت اراده خاصی دارد.

حجر ازنزد امام حسن علیه السلام خارج شد و همراه با عبیده بن عمرو به نزد امام حسین علیه السلام آمده و گفتند: ای ابا عبداللّه، ذلّت را به بهای از دست دادن عزّت خریدید، و کم را پذیرفته و بسیار را رها کردید، امروز را از ما اطاعت کن و تمام روزگار از ما نافرمانی کن، حسن و آن چه را در باره این صلح تصمیم گرفته رها کن و شیعیانت از کوفیان و دیگران را به گرد خود جمع کن، و من و این دوستم را بر مقدّمه لشگر بگمار. پس پسر هند چیزی نمی فهمد مگر زمانی که ما با شمشیرهایمان او را بکوبیم(۱).

یعقوبی در تاریخش نقل می کند:

زمانی که امام حسن علیه السلام درگذشت و این خبر به شیعه رسید، در کوفه در خانه سلیمان بن صُرَد جمع شدند که در میان آنها بنی جعده بن هبیره نیز بودند آنها نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشته و به او به جهت مصیبتش در وفات حسن علیه السلام تسلیت گفتند:



---

۱- ابو حنیفه دینوری، اخبار الطوال، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۸۶، ص ۲۱۳.

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. به حسین بن علی از شیعیان او و شیعیان

پدرش امیرالمؤمنین، سلام بر تو و حمد و ستایش خدایی را که به جز او خدایی نیست.

امّا بعد، خبر وفات حسن بن علی به ما رسید. سلام بر او روزی که به دنیا آمد و روزی که درگذشت و روزی که زنده برانگیخته شود. خدا او را بیامرزد و حسناتش را بپذیرد، و اورا به پیامبرش ملحق سازد و اجر تو را در مصیبت او دوچندان گرداند و مصیبت تو را بعد از او جبران کند که ما اجر این مصیبت را از خدا می خواهیم، و همه ما به سوی او باز می گردیم، مصیبتی که به واسطه درگذشت پسر وصی و پسر دختر پیامبر، پرچم هدایت و نور بلاد که امید اقامه دین و بازگرداندن سیره صالحین به او بود، بر این امّت و به خصوص بر تو و این شیعیان وارد شد، بسیار عظیم است، خداوند تو را رحمت کند، در مصیبتی که به تو رسیده صبر کن که صبر نشانه ای از عزم در کارها است. به درستی که تو خلف گذشتگانت هستی و خداوند رشد و هدایتش را به کسی می دهد که به هدایت او راه جوید و ما شیعیان تو هستیم که در مصیبت تو، مصیبت زده ایم، و به اندوه تو اندوهناک و در شادی تو شاد، به سیره تو رفتار کرده و منتظر امر تو هستیم. خداوند شرح صدر به تو دهد و نامت را بلند گرداند و صبرت را زیاد نماید، گناهت را بیامرزد و حقّت را به تو باز گرداند(۱).



---

۱- تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۹ / ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۲۲۸.

## نامهایی که در طول تاریخ بر شیعیان اطلاق شده است:

در طول تاریخ، نامهای متعدّدی بر شیعیان اطلاق شده است که عبارتند از:

اول - رافضیان: این مشهورترین و متداولترین نامی است که بر شیعیان اطلاق شده است.

«رافضی کسی است که هر چیزی را که از پذیرفتن آن ننگ و عار دارد، مانند رفض و جبر به دور اندازد، رافضیان خودشان را شیعه می نامند(1)».

عبدالحیّ بن عماد حنبلی در حوادث سال ۳۹۸ ه چنین می گوید:

«فتنه دهشتناکی میان سنّیان و رافضیان در بغداد روی داد، و این فتنه بالا گرفت. سپس سنّیان قرآنی را که گفته می شد به قرائت ابن مسعود است و در آن خلاف بسیاری بود به دست آوردند. شیخ ابو حامد اسفراینی و فقیهان دستور دادند که آن را پاره پاره کرده و سپس آن را در حضور آنها سوزانیدند. نیمه شب یک رافضی شروع به ناسزا گفتن به کسی کرد که آن مصحف را سوزانده بود. او را گرفتند و کشتند، در نتیجه شیعیان قیام کردند و درگیری میان آنها و سنیان آغاز شد. ابو حامد مخفی شد و رافضیان غلبه یافتند و به نام الحاکم (خلیفه فاطمی مصر) فریاد می زدند و می گفتند: ای منصور! از این رو، القادر باللّه (خلیفه عباسی



---

۱- ابو هلال عسکری، الاوائل، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۱۳۴.

بغداد) به خشم آمده و سپاهی را به یاری سنیان فرستاد. رافضیان شکست خوردند و بعضی از خانه های آنها به آتش کشیده شد و خوار و ذلیل شدند(۱)».

او همچنین در حوادث سال ۹۱۸ ه می گوید: «ظهور شاه اسماعیل در این سال بود که بر پادشاهان عجم غلبه یافت و مذهب الحاد و رفض را ظاهر کرد و عقیده عجمیان را تا به امروز تغییر داد(۲)».

دوم – امامیه و اثنی عشریه: امامیّه کسانی هستند که قایل به نصّ و تعیین هستند، آنها معتقد به وجود دوازده امام هستند که نُه نفر آنها از فرزندان حسین علیه السلام هستند. اوّلین آن دوازده تن علی بن ابی طالب و آخرین آنها امام حجّت غائب(عج) است(۳).

سوم – مُتأَوّله و علویه: شیخ محمّد تقی فقیه می گوید: «شیعیان در جبل عامل و بعلبک از دیرباز به نام مُتأوّله شناخته می شدند و در برخی دوره ها به علویه معروف بودند»(۴).

چهارم – «ظَنّیه» منسوب به کوهستان «ظنیه» یا «ضنیه» است: کوههای مشرف بر طرابلس از جهت شرق تا به امروز «ضنیه» نام داشته که در این لفظ حرف «ض» به جای «ظ» قرار گرفته است. این نام در گذشته بر این کوهها اطلاق می شد، زیرا مردمان آن جا از همان زمان به نام «ظنیه» معروف بودند و این نامی است که بدان مشهور شده اند زیرا آنان بر مذهب شیعیانند که قایل به ظنّ و تأویل – در تفسیر احکام شریعت اسلامی



---

۱- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۳، ص ۲۱۳.

۳- دکتر عبداللّه فیاض، تاریخ الامامیه، ص ۲۷.

۴- محمّد تقی فقیه، جبل عامل فی التاریخ، دارالاضواء، بیروت ۱۹۸۶، ص ۳۰.

که در قرآن کریم و سنّت شریف آمده – هستند(۱).

پنجم: جعفریّه: جعفریه بر کسانی که معتقد به امامت جعفر بن محمّد صادق علیه السّلام هستند اطلاق می شود. کَشّی روایت کرده که شیعیان امام صادق علیه السّلام در کوفه جعفریه نامیده می شدند(۲).

ششم: نامهای دیگری نیز بر شیعیان اطلاق می شده که در سوریه و لبنان متداول نبوده مانند: قزلباش، نامی که عثمانیها بر پیروان تشکیلات صوفیانه ای می دادند که حیدر بن جنید به هنگام تأسیس طریقت تصوّف جدید خودش به آن روی آورد. این کلمه به معنی «کَلِّه سرخ ها» است صاحب این طریقت با اختراع پوشش جدیدی برای سر سمبلی ایجاد کرد که به نام تاج حیدر معروف شد و دوازده تَرک به نشانه دوازده امام داشت(۳).

«در سرزمین تورانیها و هندوستان، هر شیعه و هر ایرانی، قزلباش نامیده می شود»(۴).

ص:۲۶

---

۱- شیخ طه الولی، طرابلس بین الماضی و الحاضر، جریده اللواء اللبنانیه، شماره ۳۳۸۱، تاریخ ۲۹ حزیران ۱۹۸۰.
۲- الکشی، الرجال، بمبئی، ۱۳۱۷، ص ۱۶۵ و نیز دکتر عبداللّه فیاض، تاریخ الإمامیه، ص ۷۲.
۳- سید محسن الأمین، اعیان الشیعه ج ۱، ص ۲۰.
۴- تاریخ الشعوب الاسلامیه با اندکی تصرف، ۳، ۱۲۰ و شرفنامه، ۲، ۱۲۱ و نیز مراجعه کنید به: ابن الحنبلی، درالحبب فی تاریخ اعیان حلب، ج ۱، ق ۱، ص ۱۰۶.

## فصل سوم: تشیّع در سواحل شام

### اشاره

ص:۲۷

## آغاز ظهور شیعه در سواحل شام

همه اتّفـاق نظر دارنـد که ابوذر غفاری کسـی بود که تشیّع را در نواحی شام و جبل عامل(۱) منتشـر ساخت ولی تاریخی برای آن مشخص نشده است.

مـا می توانیم این تاریـخ را به طور تقریبی، بین سالهـای ۲۸ تا ۳۰ هجری معیّن کنیم، زیرا معـاویه در پی درخواست عثمـان در سال ۳۰ هجری ابوذر را از شام به مدینه فرستاد.

ابوذر پیش از آن که عثمان او را به شام بفرستد در مسجد رسول خدا(ص) می نشست و مردم به گرد او جمع می شدند و او مطـالبی را می گفـت که در آنهـا طعن بر عثمـان بـود. او بر آسـتانه در مسـجد می ایسـتاد و می گفت: ای مردم هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که نمی شناسد من ابوذر غفاری هستم، من جندب بن جناده ربذی هستم. خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزیـد که ذریه ای از نسل یکـدیگر بودنـد و خـدا شـنوا و داناست. محمّـد برگزیده از نوح است، اوّلش از ابراهیم و بازمانـده اش از اسـماعیل است و عترت هدایت کننده از نسل محمّد است، که شـرافت یافتگانند و در میان قومی سزاوار فضل و برتری



---

۱- شیخ احمد رضا، مجله عرفان، ج ۲، ص ۲۳۹؛ شیخ محمد تقی فقیه، جبل عامل فی التاریخ، دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۶، ص ۳۴.

هستند که آنها در میان ما همانند آسمان برافراشته و کعبه پوشیده شده یا قبله نصب شده یا خورشید روز و ماه شب یا ستارگان هـدایت کننـده و یـا درخـت زیتـونی هسـتند که روغن آن روشـنی می دهـد و مـوجب برکت است و محمّـد وارث علم آدم و چیزهـایی اسـت که انبیـاء به آن برتری یـافته انـد. و علیّ بن ابی طـالب وصـی محمّـد و وارث علم اوست. ای امّـتی که بعـد از پیامبرش حیران و سرگردان شـده ایـد آگاه باشـید، اگر مقـدّم می داشتید آنچه را که خدا مقدّم داشـته و به عقب می انداختید آنچه را خدا به عقب انداخته و به ولایت و وراثت اهل بیت پیامبرتان اقرار می کردید از بالای سر و زیر پاهایتان می خوردید و ولیّ خدا در مانده نمی شد و هیچ تیری از فرائض الهی به هدف نخورده نمی ماند، و هرگز دو نفر در حکم خدا اختلاف نمی کردنـد مگر این که علم آن را از کتاب و سـنّت پیامبر در نزد آنها می یافتید، امّا اکنون که کردید آن چه کردید پس سـنگینی کار خودتان را بچشید «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»(۱)

وقتی سـخنان ابوذر به گوش عثمـان رسـید او را به شـام به نزد معـاویه فرسـتاد، او در آن جا نیز در مسـجد می نشسـت و همان سخنانی را که در مـدینه در مسجد رسول خـدا(ص) می گفت، بیان می کرد. مردم به گرد او جمع می شدنـد تا این که تعداد کسانی که دور او جمع می شدند و به سخنانش گوش می دادند زیاد شد.

او پس از خوانـدن نماز صـبح بر دروازه دمشق می ایسـتاد و می گفت: «کاروانی که آتش حمل می کنـد آمد، خدا لعنت کند امرکنندگان به معروف را که خود ترک کننده آن هستند و خدا لعنت کند نهی کنندگان از منکر را که



---

۱- تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۱۷۱.

خود مرتکب منکر می شوند[(۱)]». او همچنین به روستاها و نواحی ساحلی[(۲)] می رفت و مردم را به موالات و دوستی امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرا می خواند. معاویه به عثمان نامه نوشت که اگر به شام احتیاج داری به دنبال ابوذر بفرست که او قلبهای مردم را از کینه پر کرده است[(۳)]. عثمان به او نوشت که ابوذر را بر شتر بی جهاز (بدون زیرانداز) سوار کن. او را به مدینه آوردند، در حالی که گوشت رانهای او ریخته بود سپس عثمان او را به ربذه تبعید کرد و در آن جا ماند تا در سال ۳۲ ه به رحمت الهی پیوست[(۴)].

اما در نواحی ساحلی شام تعدادی از خواص امیرالمؤمنین علی علیه السّلام تشیّع را منتشر ساختند که عبارت بودند از: مالک اشتر نخعی، ثابت بن قیس همدانی، کمیل بن زیاد نخعی و زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، جُندب بن زهیر غامدی، حبیب بن کعب ازدی، عروه بن جعد و عمرو بن حِمَق خزاعی. آنها در کوفه از عثمان بدگویی می کردند و سعید بن عاص که از جانب عثمان والی کوفه بود این امر را طی نامه ای به او اطّلاع داد. عثمان به او دستور داد تا آنها را به شام نزد معاویه بفرستد. آنها به نزد معاویه آمدند و بین آنها سخنان بسیاری ردّ و بدل شد و معاویه آنها را از برپایی فتنه برحذر داشت، امّا آنها به سوی او هجوم برده و ریش و موی سر معاویه را گرفتند. پس از آن معاویه نامه ای به عثمان نوشت و چنین گفت:



---

۱- تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- شیخ احمدرضا، مجله عرفان، ج ۲، ص ۲۳۹.

۳- ابو هلال عسکری، الاوائل، وزارت فرهنگ دمشق، ۱۹۷۵، ج ۱، ۲۷۷.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

«بسم اللّه الرحمن الرحیم

به بنـده خدا و امیر مؤمنان عثمان از معاویه پسر ابوسـفیان؛ امّا بعد، ای امیر مؤمنان، کسانی را به سوی من فرسـتادی که به زبان شیاطین و الهام آنان سـخن می گوینـد و طولی نخواهـد کشـید که آنها به سوی مردم می رونـد که می پندارنـد آنان از جانب قرآن سـخن می گویند و امر را بر ایشان مشـتبه می سازند. مردم آن چه را که آنها در نظر دارند، نمی دانند آنها به دنبال تفرقه انـدازی هسـتند و آشوب و فتنه را نزدیـک می کننـد، اسـلام آنهـا را سـنگین بار کرده و ملول ساخته است و افسون شـیطان در دلهای آنها جای گرفته است. آنان بسـیاری از کوفیان را که در پیش رویشان بودنـد، فاسـد کرده انـد و اگر در میان مردم شام باشند، من مطمئن نیستم از این که آنها را با سحر و فجور خودشان فریب ندهند. پس آنها را به شهرهای خودشان باز گردان تا خانه هایشان در شهرهای خودشان باشد که نفاق آنها از همان جا ظاهر شده است و السّلام(۱)».

در پی این نامه، عثمان به معاویه دسـتور داد که آنها را به کوفه به نزد سـعید بن عاص باز گردانـد و او آنها را باز گردانیـد. امّا آنها پس از بازگشت به کوفه زبانشان بازتر شد، لذا سـعید بن عاص در نامه ای که به عثمان نوشت از دست آنها به فغان آمد، عثمان به سـعید نوشت که آنها را به نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید که امیر حمص بود بفرسـتد. او همچنین نامه ای به مالک اشتر و یاران او نوشت که در آن چنین آمده بود: «امّا بعد من شـما را به سوی حمص روانه کردم. پس هر وقت نامه من به شما رسید

ص:۳۲

---

۱- برخی از منابع تاریخی، وفات ابوذر را در سال ۲۵ هجری نوشـته اند. در این خصوص مراجعه کنید به تاریخ ابوالفداء و ابن وردی در تتمه المختصر. خلیفه بن خیاط در تاریخش نوشته که او در سال ۳۲ هجری وفات یافت.

به آن جا بروید که شما نسبت به اسلام و اهل آن از هیچ شرّی فرو گذار نمی کند. والسّلام(۱)».

زمانی که مالک اشتر نامه را خواند گفت: «خدایا هر کس از ما که نظر بدتری نسبت به رعیت دارد و بیشتر در میان مردم معصیت می کند، در انتقام گرفتن از او شتاب کن» سعید این سخن را به اطلاع عثمان رسانید و پس از آن مالک و یارانش به حمص رفتند، عبدالرحمن بن خالد آنها را در نواحی ساحلی سُکنی داد و برای آنها مقرّری تعیین کرد و این در سال ۳۳ هجری بود(۲).

شایان توجّه است که ظهور شیعه در سواحل شام و کوهستانهای غربی آن، طی مراحلی به اتمام رسید که تحت تاثیر عواملی بود و ما برخی از آنها را برگزیده ایم که عبارتند از:

۱- فرار از کشتار شیعیان در شام که به دست معاویه و کسانی که بعد از او آمدند، صورت می گرفت. چنان که معلوم است معاویه بن ابو سفیان، با خدعه و نیرنگ به خلافت دست یافت و بزرگترین خطری که حکومت او را تهدید می کرد وجود امام علی علیه السلام بود. و امام علیه السلام، با توجّه به شخصیت جذّابی که از آن بهره مند بود و جذبه خاصّی که در نفوس مسلمانان داشت، به واسطه مزیّتها و صفاتی که تنها او بدانها اختصاص یافته بود؛ فقط یک رقیب ضعیف برای او نبود؛ از جمله این مزیّتها پرورش یافتن او در بیت نبوّت بود و این که او پسر عموی پیامبر اکرم(ص) و داماد و وصی و پدر فرزندان او بود و دارای موقعیّتهای



---

۱- طبری، دارالمعارف، مصر ۱۹۷۰، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲- طبری، دارالمعارف، مصر ۱۹۷۰، ج ۴، ص ۳۲۶.

برجسته ای در غزوات بود که آثار ثمربخشی در استحکام پایه های اسلام داشت. از این رو معاویه نبردی سخت و فراگیر را علیه امام و شیعیان او آغاز کرد که در ابعاد مختلفی جریان داشت از آن جمله دشنام و ناسزاگویی به امام علی علیه السلام بر منابر بود تا کینه او را در قلبهای مردم بکارد و نیز وا داشتن عاملانش از طریق جاذبه های مادی بر این که اخبار زشت و قبیحی را در باره امام علی علیه السّلام نقل کنند که مستلزم طعن بر او و برائت از او باشد. و برای این کار به آنها ثروت و منصبی می داد که آنان را به امثال این امور ترغیب نماید و آنها نیز مطالبی را می ساختند که او را راضی کنند(۱)؛ همچنین قتل عام شیعیان امام علی علیه السلام و کشتار آنها به بدترین صورت و شکل ممکن؛ بطوری که بسیاری از آنها ناچار می شدند به نقاط دوری مانند سواحل و کوهستانهای مرتفع و بلند که راه و مسیر رسیدن به آنها سخت و دشوار بود، فرار کنند و پناه برند، مانند کوهستانهای لبنان: عامل، کسروان، ضنیه، کوه لکام(۲) و کوه سماق(۳).

۲- آمدن برخی از اوّلین رجال شیعه مانند سلمان فارسی و عبداللّه بن مسعود به سواحل شام برای مرزبانی و جنگ با رومیان.

ابوزرعه در تاریخش خبری را نقل می کند که از قاسم ابی عبدالرّحمن نقل شده است که می گوید: «در دمشق سلمان بر ماوارد شد و شریفی در میان ما باقی نماند جز این که منزلش را به او عرضه داشت امّا او گفت:



---

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۷.
۲- کوه لکام واقع در سرزمین روم - ترکیه کنونی - است که طول آن نزدیک به دویست فرسخ می شود. در سرزمینهای اسلامی از مرعش و هارونیه و عین زربه آغاز می شود و تا پس از عبور از لاذقیه، لکام نامیده می شود و از آن پس هراء و تنوخ خوانده می شود تا ناحیه حمص و پس از آن کوه لبنان نامیده می شود؛ اصطخری، المسالك و الممالك.
۳- کوه بزرگی از توابع حلب غربی است. یاقوت حموی، معجم البلدان.

تصمیم گرفته ام این بار به خانه بشیر بن سعید بروم و سپس درباره ابوالدرداء پرسید. گفتند: او مرزبان است، گفت: ای مردم دمشق، مرزبانی شما کجاست؟ گفتند: در بیروت، پس او به سوی بیروت حرکت کرد»(۱).

ابن عساکر نقل می کند که انس، ابوالدرداء و ابوهریره و ابن مسعود را که از سلسله می آمدند، ملاقات کرد. سلسله دژی بود از توابع ساحل دمشق که در آن منبری برپا بود، انس گفته که مدتی در سلسله اقامت کرده بود. عبداللّه بن مسعود می گوید: «سه روز در آن جا اقامت کردم و نماز را شکسته خواندم و نماز شکسته در آن جا همانند کسی است که هفتاد سال نماز تمام بخواند(۲)».

وجود رجال متقدم و بزرگ شیعه نظیر عبداللّه بن مسعود، کمیل بن زیاد و مالک اشتر نخعی و سلمان فارسی در میان ساکنان شهرهای ساحلی که عمدتا ایرانی بودند، تأثیر خود را در انتشار تشیّع میان این مردم باقی گذاشت. در اخبار تاریخی آمده است: زمانی که معاویه سرزمینهای شام را فتح کرد، شهرهای آن را خالی از سکنه دید و از هجوم و غارت رومیان بر این شهرها ترسید. لذا گروهی از عجمها - ایرانیان - را در آن نواحی و در طرابلس و جُبیل و بیروت و صیدا و عرقه سکنی داد و گروهی را نیز در بعلبک ساکن کرد(۳).

ابراهیم بن اسود در کتاب تنویر الأذهان فی تاریخ لبنان می گوید:

ص:۳۵

---

۱- تاریخ ابو زرعه، مجمع اللغه العربیه، دمشق، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، قسم اول، مجمع اللغه العربیّه، دمشق، ۱۹۵۴، ص ۱۲۴.

۳- ابراهیم الأسود، تنویر الأذهان فی تاریخ لبنان، چاپخانه قدیس جاورجیوس، ۱۹۲۷، ج ۲، ص ۱۰۲.

«شیعیانی که تا به امروز در این مناطق و نقاط دیگری از این بلاد موجود هستند از نسل همان عجمی ها - ایرانیان - هستند به غیر از کسانی که در جبل عامل وجود دارند. آنها بومی هستند و خانواده های برجسته ای که در این کوهستان هستند از اشراف اصیل در قوم خود هستند»(۱).

۳- مهاجرت؛ این مهاجرتها به دو گونه بود: مهاجرت داخلی یعنی از داخل سرزمین شام به نواحی ساحلی و مهاجرت خارجی به مناطق ساحلی شام که عبارت از مهاجرت مغربیها به خصوص در آغاز حکومت فاطمیان بود. از این رو نتیجه می گیریم که تشیّع در نواحی ساحلی شام سابقه قدیمی دارد. در همان فترت زمانی که تشیّع در جبل عامل انتشار یافت، در این نواحی نیز انتشار پیدا کرد. و انتشار آن به دست نیکمردانی بزرگ بود که نهال آن را در خاکی پاکیزه و تمیز کاشتند و با توجّه و بیداری از آن مراقبت کردند تا این که این نهال درختی بلند قامت گردید که شاخه های آن به اطراف کشیده شد و در طیّ مدّت زمانی طولانی در سراسر سرزمین شام انتشار و گسترش یافت.

در دو قرن پنجم و ششم هجری اکثریّت ساکنان سرزمینهای داخلی شام و نواحی ساحلی آن، از شیعیان بودند و به مذهب خویش فتوا می دادند و این نکته ایست که منابع متعددی بر آن تأکید کرده اند.

ابن بطلان در نامه ای که به هلال بن محسن بن ابراهیم صابی در حدود سال ۴۴۰ ه نوشته، چنین گفته است:

«از رصافه به حلب آمدیم... در این شهر مسجد جامع و شش کلیسا و بیمارستانی کوچک وجود داشت و فقیهان آن بر مذهب امامیه فتوا



---

۱- ابراهیم الأسود، تنویر الأذهان فی تاریخ لبنان، ج ۲، ص ۱۰۲.

می دادند»(۱).

و هنگامی که ناصر خسرو علوی در سال ۴۳۸ هجری از برخی شهرهای ساحلی شام دیدن می کند درباره طرابلس می گوید: «ساکنان طرابلس همگی شیعه هستند و شیعیان در هر شهری مساجد زیبایی بنا کرده اند...»(۲).

او در باره شهر صور می گوید: «بیشتر ساکنان آن شیعه هستند...»(۳).

در روز چهارشنبه، بیست و چهارم ربیع الآخر سال ۵۸۰ هجری ابن جُبیر از دمشق دیدن کرد او در باره این شهر در سفرنامه اش چنین نوشته است(۴):

«شیعیان در این بلاد امور عجیبی دارند، آنها بیشتر از سنّیان هستند و این شهرها را بنا به مذهبشان آباد می کنند».

شیعیان در این دوران از نفوذ فراوانشان در جامعه بهره مند بودند و این نکته ای است که واقعه نقل شده از ابن شدّاد ما را بدان دلالت می کند. اصل واقعه این است که وقتی بدرالدوله ابوالربیع سلیمان بن عبدالجبار بن اُرتُق - حاکم حلب - در سال ۵۱۶ ه تصمیم گرفت مدرسه زجاجیه را احداث کند مردم حلب به او کمک نکردند زیرا مذهب غالب آنها در آن زمان تشیّع بود و هر چه از ساختمان مدرسه که در روز ساخته می شد شیعیان در شب خراب می کردند، به طوری که بدرالدوله مستأصل شد. از



---

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳، ۳۱۳؛ مراجعه کنید به: القفطی، تاریخ الحکماء، ص ۲۹۶.

۲- ناصر خسرو علوی، سفرنامه، ترجمه به عربی دکتر یحیی الخشاب، چاپ لجنه التألیف و التّرجمه و النّشر، قاهره، ۱۹۴۵، چاپ ۱، ص ۱۱.

۳- ناصر خسرو علوی، سفرنامه، ترجمه به عربی دکتر یحیی الخشاب، چاپ لجنه التألیف و التّرجمه و النّشر، قاهره، ۱۹۴۵، چاپ ۱، ص ۱۵.

۴- رحله ابن جبیر، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۴، ص ۲۵۲.

این رو شریف زهره بن علی بن محمّد بن ابی ابراهیم اسحاقی حسینی را حاضر ساخت و از او درخواست کرد تا در ساختن مدرسه خودش مباشرت داشته باشد تا عامه مردم را از تخریب آنچه ساخته می شود باز دارد، شریف زهره در جریان احداث مدرسه حضور یافت و ملازم آن بود تا این که از بنای آن فارغ شدند(۱).



---

۱- ابن شداد، الاعلاق الخطیره، تحقیق یحیی عباره، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۹۱، ج ۱، ق ۱، ص ۲۴۱.

## ادوار تاریخی که شیعیان در سواحل شام سپری کردند

### اشاره

ظهور شـیعیان در سواحل شام به طور گسترده، و به خصوص در سواحل شـمالی همزمان با تأسیس دولت تنوخیان در لاذقیه به سال ۲۴۹ ه / ۸۶۴ م بود و از این تاریخ تا سال ۳۶۴ هجری دوره های متعدّدی بر شیعیان نواحی ساحلی سپری شد که می توان آنها را در سه دوره خلاصه کرد:

۱- دوره شکوفایی.

۲- پیامدهای دشوار.

۳- دوره تجدید حیات.

### ۱- دوره شکوفایی

#### اشاره

فاصله زمانی میان سالهای ۲۴۹ ه تا ۶۷۰ ه (۸۶۴-۱۲۷۲ م)، دوران شـکوفایی شیعیان در نواحی ساحلی شام محسوب می شود، زیرا در طیّ این مدّت سه دولت مستقلّ پی در پی در این ناحیه ظهور یافتند:

۱- دولت تنوخیان در لاذقیه و جبله از سال ۲۴۹ ه تا ۳۶۴ ه .

۲- حکومت قاضیان آل عمار در طرابلس از سال ۴۶۲ تا ۵۰۲ ه .

۳- دولت اسماعیلیان در مصیاف از ۵۳۵ ه تا ۶۷۰ ه .

و هر یک از این دولتهای سه گانه نقش مهمی را در صـحنه حوادث سیاسـی در نواحی ساحلی شام به ویژه در جنگهای صلیبی بازی کردند و

موقعیّت هر یک از آنها در این جنگها، در طی قرنها، مایه افتخار و عزّت است. لیکن با کمال تأسّف این دولتها به تقدیر و بزرگداشتی که سزاوار آن بوده اند، نرسیده اند.

## دولت تنوخیان در لاذقیه

### اشاره

تاریخ دولت تنوخیان، صفحاتی آکنده از عبرت را در تاریخ سواحل شمالی شام برای ما مجسّم می سازد. لیکن متأسّفانه مورّخان در شناسایی و معرّفی این دولت کوتاهی کرده اند و حق مطالعه و بررسی درباره آن را به جا نیاورده اند. و اگر متّنبی شاعر و قصیده های او در باره محمّد بن اسحق تنوخی و حسین بن اسحاق و علیّ بن ابراهیم بن یوسف الفصیص، امراء آل تنوخ نبود، چیزی درباره این دولت نمی دانستیم. دولتی که بیش از صد و بیست سال در موقعیّتی بسیار سخت، که آبستن حوادث بود، به حیات خود ادامه داد.

اصل تنوخ از قبیله قضاعه است:

آن گونه که نسب شناسان می گویند: قضاعه پسر نزار بن معد بن عدنان است و کنیه نزار ابوقضاعه بوده است. نقل کرده اند که عامر بن حارثه، زید بن لیث را در رأس قبایل قضاعه برای امارت ملطاط، روانه شام ساخت و زید بن لیث بن سود بن اسلم بن حاف بن قضاعه را که از حمیر بود بر آنها والی قرار داد، زمانی که زید به حجاز رفت میان خاندانش اختلاف شد و قبیله قضاعه از آنها جدا شدند، گروهی از آنها به یمن باز گشتند که نسل آنها تا به امروز در آن جا هست، آنان عبارتند از خولان و مهره و مجید. گروهی در حجاز ماندند که نسل آنها تاکنون آن جا هستند و عبارتند از بلی بن عمرو و بهراء بن عمرو، زید نیز در حجاز ماند و نسل او

در آن جا متفرّق شدند...

و امّا عدّه ای از قضاعه که به مصر و شام و بحرین رفتند نسل آنها تا به امروز هست که عبارتند از کلب بن وبره، تنوخ، سليخ، خشين، قين و عليص(۱).

بنابراين قضاعه اوّلين عربهایی بودند که به شام وارد شدند و از اين جهت که در شام اقامت کردند تنوخ ناميده شدند زيرا تنوخ به معنای اقامت در مکانی خاص است. قبیله تنوخ چنان که توصيف کرده اند از قبایل عربی هستند که بیشترین شرافت در حسب و مناقب را دارند و برخی آنها را از حيث مفاخر و ادب ستوده و تعظيم کرده اند و در میان آنها خطيبان و فصيحان و بليغان و شاعران فراوانی بودند(۲).

که از جمله آنها پدران ابوالعلاء معرّی و نیاکان بنی فصیص امراء قنسرين و پايه گذاران حقيقی دولت تنوخيان در لاذقيه هستند.

از آنچه ملطی در تاريخش گفته است چنين برمی آيد که تنوخيان در ابتدای کار چادرنشينانی در کنار رودخانه قويق در حلب بودند، در ايام خلافت مأمون - يعنی بين سالهای ۱۹۸-۲۰۰ ه ناصر خارجی قيسيها را گرد آورد و با انبوهی از آنان به قصد تنوخيان که چادرنشينانی در کنار رودخانه قويق در حلب بودند، حرکت کرد. او ده روز با آنها جنگيد تا اين که نيروی آنها ضعيف شد، پس زن و مرد آنها به سوی قنسرين کوچ کردند(۳).



---

۱- تاريخ يعقوبی، ج ۱، ص ۲۲.

۲- نشوان الحميری، ملوک حمير و اقيال اليمن، تحقيق اسماعيل البحرانی و علی المؤيّد، دارالعوده، بيروت، ۱۹۷۸، ط ۲، ص ۵۳.

۳- ابن العديم، الإنصاف و التحری ضمن تعريف القدماء بابی العلاء الدارالقوميه للنشر، قاهره، ۱۹۶۵، ص ۴۸۹.

اوّلین کسی که از دولت تنوخیان در لاذقیه صحبت به میان آورده محمّد امین غالب الطّویل است آن جا که گفته است:

«زمـانی که رومیان در سال ۳۵۷ هجری بر دریای لاذقیه استیلا یافتند، علویان - مقصود شـیعیان - به تشـکیلات اداری و نظامی روی آوردند و فرصت را غنیمت شـمرده، علیه رومیان اعلام قیام کردند. حسین بن اسحق ضلیعنی علوی تنوخی آنها را رهبری می کرد، او پیروز شد و در سال ۳۶۸ ه حکومت لاذقیه را به دست گرفت. سـپس مدتی محمد بن اسحق تنوخی حکومت کرد و پس از او برادرش ابراهیم جای او را گرفت. دولت علویان - شـیعیان - لاذقیه اسـتقلال خود را تا زمان آمـدن صـلیبیان حفظ کرد و در سال ۴۷۷ هجری منقرض شد»(۱). امّا این سـخن غالب الطّویل دور از حقیقت می نمایـد، زیرا ادلّه معتبر تاریخی که اشاره دارند دولت تنوخیان در سال ۲۴۹ هجری در لاذقیه آغاز شد، آن را باطل می کنند.

از مسائلی که بطلان این سـخن غالب الطویل را آشـکار می کنـد این است که متّنبی شاعر در سال سـیصد و بیست و انـدی، از لاذقیه دیـدن کرده، با امیران تنوخی که در آن زمان امیر لاذقیه بودند در ارتباط بوده، و در سال ۳۵۳ هجری درگذشته است و اگر تنوخیان در سال ۳۶۸ ه لاذقیه را از رومیان گرفته و دولت خود را تشـکیل داده اند، چگونه او امیران تنوخی را که در سال ۳۱۹ ه مرده اند ستوده و یا در رثاء آنها شعر سروده است؟!

در این نکته اختلافی نیست که خانـدان تنوخی در لاـذقیه و جبله ریشه آنهـا به تنوخیـان معره، بـاز می گردد که بزرگ آنهـا، یوسف بن ابراهیم تنوخی، معروف به فصیص در سال ۲۴۹ هجری به عنوان والی از جانب



---

۱- مجله الشرق، ج ۴۵، سال ۱۹۵۲ ه .

ابوالسّاج اشروسنی به لاذقیه آمد که این منصب به پاداش نبرد او با قبایل کلبی بود. فصیص در ابتدای کار بر معره استیلا یافت، سپس گروهی از تنوخیان را گرد آورد و به قنسرین رفته و آن را تصرّف کرد و در آن جا اقامت گزید و در آن جا بماند تا این که محمّد مولد، غلام خلیفه عباسی به قنسرین آمد او توجّه فصیص و دوستش غطیف بن نعمه را جلب کرد و سپس غطیف را با حیله به قتل رسانید. از این رو، فصیص به کوه الأسود گریخت و زمانی که محمّد مولد در مقابل قبایل کلب که در ناحیه حمص حکومت او را نپذیرفته و با او می جنگیدند، شکست خورد. فصیص به قنسرین بازگشت و میان او و کلبیان نبردی روی داد.

به دنبال شکست محمّد مولد او عزل شد و ابوالساج اشروسنی امارت یافت و او بود که به فصیص نامه نوشت و به او امان داد و مال بسیاری برای او فرستاد و او را بر لاذقیه و اطراف آن امارت داد(۱).

پس از درگذشت یوسف الفصیص دولت تنوخیان دچار آشفتگی شد، امارت از دست فرزندان او خارج گردید و در سال ۳۱۹ ه / ۹۳۰ م مونس المظفر، غلام خود طریف بن عبداللّه سکری - و در برخی روایات سکبری - را والی قرار داد. او بنی فصیص را در دژهای لاذقیه و اطراف آن محاصره کرد. آنها نبرد شدیدی را با او آغاز کردند تا این که همه آب و غذایشان تمام شد، در نتیجه آنان امان خواسته و از قلعه ها فرود آمدند طریف به امان خود عمل کرد و آنها را احترام کرده و همراه او با احترام و تعظیم به حلب وارد شدند(۲).

ص:۴۳

---

۱- محمّد امین غالب الطویل، تاریخ العلویین، اللاذقیه، ۱۹۲۴، ص ۲۲۶.

۲- یعقوبی، ۲، ۴۹۷ ذیل حوادث سال ۲۹۴ ه .

امّا تنوخیان، بزودی سیطره خود بر لاذقیه را به دست آوردند. در شناخت ما نسبت به برخی از افراد خاندان تنوخی متّنبی شاعر سهمی مهم، دارد او پس از بازگشت سیطره تنوخیان بر لاذقیه به آنها پیوست.

آنها عبارتند از:

**محمد بن اسحق**

او در ایام اقامت متّنبی در لاذقیه به سال ۳۲۰ ه / ۹۳۱ م درگذشت و متّنبی در رثاء او مرثیه جانسوزی در چهار قصیده از اشعار برجسته اش سروده است که مطلع اوّلین قصیده چنین است:

انّی لا علم و الخبیر لبیب

انّ الحیاه و ان حرصت غرورٌ(۱)

و برخی ابیات دیگر آن چنین است:

خرجوا به و لکل باک حوله

صعقات موسی یوم دک الطور

والشمس فی کبد السّماء مریضه

و الارض واجفه تکاد تمور

و حفیف اجنحه الملائکه حوله

و عیون اهل اللاذقیه صور

حتی اتوا به جدثا کأن ضریحه

فی قلب کل مؤمن محفور

بمزود کفن البلی من ملکه

مغن و اثمد عینه کافور

فیه السماحه و الفصاحه و التقی

و البأس اجمع و الحجی و الخیر

کفل الثناء له برد حیاته

لمّا انطوی فکأ نّه منشور(۲)

ص:۴۴

---

۱- من می دانم و خردمند آگاه است که زندگانی دین گر چه بدان حرص می ورزند غرور و فریب است.

۲- پیکر او را بیرون آوردند و گریه کنندگان اطراف او، فریادهایی همچون فریاد موسی در روزی که کوه طور از هم پاشید داشتند؛ خورشید در میان آسمان بیمار بود و زمین به خود می لرزید و نزدیک بود به حرکت درآید؛ پوشش بالهای ملائکه بر گرد او بود و چشمهای مردم لاذقیه از شدت گریه و اشک گویا رودخانه ای شده بود؛ تا این که او را به سوی قبرش آوردند ولی گویا قبر او به قلب انسانهای موحّد کنده شده بود؛ از تمام مُلك و دارائیش به کفن کهنه و پوسیده ای که در آن پیچیده شده بسنده کرد و چشمش را با کافور سرمه کشید؛ گذشت و جوانمردی و فصاحت و تقوی و کمال شجاعت و خردمندی و خیر همگی در وجود او نهفته بود؛ ثنا و ستایش او ضامن بازگشت حیات اوست و زمانی که او را در کفن پیچیدند مانند این بود که باز و منتشر گردید.

و مطلع قصیده دوم این است:

غاضت انامله وهن بحور

و خبت مکایده و هن سعیرٌ(۱)

و ابیات دیگری از آن چنین است:

صبرا بنی اسحق عنه تکرما

ان العظیم علی العظیم صبور

فلکلّ مفجوع سواکم مشبه

و لکل مفقود سواه نظیر(۲)

مطلع قصیده سوم این است:

ألال ابراهیم بعد محمّد

الّا حنین دائم و زفیر(۳)

و ابیاتی از آن عبارتند از:

و لقد منحت ابا الحسین مودةً

جودی بها لعدوه تبذیر

ملک تکون کیف شاء کانما

یجری بفضل قضائه المقدور(۴)

ص:۴۵

---

۱- «انگشتان او که بسان دریاها بود خشک شد و تدبیرهای او که کارآمد و تمیز بود به خاموشی گرایید».

۲- «ای بنی اسحق بر مصیبت او با کرامت صبر پیشه کنید چرا که بزرگان بر مصیبت بزرگان صبر پیشه می سازند»«هر مصیبت زده ای شبیه و مانندی دارد به جز شما و هر از دست رفته ای نظیری دارد به جز او».

۳- «آیا برای آل ابراهیم پس از محمّد جز ناله دائم و آه کشیدن چیزی هست؟».

۴- «محبّت و دوستی را به ابوالحسین عطا کردم که چنین جود و بخششی از من به دشمن او اسراف و زیاده روی است»«پادشاهی که هر گونه بخواهد مقدّر می سازد گویا که به برکت تصمیم او مقدّرات جاری می شوند».

و مطلع قصیده چهارم این است:

لایّ صروف الدهر فیه نعاتب

وایّ رزایاه بوتر نطالب(۱)

و ابیاتی از آن عبارتند از:

مضی من فقدنا صبرنا عند فقده

و قد کان یعطی الصبر و الصبر عازب

یزور الأعادی فی سماء عجاجه

أسنته فی جانبیها الکواکب

فتفرّ عنه و السیوف کانّما

مضاربها مما انفللن ضرائب(۲)

امّا در منابع تاریخی و غیر تاریخی مطالبی نیافتیم که اشاره به موقعیت و جایگاه سیاسی اجتماعی محمد بن اسحق در خاندان تنوخی و مسؤولیّتهایی که عهده دار بود، داشته باشد و چیزی در باره او نمی دانیم و تمام آنچه در باره او به ما رسیده سخن بلاشر(۳) است که می گوید: «او خوش سیما و جنگاوری پیشرو بود اعمال پسندیده و حکایت بزرگواریهای او آفاق همه بلاد را پر کرده بود»(۴).



---

۱- «روزگار را به خاطر کدامیک از ناملایماتش سرزنش کنیم و به خاطر کدام یک از مصیبتهایش بازخواست کنیم؟».

۲- «کسی از میان ما رفت که به فقدان او صبرمان را از کف می دهیم و زمانی که صبر از ما دور بود او به ما شکیبایی می داد»«دشمنان را در آسمان تیره و تاری ملاقات می کند که ستارگان از دو جانب او بر آمده اند»«دشمنان از او می گریزند گویا که لبه تیز شمشیرها در ضربه های مکرّر کُند شده است».

۳- رژی بلاشر (REGISI BLACHER ) خاورشناس فرانسوی (۱۹۰۰-۱۹۷۳) که تاریخ ادبیات عرب را نوشته است (- مترجم).

۴- ابن العدیم، زبده الحلب من تاریخ حلب، تحقیق دکتر سامی دهان، المعهد الفرنسی، دمشق، ج ۱، ۹۷.

## حسين بن اسحق برادر محمد

متّنبی او را در سه قصیده اش مدح و ستایش کرده است که مطلع قصیده اول این است:

«هو البین حتی ما تأ نّی الْحَزائق

و یا قلب حتی انت ممّن افارق»(۱)

و در ادامه گفته است:

شدوا بابن اسحق الحسین فصافحت

ذفاریها کیرانهاو النمارق

بمن تقشعر الارض خوفا از إذا مشی

علیها و ترتج الجبال و الشواهق(۲)

فتی کالسحاب الجون یخشی و یرتجییرجی الحیامنها و تخشی الصواعق

«ولکنها تمضی و هذا مخیمو تکذب احیانا و ذا الدهر صادق

تخلّی من الدنیا لینسی فما خلتمغاربها من ذکره و المشارق»(۳)

مطلع قصیده دوم چنین است:

«أتنکر یابن اسحق اخائی

و تحسب ماء غیری فی انائی»(۴)

و ابیات دیگر آن چنین است:



---

۱- «واضح است تا زمانی که خیل کثیر مردم در آمدن سستی می کنند و تو ای قلب از کسانی هستی که دوری می گزینند».

۲- «برای حسین بن اسحق نغمه سرایی کردند و سر او بر بالشهای نرم آرام گرفت»«هر کسی که زمین به واسطه راه رفتن او بر پشتش به خود می لرزد و کوهها و قله های برافراشته از جای می جنبند».

۳- «جوانمردی که بسان ابرهای سیاه قلبها را می ترساند و امیدوار می سازد که باران آن امیدبخش است و رعد و برق هایش

ترسانـنـده» «لیکن ابرهـا می رونـد و این خیمه گـاه اوست که باقی است و آنها گاه دروغ می گوینـد ولی مالك و صاحب دهر راستگوست» «از دنیا دست کشید تا او را فراموش کنند امّا مغرب و مشرق زمین از یاد و خاطره او دست نمی کشد».

۴- «ای پسر اسحق آیا برادری مرا انکار می کنی و آب دیگران را در ظرف من می پنداری».

أأنطق فيک هجرا بعد علمی

بانک خیر من تحت السماء

وأکره من ذباب السیف طعما

و أمضی فی الامور من القضاء(۱)

مطلع قصیده سوم این است:

ملامی النوی فی ظلمها غایه الظلم

لعل بها مثل الذی بی من السقم(۲)

و برخی از ابیات آن عبارتند از:

وجدنا ابن اسحق الحسین کحده

علی کثره القتلی برئیا من الإثم

مع الحزم حتّی لو تعوّد ترکه

لألحقه تضییعه الحزم بالحزم

و فی الحرب حتّی لو اراد تأخّرا

لأخّره الطبع الکریم الی القدم

له رحمه تحیی العظام و غضبه

بها فضله للجرم عن صاحب الحرم(۳)

در باره زندگانی و سیره حسین بن اسحق و تاریخ وفات او هیچ گونه اطّلاعاتی در دست نداریم و اگر این قصیده های متّنبی نبود نام او را هم نمی شنیدیم.



---

۱- «آیا در باره توبه زشتی سخن بگویم بعد از آگاهیم به این که تو بهترین فرد زیر آسمان هستی»«طعم لبه تیز شمشیر را

دوست ندارم و در امور به آنچه مقدّر می شود رفتار می کنم».

۲- «اندیشه های ناروا در باره ظلم به او، نهایت ظلم است، شاید او همان بیماری را داشته باشد که من دارم».

۳- «حسین بن اسحق را علی رغم زیادی کشته شدگان، بی گناه یافتیم»«همراه با دوراندیشی که اگر ترک آن پیش می آمد از بین رفتن هر تدبیری را با تدابیر دیگری جبران می کرد»«و در جنگ اگر تصمیم به عقب نشینی می گرفت طبعیت کریم و بزرگوارش او را به پیشروی وا می داشت»«رحمتی در وجود اوست که استخوانهای مرده را زنده می کند و غضبی دارد که نسبت به شخص مجرم شدّت می یابد».

## علیّ بن ابراهیم بن یوسف الفصیص (ابوالحسین)

در زمان او دولت تنوخیان در لاذقیه دستخوش دو خطر تهدیدآمیز شد. خطر اول قیام مردم لاذقیه علیه حکومت او بود که او توانست این شورش را بخواباند و آتش آن را فرو نشاند و این چیزی است که قصیده متّنبی ما را بدان آگاه می سازد قصیده ای که او در مدح علیّ بن ابراهیم سروده و مطلع آن چنین است:

أحاد أم سداس فی أحاد

للیلتنا المنوطه بالتناد(۱)

و در ادامه چنین سروده است:

و یوم جلبتها شعث النواصی

معقده السبائب للطراد

و حام بها الهلاک علی الناس

لهم باللّاذقیّه بغی عاد

فکان الغرب بحرا من میاه

و کان الشرق بحرا من جیاد

و قد خفقت لک الرایات فیه

فظلّ یموج بالبیض الحداد

لقوک باکبد الابل الأبایا

فسقتهم وحد السیف حاد

و قد مزقّت ثوب الغیّ عنهم

و قد ألبستهم ثوب الرّشاد

فما ترکوا الإِماره لاختیارٍ

و لا انتحلوا و دادک من وداد(۲)

---

۱- «یک شب است یا شش شب در یک شب، هر آینه شبهای ما محکوم به پراکندگی است».

**۲**- «و روزی که اوضاع آشفته او را برانگیخت در حالی که یالهای اسب را بسته و برای حمله آماده بود»«و به آن قصد کرد هلاک مردمی را که در لاذقیه همانند مردم عاد سرکشی می کردند»«مغرب دریایی از آبها بود و مشرق دریایی از زیباییها»«و در آن روز پرچمها برای تو افراشته شد و سفیدی شمشیرهای برنده موج می زد»«آنها با جگرهای شتران سرکش به دیدار تو آمدند و تو سیرآبشان کردی و برندگی شمشیر تیز است»«لباس گمراهی آنها را پاره کردی و لباس رشد و کمال بر آنها پوشاندی»«امارت را از روی اختیار رها نکردند و دوستی تو را از میان دوستیها برنگزیدند».

و لا استعلوا لزهد فی التعالیولا انقادوا سرورا بانقیاد

و لکن هب خوفک فی حشاهمهبوب الرّیح فی رجل الجراد

و ماتوا قبل موتهم فلمامنذت أعدتهم قبل المعاد

غمدت صوارما لولم یتوبوامحوتهم بها محو المداد(۱)

امّا منابع هیچ اطّلاعاتی درباره این قیام، اهداف آن، اشخاصی که آن را برپا کردند و تاریخ وقوع آن، به ما نمی دهند. بلاشر در این باره سخنی دارد که در صحّت آن تردید است. به نظر او برپاکنندگان این قیام خود بنی فصیص بودند(۲). امّا این قول به دور از حقیقت و صواب است به جهت این که تنوخیان لاذقیه خودشان همان بنی فصیص هستند، پس آیا این قیام درگیری میان افراد این خاندان برای دست یابی به قدرت بوده است؟!

ما دلیل معتبری بر این مطلب نیافتیم و لیکن این امر بعید به نظر می رسد زیرا کسی که این شورش را سرکوب کرد نواده یوسف الفصیص بود و یوسف و خانواده او، پسرعموهای محمّد بن اسحق بودند و از متّنبی خواهش می کردند که مرثیه بیشتری برای عمویشان بگوید. و اگر این قیام درگیری میان افراد این خاندان برای دستیابی به قدرت بود. یوسف وخانواده او از متّنبی مرثیه سرایی بیشتری در باره عمویشان طلب



---

۱- «به واسطه زهد و تقوی رفعت نیافتند و با خوشحالی مطیع و فرمانبردار نشدند» «ولیکن ترس از تو در وجود آنها، همانند وزش باد در پای ملخ وزیدن گرفت» «و آنها پیش از رسیدن مرگشان مردند و زمانی که تو بر آنها منّت گذاشتی گویا قبل از روز معاد آنها را باز گرداندی» «شمشیرهای برنده ای را در غلاف کردی که اگر توبه نکرده بودند آنها را همانند پاک کردن مداد، نابود می ساختی».

۲- د. ی. بلاشر، ابوالطیب المتّنبی، ترجمه به عربی دکتر ابراهیم کیلانی، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۷۵، ص ۷۷.

نمی کردند.

امّا خطر دوم در روم و پادشاه آنها نقفور پدیدار شده بود.

علیّ بن ابراهیم، مردی شجاع و زیرک بود او با تدبیر خود توانست لاذقیه را از نابودی برهانـد و نقفور را که در سال ۳۵۷ ه / ۹۶۷ م لاذقیه را ویران کرده بود از آن جا دور سازد. نقفور پادشاه روم به معره النعمان رفته و آن جا را فتح کرد، مسجد جامع و بیشتر خانه های آن را ویران ساخت و در معره مصرین نیز همین کار را کرد ولی به مردم شهر که ۱۲۰۰ نفر بودند امان داده و آنها را به اسارت گرفته و روانه روم ساخت. سپس به سوی کفرطاب و شیزر حرکت کرد و مسجد جامع آن را به آتش کشید و به سمت حماه رفته و همین اعمال را تکرار کرد. پس از آن به سمت حمص رفته هر که را که از ناحیه جفله به آن جا آمده بود به اسارت گرفت. از آن جا به عرقه رسید و آن را فتح کرد و مردم آن را اسیر ساخت سپس متوجه طرابلس شد و آن جا را نیز فتح کرده و از آن جا رو به سوی لاذقیه آورد. زمانی که علیّ بن ابراهیم یقین پیدا کرد که توان رویارویی با او را ندارد، به نزد نقفور رفته و گروگانهایی را که به وی سپرده شده بود، بر او عرضه کرد و نسب خود را بیان نمود، نقفور نیاکان او را شناخت و گروگانها را قبول کرد و او را سردغوس - یعنی فرماندار نظامی شهر - قرار داد و بدین ترتیب مردم لاذقیه سالم ماندند(۱).

علی آخرین امیر تنوخیان بود و ما به جز آنچه متّنبی در اشعارش درباره او گفته است، چیزی از تاریخ زندگانی او نمی دانیم. همان طور که تاریخ دقیق و واقعی پایان یافتن دولت تنوخیان را نمی دانیم، زیرا که اقوال

ص:۵۱

---

۱- بلاشر، ابوالطیب المتّنبی، ص ۱۰۲.

در این خصوص، مختلف و متفاوت است. در حالی که ابن شحنه و ابن مُلاّـ حکایت می کنند که نقفور پادشاه روم در سال ۳۵۷ هجری، - معره النعمان و حماه و حمص و طرابلس و عرقه و جبله و لاذقیه و انطرطوس را فتح کرد، دکتر فیلیپ حتّی را می بینیم که می گوید: «ابن شمشقیق (یوحنا زمسیس) در سال ۹۷۴ م (۳۶۴ هجری) نواحی ساحلی شامل بیروت و جبیل و عرقه و طرطوس و جبله و لاذقیه را تحت فرمان خود درآورد»(۱).

امّا قول دوم به حقیقت نزدیک تر است زیرا چنان که دیدیم، نقفور حکومت علیّ بن ابراهیم بر لاذقیه را ابقا کرد و جزیه را از او پذیرفت(۲).

بر اساس معلوماتی که در باره تنوخیان در لاذقیه به دست ما رسیده است می توانیم شجره نسب خاندان تنوخیان را به گونه زیر ترسیم کنیم:

ابراهیم

یوسف(الفصیص)محمد

ابراهیماسحاق

علیمحمدحسینابراهیم

حسینسعدی

پس از آشنایی با نسب تنوخیان لاذقیه باید به این نکته اشاره کنیم که

ص:۵۲

---

۱- ابن العدیم، زبده الحلب من تاریخ الحلب، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲- فیلیپ حتی، تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ترجمه به عربی دکتر کمال یازجی، مؤسسه فرانکلین دارالثقافه، بیروت، ۱۹۵۹، ج ۲، ص ۱۹۵ و نیز تاریخ ابوالفداء.

آنها از شاخه تنوخ از قبیله قضاعه هستند بنابراین آنها غیر از تنوخیان لبنان هستند. متّنبی در این شعر خود به نسب تنوخیان لاذقیه اشاره می کند:

یمین بنی قحطان رأس قضاعه

و عرنینها بدرالنجوم الی فهم

نسب تنوخیان لاذقیه نشان می دهد که آنها عربهای خالص و از عربهای

عاربه بودند، زیرا عربهای عاربه از بنی قحطان بودند که محلّ سکونت آنها در حجاز بود و از جمله آنها بنی قضاعه بن مالك بن حمیر بودند و بنو فهم قبیله ای از قضاعه هستند. جدول زیر، انشعابات قبایل قضاعه را نشان می دهد(۱).

هبوله - زیاد

اسلم - جهینه سلیع - معد - ضجغم - عوف - عمر

هباله - داود اللثق

تزید

قضاعه عمران - حلوان ربان

النهر

تغلب - وبره

اسد - تیم اللات - تنوخ

عمرو بهر

بلی کلب - کنانه

نکته ای که شایان ذکر است این که دولت تنوخیان لاذقیه از طریق



---

۱- بلاشر شجره نسب خاندان تنوخی را این گونه ترسیم کرده است: یوسف تنوخی اسحق ابراهیم حسین محمّدعلی

خویشاوندی سببی با خاندان تنوخیان ارسلانی در لبنان، که آنها نیز از قبیله تنوخ بودند، مرتبط بودند. این خویشاوندی این گونه بود که امیر عزّالدوله تمیم پسر امیر منذر ارسلانی، سَعدی دختر امیر ابراهیم بن اسحق بن محمّد بن ابراهیم تنوخی را به همسری گرفته بود. عزّالدوله تمیم از عاقل ترین و بزرگوارترین مردمان بود که بهتر از همه با توپ بازی می کرد و در پرتاب تیر از همه دقیق تر و در صنایع دستی از همه ماهرتر بود. او از همسرش سَعدی به جز، امیر مُطَوَّع فرزندی نداشت. عزّالدوله تمیم در سال ۳۸۷ هجری درگذشت(۱).

## آل عمّار قاضیان طرابلس (۴۶۲ ه / ۵۰۲ ه / ۱۰۷۰ م / ۱۱۰۹ م)

### اشاره

مهمترین واقعه ای که قرن پنجم هجری را تکان داد برپایی امارتهای

محلی قومی در طرابلس، حلب، صور، دمشق و لبنان بود که امارت طرابلس بارزترین این امارتها بود و آل عمار در فاصله زمانی ۴۶۲ ه تا ۵۰۲ ه . بر آن حکومت می کردند. آنها به اجماع همه منابع، شیعه دوازده امامی بوده و نسبشان به قبیله طی ء برمی گردد.

ابن خیّاط در دو قصیده اش به نسب ایشان اشاره می کند، در قصیده

اوّل که آن رادر مدح جلال الملک علیّ بن عمار گفته چنین آمده است:

انامت فی الغمود سیوف طی ء

ام انقطعت متون المرهفات(۲)

و در قصیده دوم که در ستایش از فخرالملک عمّار بن عمّار(۳) است



---

۱- جرجی زیدان، العرب قبل الاسلام.

۲- «شمشیرهای قبیله طی ء در غلاف خوابیده اند یا که شمشیرها از میان شکسته اند».

۳- نسیب ارسلان، روض الشقیق فی الجزل الرقیق، تحقیق شکیب ارسلان، مطبعه ابن زیدون، ۱۹۳۵، ص ۲۰۳.

چنین گفته است:

زاکی العروق له من طی ء حسب

لو کان لفظا لکان النظم و الخطبا(۱)

آل عمّـار منسوب به عمّار بن حسین بن عبداللّه بن قندس بن ادریس بن ابی یوسف طایی بودند و پس از امارت تنوخیان در لاذقیّه، امارت آنها دومین دولتی بود که شیعیان در نواحی ساحلی شام تأسیس کردند و از جبله در شمال تا جبیل در جنوب اقتدار داشت و علی رغم عمر کوتاه آن که نزدیک به چهل سال ادامه یافت، روشن ترین صفحه در تاریخ سرزمین شام در قرن پنجم است که باید کلمات آن با مشک و عطر نوشته شود، امّا بزودی حوادث دردناکی بر این صفحه گذشت به طوری که کلمات درخشان آن را محو ساخت و فقط اثری از آنها بر این صفحه باقی ماند.

پرچم این دولت را سه تن از بزرگان و نجیبان به دوش کشیدند:

۱- امین الدّوله ابوطالب عبداللّه بن محمّد بن عمّار.

۲- جلال الملک، ابوالحسن علیّ بن عمّار.

۳- فخرالملک ابو علی - و نیز گفته شده ابوالفضل(۲) - عمار بن محمّد بن عمار. که هر سه نفر آنها به بخشندگی و شجاعت و احسان و علم دوستی و بزرگداشت عالمان مشهور و به عدل و نیکوکاری معروف بودند اشعار ابن خیاط(۳) ما را به این امور آگاه می سازد که می گوید:

اعدتم بنی عمار کل ید

بالجود حتی کأن البخل ما عرفا(۴)

ص:۵۵

---

۱- «خون پاکیزه او که حسب از قبیله طیّ ء دارد اگر لفظ و کلام بود بصورت شعر و خطبه بود».

۲- المقریزی، اتعاظ الحنفاء، تحقیق دکتر جمال الدین الشیال، قاهره، ۱۹۴۸، ج ۲، ۴۷.

۳- ابن الفوطی، تلخیص مجمع الآداب فی معجم الألقاب، تحقیق دکتر مصطفی جواد، وزاره الثقافه، دمشق، ۱۹۶۵، ق ۳، ۲۶۴.

۴- «ای بنی عمار دستهایتان را برای جود و بخشش گشوده اید گویا که بخل هرگز شناخته نشده است»

ما کان یعرف کیف العدل قبلکمحتی ملکتم فسرتم سیره الخلفا(۱)

او همچنین گفته است:

اذا آل عمار اظلّک عزّهم

فغیرک من یخشی یدالحدثان

هم القوم الا انّ بین بیوتهم

یهان القری و الجار غیر مهان

هم اطلقوا بالجود کلّ مصفّد

کما انطقوا بالحمد کلّ لسان

لهم بک فخرالملک فخر علی الوری

له شائد من راحتیک و بان

نجوم علاء فی سماء مناقب

علی و عمار بها قمران(۲)

سرودهای ابو المواهب معری نیز ما را به این امر راهنمایی می کند:

لکم، آل عمار علی الجود مسحه

سحاب الندی فیها من التبر مغدق

مساویکم فی الدهر طولاً برغمه

جهول بما فیکم من المجد احمق(۳)

امّا مؤسّس دولت آل عمّار امین الدوله است که نام او با آشفتگی



---

۱- «قبل از شما معلوم نبود که عدالت چگونه است، تا این که شما به امارت رسیدید و به سیره خلفا رفتار کردید».

۲- «وقتی که آل عمار سایه عزّتشان را بر تو اندازند پس این دیگرانند که باید از دست حوادث بترسند»«اینان تمام قوم هستند جز این که در خانه ایشان قریه ها خوار و پست می شوند ولی همسایگان ذلیل نمی شوند»«آنها از سر بخشندگی زنجیرها را از دستها باز کرده اند همان طور که همه زبانها را به ستایش گشاده اند»«ای فخر الملک آنها به وجود تو بر مردم افتخار می کنند که از دو دست تو سازنده و محکم کننده ای دارند»«آل عمّار ستارگان برافراشته ای در آسمان مناقب هستند که علی و عمّار در آن دو ماه هستند».

۳- «ای آل عمّار در بخشندگی و جُود برای شما نشانه ای ماندگار است که ابرهای احسان شما بارانی از طلا می بارند»«هر کسی که به واسطه جهل و به بزرگواری شما، شما را در طول زمان با دیگران برابر کند، احمق است».

بسیاری در منابع ذکر شده است و اقوال بسیاری در این باره وجود دارد. در حالی که ابن خلدون و ابن قلانسی نام او را حسن بن عمّار گفته اند، ابن حجر را می بینیم که او را محمّد بن محمّد نامیده است امّا ابن حیوس و مقریزی نام او را عبداللّه بن محمّد بن عمّار ذکر کرده اند.

اطّلاعات ما در باره امین الدّوله بسیار اندک است. تمام آنچه را که از او می دانیم این است که او نقش مهمّی در برقراری صلح میان خلیفه المستنصر فاطمی و تاج الملوک محمود بن نصر بن صالح بن مرداس کلابی امیر حلب که به ابن روقلیه معروف بود، داشت. المستنصر برای تاج الملوک محمود پیام فرستاده و از او خواسته بود که اموالی را بفرستد و به جنگ رومیان برود و پسر خاقان و عدّه ای از ترکان غُزرا که همراه او بودند، بازگردانَد امّا محمود نپذیرفت. از این رو المستنصر نامه ای به بدرالجمالی امیر الجیوش که در دمشق بود نوشت که محمود از اطاعت او خارج شده و به سمت عراقیها متمایل شده است. بدرالجمالی عطایای بسیاری برای جنگ با محمود صرف کرد امّا امین الدوله میان آنها میانجی شده و صلح برقرار کرد.

ما نمی دانیم که امین الدّوله چه مدّت در امر قضاوت طرابلس باقی

ماند و تمام آنچه می دانیم این است که او در سال ۴۶۲ ه / ۱۰۷۰ م بر این شهر غلبه یافته و پس از این که امارت را از «مختار الدوله بن نزال کتامی» گرفت، خود بر مسند امارت نشست. و از این زمان به بعد طرابلس و نواحی مجاور آن به صورت امارتی مستقلّ تحت امر آل عمّار درآمد.

امین الدّوله از عاقل ترین مردمان بود و رأی و نظر او از همه درست تر و

ص:۵۷

دقیق تر بود و در مذهب شیعه فقیه بود(۱). او به فراوانی صدقات و مراعات بسیار در حق علویان - شیعیان - معروف بود و در زمان خودش در این امور یگانه بود و کسی از هم قطارانش در این امور با او برابری نمی کرد(۲).

همچنین در توصیف او گفته شده که او مردی عاقل و فقیه و صاحب

نظر بود و همین طور عالمی ادیب بود که از کتابهای او، «ترویج الأرواح و مصباح السّرور و الافراح» می باشد(۳).

پرافتخارترین کارهای او احداث دارالعلم در طرابلس بود که آن را بنیان نهاد تا دانشگاهی شیعی باشد و بیش از صد هزار جلد کتاب به صورت وقف در آن قرار داد.

امّا تقدیر این گونه بود که امین الدوله بهره چندانی از امارتش نبرد. او در شب شنبه نیمه رجب سال ۴۶۴ هجری یعنی دو سال پس از تأسیس امارت طرابلس درگذشت. ابن حیوس قصیده زیبایی در رثای او سروده است که مطلع آن چنین است:

ذُد بالعزاء الهم عن طلباته

لا تسخطن اللّه فی مرضاته(۴)

ابیات دیگری از این قصیده چنین است:

فلقد مضی ترجوا الممالک رده

فتسومه و تخاف من سطواته

فبکاه ثغرکان عصمه اهله

و معاذ قاصده و عزولاته

اجناه رب العرش غرس فعاله

و قضی له بالخلد فی جناته



---

۱- دیوان ابن خیّاط، تحقیق خلیل مردم بک، المجمع العلمی العربی، دمشق، ۱۹۵۷.

۲- ابن شداد، الاعلاق الخطیره.

۳- سبط ابن جوزی، مرآه الزمان، ج ۱۲ ق ۱، ص۱۳۸.

۴- «با صبر بر این مصیبت، اندوه و غم را از خواسته های او دور کن و خشم خداوند را در خشنودی او برمی انگیز».

بالرفق ادرك وادعا ما لم ينل

افخى الملوك بكمته و كماته

حتى لخناه نبيا مرسلًا

و محاسن الأخلاق من آياته(۱)

از فرزنـدان او پسرش شـمس الـدوله یا شـمس الملك ابوالفرج محمّـد و نواده او عبـداللّه پسـر شـمس الملك را می شناسـیم. آشـنایی مـا بـا این دو تن مرهون ابن خیـاط است. او به مناسـبت این که خـانه و تمام اثاثیه شـمس الملوك ابوالفرج محمّـد در آتش سوخت این اشعار را برای او نوشت:

و لأنْتَ الیوم اولی ان تلی

کشفها یابن امین الأمنا

فانتهزها فرصه ممکنه

قل ما یوجد مجد ممکنا(۲)

همچنین در تهنیت به سبب ولادت پسر او عبداللّه قصیده ای سروده که مطلع آن، این بیت است:

اتری الهلال انار ضوء جبینه

حتی ابان اللیل عن مکنونه(۳)

و ابیات دیگری از آن این گونه است:

و کأن عبداللّه عبداللّه فی

حرکات همته و فضل سکونه

ص:۵۹

---

۱- «پس به یقین او رفت در حالی که همه ممالک انتظار بازگشت او را داشتند و به امرش گردن نهاده و از سطوتش در هراس بودند»«سرزمینی بر او گریست که او موجب امن و امان و آسایش مردمانش و عزّت حاکمانش بود»«پروردگار عرش و کرسی نهال کردار او را بارور ساخت و زنـدگانی جاویـد در بهشت را برای او مقدّر کرد»«او با رفق و مدارا به آسایشـی در حکومتش دست یـافت که بـا شکوه ترین پادشاهان با تخت و تاجشان به آن نرسیدند»«تا جایی که ما خیال کردیم که وی پیامبر مرسلی

است زیرا اخلاق پسندیده نشانه و آیت او بود».

۲- «به یقین تو امروز سزاوارتر هستی که در پی کشف آن برآیی ای پسر امین الأمناء»«پس این روز را فرصت ممکنی بدان که چنین بزرگواری به ندرت یافت می شود».

۳- «آیا هلال ماه را نمی بینی که نور پیشانیش را می افشاند تا آنچه در دل شب پنهان است آشکار سازد».

لم ترض ان کنت الکفیل بشخص

حتی شفعت کفیله بضمینه

نشرالامین ولاده فجنیته

من غرسه و جبلته من طینه(۱)

و در ابیات دیگر چنین سروده است:

عید و مولود کأنّ بهاءَهُ

زهر الربیع و معجبات فنونه

فتمله عمر الزمان ممتعا

بفتی العلی و اخی الندی و قرینه(۲)

پس از مرگ امین الدوله پسر برادرش جلال الملک جای او را گرفت، او با کمک امیر عزالدوله سدید الملک بن منقذ توانست امارت را از عمویش یعنی برادر امین الدوله بگیرد. سدید الملک پیش از این به واسطه ترسش از امیر محمود بن صالح حاکم حلب، از این شهر گریخته بود، او زمانی که از تصمیم امیر محمود برای دستگیری خودش آگاه شد از حلب گریخت و به طرابلس پناه آورد. او به هنگام مرگ امین الدوله مهیّای سفر به مصر بود،اما به کمک جلال الملک شتافت و با غلامان خود و گروهی از مردم کفر طاب که با او بودند به یاری او برآمد. آنها برادر امین الدوله را اخراج کردند و جلال الملک به امارت رسید(۳).



---

۱- «گویا عبداللّه در تمام حرکات و سکناتش خدا را بندگی می کند»«وقتی کفیل شخصی می شوی، راضی نمی گردی تا این که از کفیل او به نزد ضامنش شفاعت کنی»«امین الدوله ولادتش را منتشر ساخت پس تو او را بسان میوه ای از نهال او چیدی و از خاک و گل او پدید آوردی».
۲- «روز عید و مولودی است که زیبایی و جلوه آن بسان شکوفه های بهار و اطوار شگفت انگیز آن است»«پس عمر طولانی بیابد که طول زمانش او را دلگیر کند در حالی که از وجود جوانان بزرگوار و برادران بخشنده بهره مند باشد».
۳- دیوان ابن حیوس، تحقیق خلیل مردم بک، المجمع العلمی، دمشق، ۱۹۵۱. * ابن حیوس در این زمینه اشعار دیگری هم دارد که آنها را در بخش ضمیمه کتاب می آوریم.

جلال الملک بزرگترین و مهمترین فرد خاندان آل عمّار محسوب می شود. در دوران او طرابلس به چنان شکوفایی رسید که نظیر نداشت و به نهایت عظمت خود رسید. او توانست با تدبیر و درایت خود استقلال طرابلس را حفظ کند و در مقابل فاطمیان و سلجوقیان از آن حمایت و دفاع کند(۱). و به نحوی شایسته آن را نگه دارد(۲) و حدود امارتش را در شمال گسترش داد به طوری که جبله را شامل می شد، وی جبله را از سیطره فرنگیان در سال ۴۷۳ هجری آزاد ساخت و عبداللّه بن منصور بن حسین تنوخی معروف به ابن صلیحه - و یا بر حسب روایتی ضلیعه - را به عنوان قاضی آن شهر تعیین کرد.

جلال الملک جنگاوری شجاع بود که امیر الجیوش بدرالجمالی از مقاومت او عاجز شد(۳) همان طور که از گرفتن حکومت از او عاجز مانده بود بدرالجمالی با برخی از بزرگان طرابلس همدست شد تا جلال الملک را از میان بردارند امّا توطئه آنها از هم پاشید زیرا جلال الملک به نامه هایی که بدرالجمالی برای گروهی از اعیان طرابلس فرستاده بود دست یافت لذا آنها را دستگیر کرده برخی را کشت و برخی را تبعید کرد(۴).

جلال الملک در کنار شجاعتش دوستدار آبادانی و عمران بود، او مسجد جامعی به نام خودش در طرابلس بنا کرد، همچنین ضلع شرقی



---

۱- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۲، ص ۳۵.

۲- دکتر سهیل زکّار، مدخل الی تاریخ الحروب الصلیبیه، دارالفکر، دمشق، ۱۹۷۵، چاپ دوم ص ۷۲.

۳- ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۴۶۴ ه، ج ۸، ص ۱۱۱.

۴- ابن تغری بردی، النجوم الزّاهره، ج ۵، ص ۱۱۱.

مسجد جامع بزرگ حلب را بساخت(۱). و در سال ۴۷۲ ه ساختمان دارالعلم را که عمویش امین الدّوله تأسیس کرده بود تجدید بنا کرد(۲). دربار او جایگاه دانشمندان و ادیبان بود. ابن خیّاط در پنج قصیده از برجسته ترین اشعارش او را ستوده است از جمله اشعار او این است:

و لا ابقی جلال الملک یوما

لغیر هواه حکما فی فؤادی

احب مکارم الاخلاق فیه

واعشق دوله الملک الجواد

رجوت فما تجاوزه رجایی

و کان الماء غایه کل صاد

اذا ماروضت ارضی و ساحت

فما معنی انتجاعی و ارتیادی

کفی بندی جلال الملک غیثا

اذا نزحت قراره کلّ واد(۳)

و نیز چنین سروده است:

یفنی بها المجد من عدلِ علیّ و من

یبقی الشّهور علی من جاء معترفا

ما انتم بالنّدی اذ کان دینکم

ص:۶۲

---

۱- ابن جوزی، مرآه الزمان، ج ۱۲، ق ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ عمر عبدالسلام تدمری، اسره بنی عمّار فی طرابلس، مجله تاریخ العرب و العالم، شماره ۳۱، ایار / ۱۹۸۱، ص ۶.

۲- ابن الشحنه، الدرالمنتخب فی تاریخ مملکه حلب، ص ۶۳؛ ابن شداد گفته است: ضلع شرقی آن را قاضیان بنی عمّار که حاکمان طرابلس بودند بنا کردند. بدون این که نام آنها را ذکر کند، مراجعه کنید به الاعلاق الخطیره، ج ۱، ق ۱، ص ۱۰۵.

۳- «جلال الملک یک روز را هم باقی نگذاشت که عشق و هوای شخص دیگری در دل من باشد»«مکارم اخلاقی را که در اوست دوست می دارم و به دولت این پادشاه بخشنده بزرگوار عشق می ورزم»«امید من هیچ گاه از او تجاوز نمی کند، چرا که نهایت امید و آرزوی صیاد، آب است»«زمانی که زمین من به کشت زار و بوستانی تبدیل شود و آب در آن جاری شود رفتن من به چراگاه در پی علوفه معنی ندارد»«و زمانی که آب چاهها و برکه ها در همه جا خشک شود جود و کرم جلال الملک بارانی بسنده است».

من راکب واصف شوقی الی ملک

لا یخجل الروض الاّ کلما وصفا

یثنی بحمد جلال الملک عن نغم

عندی بمارق من شکری له وصفا(۱)

لازم به ذکر است که حکومت جلال الملک در سال ۴۸۴ هجری / ۱۰۹۱ م دستخوش آشوبی شد که نزدیک بود حکومتش را از بین ببرد(۲). در این سال تاج الدوله تُتُش برادر سلطان ملکشاه طرابلس را محاصره کرد و آقسنقر و بوزان حاکم شهر رُها همراه او بودند و منجنیقهایی را به سمت شهر نصب کردند، زمانی که جلال الملک فهمید که توان مقاومت در برابر این لشکر بزرگ را ندارد به نیرنگ و حیله دست یازید و مخفیانه با امیران لشکر تُتُش ارتباط برقرار کرد تا از طریق دادن رشوه نظر آنها را به خود جلب کند امّا چون ناموفّق ماند متوجه زرین کمر وزیر آقسُنْقُر شد و هدایا و تحفه هایی که او را راضی کند، برایش فرستاد. زرین کمر میان جلال الملک و قسیم الدوله آقسنقر به وساطت پرداخت تا او را از تتش دورکند، آقسنقر وساطت وزیرش زرین کمر را پذیرفت به شرط این که جلال الملک سی هزار دینار و تحفه هایی مانند آنچه به او داده، برایش بفرستد. او همین طور نامه سلطان ملک شاه را مبنی بر تثبیت حکومت او بر طرابلس، به او نشان داد، امّا تُتُش آن را نپذیرفت و آقسنقر از ادامه نبرد

ص:۶۳

---

۱- «از عدالت علی جلال الملک مجد و بزرگواری نابود می شود و چه کسی ماهها را بر اعتراف کنندگان نگاه خواهد داشت»«شما کریم و بخشنده نیستید زیرا که دین شما بیش از من - علیرغم دوری من - به شما علاقه مند است»«کیست آن کسی که به نزد پادشاه برود و شوق مرا برایش توصیف کند، پادشاهی که بوستان از شنیدن وصف او شرمنده می شود»«و با اشعار من که در وصف و ستایش او سروده ام، به ثنا و ستایش جلال الملک بپردازد».

۲- ابن العدیم، الانصاف و التحری، ص ۵۰.

دست کشید. تُتُش به او گفت: تو تحت فرمان من هستی چه طور با من مخالفت می کند؟ او گفت: من تابع تو هستم جز در نافرمانی سلطان، تاج الدوله تُتُش خشمگین شده و به دمشق بازگشت و بوزان نیز به شهر خود رفت(۱).

جلال الملک با خواهر امیر حصن الدّوله معلّی بن حیدره بن منزو کتامی والی دمشق ازدواج کرده بود(۲). و ما از فرزندان او تنها حسن را می شناسیم زیرا کنیه او ابوالحسن بوده است.

جلال الملک نزدیک به سی سال حکومت کرد و در سال ۴۹۴ ه / ۱۱۰۱ م درگذشت و برادرش قاضی فخرالملک ابوعلی عمار بن محمّد بن عمار، حاکم نواحی ساحلی که به ذوالسّعدین ملقب بود جانشین او شد(۳). فخرالملک از امیران برجسته و دارای مُروّت بسیار و همّت والایی بود(۴). در دوران او، دولت آل عمّار در حالی که روزگارش به سر می آمد به حیات خود ادامه می داد. فخرالملک سالهای کوتاه حکومتش را در حالی سپری می کرد که برای حفظ دولتش از خطر جنگهای ویرانگر صلیبی که سرزمینهای شرق اسلامی را درهم پیچیده بود، تلاش می کرد، اما در این کار موفق نبود و نامه ها و فرستادگانی که نزد امیران دمشق و حلب روانه ساخت و اموال بسیاری که برای درخواست کمک به نزد آنها فرستاد و دراز کردن دست کمک خواهی به پیش آنها، فایده ای به همراه نداشت.



---

۱- دیوان ابن خیّاط.

۲- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۱۳۲.

۳- ابن القلانسی، ذیل تاریخ دمشق، مطبعه الآباء الیسوعیین، بیروت، ۱۹۰۸، ص ۹۶.

۴- العماد الاصفهانی، خریده القصر، تحقیق دکتر شکری فیصل، المجمع العلمی، دمشق، ۱۹۵۹، ج ۲، قسمت شعراء الشام، ص ۱۱۱، و ۱۱۳.

اوّلین آسیبی که بر حکومت فخرالملک وارد شد نافرمانی ابن صلیحه قاضی جبله بود که خطبه به نام عباسیان را اقامه کرد و سپس در شعبان سال ۴۹۴ هجری قاصدی به نزد ظهیرالدّین اتابک فرستاد و از او خواست که شخص مورد اعتمادی را به نزد او بفرستد تا مرز جبله را به او تسلیم و از او حمایت کند تا با اموال و خانواده اش به دمشق بیاید. طغتکین پسرش تاج الملوک بوری را به جبله فرستاد و ابن صلیحه شهر را به او واگذار کرد و خود به دمشق آمد.

زمانی که بوری زمام امور شهر جبله را به دست گرفت، او و یارانش بدرفتاری با مردم را آغاز کردند و اعمال زشتی را مرتکب شدند. مردم جبله برای فخرالملک پیغام فرستادند و از آنچه بوری و یاران او بر آنها روا داشته بودند شکایت کردند و از او خواستند که یکی از اصحابش را به جبله بفرستد تا آنها شهر را به او تسلیم کنند فخرالملک لشکری به جبله فرستاد آنها داخل شهر شدند و مردم به آنها پیوسته و با تاج الملوک بوری و همراهانش درگیر شدند. بوری شکست خورد و لشکر فخرالملک بر جبله دست یافته و تاج الملوک را به اسیری گرفتند، او را به طرابلس فرستادند و فخرالملک او را تکریم و احسان کرد و سپس به نزد پدرش در دمشق فرستاد و از وی عذر خواسته و شرح ماوقع را برای او توضیح داد و فخرالملک می ترسید که فرنگیان بر جبله دست یابند(۱).

امّا نافرمانی ابن صلیحه امر قابل توجّهی نبود که خطر صلیبیان را که چشم به طرابلس دوخته بودند از نظر دور سازد صلیبیان با سپاهیان فراوان طرابلس را محاصره کردند و در ابتدای کار، صنجیل یکی از فرماندهان



---

۱- ابن فوطی، تلخیص مجمع الآداب، ق ۳، ص ۲۶۴.

نظامی صلیبیان، که از همه بی رحم تر و سفاکتر بود، فرمانده آنها بود. او کسی بود که به طرابلس لشکر کشید و آن را محاصره کرد و عرصه را بر آنها تنگ کرد. فخرالملک با او از در صلح درآمد و مال بسیاری به او داد و به خاطر او از پشت طرابلس عقب نشینی کرد و شرط کرد که آذوقه شهر را قطع نکنند و جلوی مسافرانی که به شهر می آیند نگیرند(۱).

وقتی صنجیل دید که این صلح مطامع او را تأمین نمی کند، دوباره طرابلس را محاصره کرد و دژی در مقابل آن ساخت و در پایین دست آن ربضی احداث کرد و از آن جا شهر را به شدّت تحت مراقبت گرفت و در پی فرصت مناسبی بود تا به آن هجوم برد امّا در سال ۴۹۷ هجری فخرالملک با لشکریانش به سمت دژ خارج شد. او به ربض هجوم برده و هر کس را که در آن بود به قتل رسانید و مقدار زیادی سلاح و مال و پارچه های دیبا و نقره به دست آورد، سپس ربض را به آتش کشیده و به سلامت همراه با غنایم به طرابلس بازگشت(۲).

با تمام شدن هجوم فخرالملک، صنجیل به ربض آمده و بر روی یکی از رفهای طلایی و سوخته آن ایستاد عدّه ای از کشیشها نیز با او بودند. در این اثناء آن رف فرو ریخت و صنجیل مجروح شد و مُرد جنازه او را به قدس برده و آن جا دفن کردند(۳).

ابن وردی در این باره گفته است:

«صنجیل را از این آتش به آتشی بردند که شعله ور است، قبر او گر چه

ص:۶۶

---

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۹۹، حوادث سال ۴۹۴ ه .

۲- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۲۳۸.

۳- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۴۶.

در قدس است امّا او در وادی جهنم است»(۱).

امّا مرگ صنجیل طرابلس را از سرنوشت حتمی آن رهایی نداد، چرا که صلیبیان بار دیگر باز گشته و شهر را به گونه ای شدیدتر و سخت تر محاصره کردند. فخرالملک با شجاعت در این محاصره صبر کرد، او تمامی تلاشش را برای خلاصی از این تنگنا به خرج داد. فرستادگانی به دمشق، حلب و سایر شهرهای شام در پی کمک و یاری فرستاد و اموال بسیاری را در این راه داد و هیچ گوش شنوایی از کسی نیافت.

او برای کاهش مشکلات و سختیهای محاصره بر مردم شهر، جیره های نظامیان را بین سپاهیان و مردمان مستضعف توزیع کرد. سپس آنچه را که در راه جهاد خرج می شد، میان مردم تقسیم کرد. یک بار که او می خواست از دو تن از ثروتمندان پول بگیرد، این امر بر آنها دشوار آمد. چنین پیداست که آن دو از ضعف روحیه ای که داشتند به قوم خود خیانت کرده و به صلیبیان پناه بردند و به آنها خبر دادند که آذوقه از طریق عرقه و جبل به طرابلس می رسد. از این رو، صلیبیان از رسیدن آذوقه به طرابلس از این دو راه نیز جلوگیری کردند. زمانی که فخرالملک از خیانت این دو مرد آگاه شد مال زیادی را به صلیبیان داد در مقابل این که آن دو نفر را به او تسلیم کنند، امّا آنها به این امر راضی نشدند پس فخرالملک کسی را فرستاد که آن دو را بکشد(۲).

زمانی که سنگینی محاصره بر او شدید شد و نتوانست آن را با دادن

مال و پول دفع کند مصمّم شد که به بغداد مقرّ خلافت رَود و درخواست



---

۱- ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۴۹۹ ه ، ج ۸، ص ۲۳۵.

۲- ابن الوردی، ج ۲، ص ۲۹.

کمک بکند، لذا پسرعمویش ابوالمناقب را نایب خود گردانید و سعدالدوله فتیان بن اعزّ(۱) و بزرگان اصحاب و فرزندانش را همراه او نمود و حقوق شش ماه آنها را پرداخت کرد و آنها را سوگند داده و نسبت به آنها اطمینان حاصل کرد. سپس برای رویارویی با سلطان محمّد بن ملکشاه سلجوقی روانه بغداد شد. امّا ابوالمناقب فرصت را غنیمت شمرده و نافرمانی خود را علنی کرد و پیروی از امیر افضل پسر امیرالجیوش را که وزیر خلیفه فاطمی مصر بود شعار خویش ساخت.

زمانی که این خبر به فخرالملک رسید به اصحابش نامه ای نوشت که عمویش را دستگیر کرده و او را به حصن الخوابی(۲) بفرستند و سپس به مسیر خود به سوی بغداد ادامه داد و تاج الملوک بوری بن ظهیرالدین اتابک و ابوالنجم هبه اللّه بن محمّد بن بدیع او را همراهی می کردند. او در بغداد با احترام و اکرام زیاد و وعده هایی برای کمک و مساعدت از جانب سلطان و امراء بزرگ روبه رو شد، ولی این وعده ها سخنی بیش نبود و هیچ یک از آنها محقّق نشد.

فخرالملک که خودش را به حصول این مساعدتها امیدوار می ساخت، مدت طولانی در بغداد بماند، امّا زمانی که اقامت او در بغداد طولانی شد بدون این که نتیجه ای داشته باشد و حرکتی از جانب سلطان و امراء بزرگ که دلالت بر رغبت آنها در تحقّق بخشیدن به وعده هایشان باشد، ندید، ناامیدی وجودش را فرا گرفت و با خاطری شکسته به دمشق باز گشت. و این در قضیّه نیمه محرّم سال ۵۰۲ هجری بود و در آخر ذی الحجّه همین



---

۱- ابن الاثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۳۵.

۲- ابن الفرات، ج ۸، ص ۷۷.

سال به دمشق رسید و مدتی در آن جا اقامت کرد سپس با سپاهی از لشکر دمشق که با او بودند به سوی جبله رفت و به شهر داخل شده و مردم آن به اطاعت وی درآمدند.

امّا مردم طرابلس به امیر افضل در مصر پیغام داده و از او خواستند که امیری را بر آنها بگمارد که از راه دریا همراه با کشتیهای آذوقه و غلّه به نزد آنها بیاید تا شهر را به او تسلیم کنند. شرف الدوله پسر ابوالطیب دمشقی از جانب امیر افضل به عنوان والی همراه با غلّه و آذوقه به نزد آنها آمد و وقتی وارد شهر شد بلافاصله بزرگان شهر وعده ای از خانواده فخرالملک و حرم او و خزاین و اسباب و اثاث او را گرفته و همگی را از راه دریا به مصر فرستاد.

این حوادث پی در پی در موضع صلیبیان که فشار خود را بر طرابلس شدیدتر می کردند، تأثیری نداشت تا این که در روز سه شنبه سوم ذی الحجه سال ۵۰۲ ه / ۱۱۰۹ م، پس از پنج سال محاصره دائم، شهر را به زور شمشیر تصرّف کردند و عدّه بسیاری از مردم آن را کشته و بسیاری را به اسارت بردند و شهر را غارت و چپاول کردند(۱). سپس متوجّه جبله



---

۱- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۶۱؛ابن الفرات این واقعه را در تاریخش بدین گونه ذکر کرده است: او وقتی نتوانست برای محاصره شهر کاری انجام دهد و از دفع آن ناتوان گردید، از طرابلس خارج شد، پس از این که پسرعمویش ابوالمناقب را نایب خود کرده و سعدالدوله فتیان بن اعزّ را در کنار او قرار داد و نفقه شش ماه لشکر را داده و به قصد دیدن سلطان محمود بن ملک شاه سلجوقی روانه شد، ابوالمناقب در یکی از روزها که بزرگان طرابلس نزد او بودند بر مسند نشست و سخنان آشفته و درهم و برهمی گفت، سعدالدوله با روی خوش او را از این کار نهی کرد امّا او شمشیر کشیده و سعدالدوله را زد و او را کشت. کسانی که در مجلس بودند گریختند و ابوالمناقب برخاسته و بالای باروی شهر رفت و دو دستش را به عنوان بیعت بر هم زد مردم شهر بر گرد او جمع شدند و به نام امیر افضل پسر امیرالجیوش، شریک خلیفه فاطمی مصر شعار دادند و این حادثه در رمضان سال ۵۰۰ هجری بود.

شدند(۱) که فخرالملک در آن جا بود، و شهر را محاصر کردند، فخرالملک به نزد آنها فرستاده و امان خواست و آنها پذیرفتند. بنابراین شهر را در مقابل امان نامه تسلیم کردند و فخرالملک به سلامت از شهر خارج شده به سمت شیزر رفت. حاکم شیزر، سلطان بن علی بن مقلد بن منقذ کنانی او و همراهانش را تکریم و احترام کرده و از او خواست که نزد او بماند، امّا فخرالملک نپذیرفته و روانه دمشق شد. در آن جا نیز ظهیرالدّین اتابک از او احترام کرده و او را در خانه اش جای داد و ناحیه زبدانی و توابع آن را به طور اقطاع به او سپرد، این حوادث در محرم سال ۵۰۳ هجری روی داد(۲).

علی رغم این که فخرالملک امارتش را از دست داد و از طرابلس خارج شد ولی، روح جهاد بر ضدّ صلیبیان در جان او باقی مانده بود و ما می بینیم که او ندای سلطان محمّد بن ملکشاه را پاسخ می گوید و همراه با سپاهی که ظهیرالدین اتابک او را به فرماندهی آن گمارده بود روانه بغداد می شود(۳)...

بعد از رفتن فخرالملک به سمت بغداد اطّلاعات ما در باره او تمام می شود و چیزی در باره او نمی شنویم و نمی دانیم که زندگانی او کی و چگونه پایان یافته است. فخرالملک آخرین فرد از خاندان آل عمّار است



---

۱- در برخی منابع تاریخی نام آن، جبیل آمده ولی صحیح جبله است زیرا فخرالملک پس از بازگشت بی نتیجه اش از بغداد، با سپاهی از لشکر دمشق وارد جبله شد و در آن جا اقامت کرد.

۲- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۶۵.

۳- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۶۶.

که حکومت کردو حکومتش هشت سال، تقریبا از ۴۹۴ ه تا ۵۰۲ ه ادامه یافت(۱).

در سیره و زندگانی فخرالملک قضیّه ای ما را به تأمّل وا می دارد که مایه تعجّب است و آن این است که فخرالملک علی رغم روزگار پر مصیبتی که در آن می زیست و گرفتاریهای فراوانش و حوادثی که برای او پیش می آمد، چگونه می توانست زمان کافی برای همنشینی با دانشمندان و ادیبان و شاعران و مناظره شعر و ادب با آنها بیابد.

ابن نقار دمشقی می نویسد که فخرالملک از شعرا می خواست که اشعاری بر وزن این قصیده ابن هانی ء مغربی بسازند: «فَتَقَتْ لَکم ریحُ الجَلادِ بِعَنْبر»(۲).

ابوالحسن علی معروف به ابن العلانی معرّی در این امر پیشی گرفت و اشعاری سرود که فخرالملک را به شگفتی آورد و به او جایزه داد و به واسطه آن از همه بی نیاز شد. اشعار او چنین است:

هل بارع الشعراءِ غیر مقصّر

عن بارع من مجدک المتخیّر

ام کُنهُه ما لیس یدرکه بذا

قول کمنسوق الجمان مُحبَّر

ص:۷۱

---

۱- پدر اگناطیوس خوری گفته است: کسانی که از خاندان آل عمار بر طرابلس حکمرانی کردند عبارتند از: ابوطالب بن عمّار از ۱۰۹۶ م تا ۱۰۷۲ م؛ جلال الملک بن عمّار از ۱۰۷۲ م تا ۱۱۰۰ م و ابو علیّ بن عمّار از ۱۱۰۰ م تا ۱۱۰۱ م؛ علیّ بن عمّار از ۱۱۰۱ م تا ۱۱۰۵ م؛ ذوالمناقب بن عمّار از ۱۱۰۵ تا ۱۱۰۸. بدون این که از منابعی که این ترتیب را به آنها استناد می دهد نامی بیاورد، و همان طور که بیان کردیم آخرین فرد از خاندان ابن عمّار که حکومت کرد فخرالملک بود چنان که از روایات تاریخی ثابت می شود و ابو المناقب به جز چند روزی حکومت نکرد. بعد از این فخرالملک او را نایب خود قرار داد و به سمت بغداد حرکت کرد که تفصیل آن را بیان کردیم.

۲- عماد اصفهانی، خریده القصر و جریده العصر، ج ۲، ص ۷۸. به جهت طولانی بودن اشعار و عدم ضرورت از ترجمه اشعار صرف نظر شد.

فعلى البليغ الجهدُ منه فان يجد

يُحَمد، و ان يَكُ مقصرا فَلْيُعذر

يا ناصرالدين لولم تَطُلْ

منه مقارعهُ العِدى لم يُنصَر

لِيَطُلْ بقاؤك للمكارم والعُلى

فربُوعُهُنّ معالمٌ لم تَدْثُرِ

وَلْتَرْعَ عَيْنُ اللّه منك حُلاحِلاً

سبق الورى سَبْقَ الجواد المُحضِر

يحتاطك التوفيقُ، لا يأْلوك فى

تسهيله لك كلَّ صَعْبٍ أوْ عَر

و اذا دَجَتْ ظُلَمُ الأُمورِ فلاتَزَلْ

سبّاقَها بسراج رأْيٍ أنْوَرِ

للّه همَّتُكَ الخَطيرهُ إنها

خُلِقت لصَبٍّ بالعُلى مُسْتَهْتَر

لِمُؤَرَّقٍ فى المجد مضاءٍ على ال

-أهوال ثَبْتٍ ما يُراع بِمُسْهِر

والمجدُ صعبُ المُرْتقى إلاّ على

يَقْظان فى ذاتِ الإلهِ مُشَمِّر

وارى زِناد الفكرِ، وقّاعٍ، بما

يُبْدى العِيانُ، على الخفىّ المُضْمَر

شِيَمٌ نِظامُ المُلْكِ مَخْصوصٌ بها

دَلَّتْ على مَلكٍ كريم العُنْصُر

إنّ العُلى ما بَيْنَ كَفٍّ بَرّهِ

منه و وَجْهٍ بالطَّلاقه مُسْفِر

عَلْياؤه ما يُستطاعُ مَرامُها

فَلْتُقْلِلِ الحُسّادُ أو فَلْتُكْثِر

سيفَ الخِلافَهِ لا تَزَلْ عَضْبَ الشَبا

تَفْرى بحدَّيْک الخطوبَ فتَنْفرى

لوبان شخصْ المجد لم يک فی الورى

إلّاک منه عليه عَقْدُ الخِنْصر

خُلُقٌ أبى إلّا السماحَ سَجِيّةً

تتغيّر الدنيا و لم يتغير

و لقد سمعتُ و ما سمعت بجائد،

فی عُسْرهٍ يُعطى عطاء المُوسِر

ما روضهٌ غنّاء أشْراطِيَّهٌ

أُ نُفٌ يَنُمُّ بها نسيمُ العَبْهَر

وَلِیَ الحَيا تَدْبيجَها فكأنَّهُ

واشی رُقُومٍ أوْ مُقَوِّمُ أسْطُر

يختال جَوٌّ تِلاعها و وِهادِها

فی وارفٍ واصی النبات مُنَوِّر

غَبَقَتْه ساريه الغَمائمِ واجتلى

بالنَّوْر من صوغ الرّبيعِ المُبْكِر

مَعَجتْ صَبا نَجْدٍبها و كأنّما

فَضَّتْ خِتام التُبَّتِيِّ الأذْفَر

عَبَقات نَوْرٍ لم تخل أنفاسه

إلاّ بداههَ نَكْهَةٍ من عَنْبَر

ص:۷۲

كصفات فخر المُلك فى إنشائِها

زَهْرَ الثناءِ بوَبْلِها المُسْتَمْطِر

أعذولَ هذا البحر فى بَذْل النَّدى

ما العذلُ إلاّ ضائعٌ فى الأبحرِ

لِقِّقْ مَلامَكَ أو فَذَرْهُ فلم تكن

لِتَسُدّ أُسْكُوبَ الغَمامِ المُعْزِرِ

أَلِفَ الجيادَ فما تزال جيادُه

تَرْدى إليه بكل ذِمْرٍ مُعْوِر

تُدْحى بأيدى الخيل هاماتُ العِدى

فكأنَّهُنَّ لَواعِبٌ بالمَيْسِر

فى كلّ يومٍ يَستُرون عَجاجَةً

قَصُرَتْ لِحاظُ الطير دون المنْسر

قد عُوِّدَتْ رِىّ الأسِنَّه، كلّما

شَكتِ الغَليل، من النَّجيعِ المُهْدَرِ

صارت مَشارعُها مُتونَ سَلاهِبٍ

لُحْقِ الأياطل كالسَّعالى، ضُمَّر

من كلّ يَعْبُوبٍ سَمابِتَليله

عُنُق كجِذْعٍ من أراكٍ مُوبَرِ

مستلحِقٍ أولى الطرائد، صارعٍ

للقِرْن فى قَتَمِ الغُبارِ الأكْدَر

ينْثال فى طلب العدوّ كما أتى

سَنَدٌ بمَهْوى سَيْلِه المُتَحَدِّر

و صوارمٍ بُتْر المَضارِب لم تقع

إلّا على تَرِبِ الجَبين مُعَفَّر

من كلّ أبيضَ ناطقٍ فى هامِهِ

تحكى خطيبا فوق صَهْوةِ مِنْبَر

يكسو أديمَ الأرض صِبْغَهَ عَنْدَمِ

لم تَبْدُ إلّا عن دمٍ مُثْعَنْجِرِ

يَبْرى أكُفّا ثم يُتبعُ أذْرُعا

تحكى أنابيب القَنا المُتَكَسِّر

أيظُنُّ جُنْدُ الشِّرْك عزمَك مُغْفِلاً

حزَّ الطُلى منهم و قَطْعَ الأبْهَرِ

لتُسَاورَنَّهُم بها مَلمومَةٌ

بالأُسد تذْ أى فى قَنا و سَنَوَّر

فَلَتَنْسِفَنَّهمُ سطاك بعاصفٍ

يَجْتَثُّ أصل المُشركين بصَرْصَر

وَلَيَجْلِبَنَّ ذوى القِسِيِّ أعدّها

للشِّرْكِ كلُّ مُباسِلٍ مُتَنَمِّر

يَقْذِفن فى مُهَج الطُّغاه طوائرا

بمثال أجنحِه الجَراد الطُّيَّر

حتی تغیب حُجولُ خَیْلِک فی الوغی

مِمّا تخوض من النَّجیع الأحمر

تدبیرُ مُعْتَزمٍ طلوبٍ ثأْرَه

بسیوفه طَلَبَ الهِزَبْرِ القَسْوَر

یا مُنْفِدَ الأموال لا مستبقیا

لِسوی مساعٍ کالنجوم النّیِّرِ

ص:۷۳

عجبا لِكفِّك كيف لا يَخْضَرُّ ما

تحوی علیه من الأَصَمِّ الأَسْمَر

کشفت تجارِبُک الزمانَ فعلَّمتْ

أهل التجارب کیفَ حَلْبُ الأشْطُر

ودّعت شهرا أنت فی هذا الوری

بعُلُوِّ قدرک مثْله فی الأشهر

تقضی فروضَ الصَّوْم أكرمَ صائمٍ

و أهَلَّ عیدُ الفطرِ أکرمَ مُفْطر

لا تَعْدَم الأَعیاد إن أَلْبَسْتها

ببقائک الممدود أحسنَ منظر

فإذا سلِمت فکلُّ عیدٍ عندنا

موفٍ علی عیدٍ أغرَّ مُشهَّر

دامتْ لک النَّعماءُ موصولُ بها

توفیقُ منصورِ اللّواءِ مُظَفَّر

شخصیت منحصر به فرد و عزم راسخ فخرالملک قابل تقدیر و شگفتی

شاعرانی بود که از هر دری به مدح و ستایش او می پرداختند و مناقبش را بیان می کردند. از جمله این شاعران ابن خیّاط است که در قصیده های متعدّدی او را ستوده است(۱). از جمله در ابیات زیر:

و یا فخری – و فخر الملک مثن

علی – لقد جریت بلارسیل

تفنن فی العطاءِ الجزل حتی

حبانی فیه بالحمد الجزیل(۲)

و نیز در ابیات زیر:

تفیأت ظل فخر الملک و اغتبطت

بحیث حل عقال المزن فانسکبا(۳)

حتی اذا وردت تهفو قلائدهاالفت اعز بتاج المجد معتصبا

اشم اشوس مضروبا سرادقهعلی الممالک مرح دونها الحجبا



---

۱- دیوان ابن خیاط.

۲- «ای فخر من و ای فخر الملک که ثنا خوان من هستی، بدون پیغام و خبر روانه شدی»«در عطا و بخششهای فراوان شیوه ای نیکو در پیش گیر، تا در آن حمد و ستایش بسیار را به من بچشانی».

۳- «ابر رحمت فخر الملک سایه گسترد و بارور گشت به گونه ای که باران رحمتش آزاد شد و فرو ریخت».

ممنع العز معمور الغناء بهمظفّر العزم و الاراء منتجبا(۱)

همچنین این ابیات را سروده است:

ما الفخر فخر الملک الاّ الذی

شدت بطیب الفعل و المنصب

فالیوم ادرکت المنی غالبا

و لیس غیر اللیث بالأغلب

فالضر کل الضر فی سیفک الفا

تک او فی عزمک المقضب(۲)

از دیگر شاعرانی که به مدح و ستایش او پرداختند، ابوالمواهب معرّی است در سال ۴۹۳ ه قصیده ای سرود و عید فطر را به او تهنیت گفت(۳)

و ظلتُ اُخطیها البلاد و دونها

طرابلس حیث الأمانی و جِلّق

و رَجَّحْتُ ما بین الملوک فمال بی

رجاءٌ بذی السعدین اوفی و اوفق(۴)

ملیکٌ به الآمال القتْ عصا النویفقَرّتْ و فی او صافه المدح یصدق

زجرتُ به طیر المنی فسَنحْنَ لیو طائره المیمون فیها مُحلِّق

و عرَّض لی غیثٌ علی الشَّیْم مُرعِدٌمن الشام ثجّاج السّحائب مُغْدِق(۵)



---

۱- «تا این که از راه رسید و گردن بندهایش را گشود در حالی که تاج بزرگواری بر سر نهاده بود» «متکبّرانه گردن برافراشت در حالی که خیمه اش را بر ممالک بر پا می ساخت و مانع و بازدارنده ای برای آن نبود» «وجود او عزّت بخش است که به واسطه او بی نیازی و غنا پای می گیرد و عزم او پیروز و نظراتش برگزیده است».

۲- «ای فخرالملک، فخر و افتخاری نیست جز رفتار و منصب پاکی که تو در پیش گرفته ای»«امروز تو پیروزمندانه آرزویت را درک کردی و به جز شیر نیرومند کسی غالب نیست»«تمام ضرر در شمشیر نیرومند و یا در تصمیم قاطع توست».
۳- عماد اصفهانی، خریده القصر، ج۲، ص ۱۱۱.
۴- «پیوسته حدود سرزمینها را برمی شمرم به خصوص طرابلس را، از ناحیه امانی تا جِلَّق»«وپیوسته بین پادشاهان مقایسه می کنم و امید من به صاحب سعادت دنیا و آخرت تمایل می یابد».
۵- «پادشاهی که آمال و آرزوها در وجود او به مقصد می رسند و قرار می گیرند، و مدح وستایش در اوصاف او مصداق می یابد» «پرنده خیالم را به هوای او به پرواز درآوردم و او این فرصت را به من داد و پرنده مبارک او در آسمانش اوج گرفت» «ابرهای پر باران صاعقه را از ناحیه شام قطره های زیاد باران را بر زمین خشک وجودم می بارند».

توالی فلولا رحمهٌ منه اقلعتْ

لَخُيِّل أنّی فیه لا شکَّ اَغْرق

هوالبحر الّا انّه غیر مالح

هو البدر الّا انه لیس یمحق

له خلقٌ کالروض حُسنا و بهجتا

هی السیف بل امضی و رأیٌ موفق(۱)

و من ذا الذی یستصعب الرزق بعدمادری انّ یُمْناه عن اللّه تَرزُق

و فَیْنَ اللیالی خیفهً عنه من فتَیًیُصَمِّم فی احداثها و یُطَبِّق

حمی الثغر من رشف المواضی فقد کفیتأشُّب ما یحمیه سورٌ و خندق(۲)

امّا شگفت آور این است که فخرالملک که خود حامی علم و علما بود و ادیبان را به خود نزدیک می کرد و برای آنها در صدر مجلس خویش جا باز می کرد و باران سخاوت او بر آنها می بارید به واسطه شعری که شاعری در هجو او سروده بود سینه اش به تنگ می آید و دستور می دهد تا او را



---

۱- «باران رحمت او که پیوسته می بارد اگر به واسطه رحمتش باز نایستد بی شک در آن غرق می شدم»«او دریایی است که شور نیست و او ماه کاملی است که نقصان نمی یابد»«او خلق و خویی دارد که از نیکویی و سرورآفرینی همچون بوستانی است و در عین حال چون شمشیر و بلکه بُرّانتر است و رأیی موفّق دارد».

۲- «و چه کسی پس از آن یقین کرد دو دست او از جانب خداوند روزی می گیرد باز رزق و روزی اش را مشکل پندارد» «شبها طولانی می شوند از ترس جوانمردی که در حوادث روزگار تصمیم قاطع می گیرد و به هدف می رسد» «مرزها را از آخرین تجاوزات دشمن باز داشت و خندق و بارویی که بساخت در حمایت از شهر در برابر دشمنانی که گرد آمده بودند کفایت کرد».

بکشند، چنان که ابن تغری بردی آن را در حوادث سال ۴۹۷ ه ذکر می کند:

«در این سال شاعر مشهور و ادیب، احمد بن حسین بن حیدره که به ابن خراسان طرابلسی معروف بود درگذشت، او شاعری زبردست بود که فخرالملک ابن عمّار قاضی طرابلس و حاکم آن جا، و برادر او را هجو کرده بود و این قاضی طرابلس دستور داد که او را بزنند، پس او را زدند تا مرد»(۱).

اگر این خبر صحّت داشته باشد این کار او لکّه سیاهی بر پیشانی اوست که گذر ایّام آن را محو نمی کند. فخرالملک فرزندانی از خود باقی گذاشت که از آنها شرف الدّوله علی را می شناسیم که ابن خیّاط نام او را در دو قصیده اش ذکر کرده است. او قصیده اوّل را فی البداهه و برای تهنیت گفتن به فخرالملک سرود به مناسبت اوّلین روزی که شرف الدوله، که پنج سال داشت، بر اسب سوار شد مطلع این قصیده چنین است(۲):

«الا هکذا تستهلّ البدور

محلّ علی و وجه منیر»(۳)

و از ابیات دیگر آن این است:

دعا شرف الدوله المجد فیه

فلباه منبره و السریر(۴)

فیا شرف الدوله المستجارلک اللّه من کل مین مجیرٌ(۵)

قصیده دوم را در مدح شرف الدوله و ستایش از پدرش فخرالملک و تهنیت عید فطر و بهبودی او از بیماری در سال ۴۸۲ ه سرود(۶). و مطلع آن



---

۱- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ۵، ۱۸۸.
۲- دیوان ابن خیّاط.
۳- «آری این گونه است که ماهها در برابر چهره پر فروغ علی شرف الدوله هلال می شوند».
۴- «در آن روز شرف الدوله مجد و بزرگواری را فرا خواند و منبر و تخت به او لبیک گفتند».
۵- «ای شرف الدوله که مردم به تو پناه می آورند خداوند پناه تو از هر بدی باشد».
۶- دیوان ابن خیّاط.

چنین است:

لنا کلّ یوم هناء جدید

و عید محاسنه لا تبید(۱)

و از ابیات دیگر آن:

فعش ما تشاء به ضافیا

علیک من العز ظلّ مدیدٌ

فأنزر نیلک فیه العلاء

وایسر عمرک فیه الخلود

و قل لأبیک وقی السوء فیک

کذا فلترب الشبول الأسود(۲)

با توجه به اخباری که از خاندان آل عمّار به دست ما رسیده می توانیم شجره خانوادگی آنها را به شکل زیر تصوّر کنیم(۳):

ص:۷۸

---

۱- «ما هر روز شادمانی تازه ای داریم و عیدی که خوبیهای آن پایان نمی پذیرد».
۲- «پس هر چه می خواهی به عنوان میهمان زندگی کن، که سایه پایداری از عزّت بر توست»«هدایا و بخششهایت را کم کن که در آن جا رفعت و بزرگی است و عمرت را کوتاه کن که در آن جا جاودانگی است»«به پدرت بگو که تو را از بدیها حفظ کند که شیران این گونه بچه شیران را تربیت می کنند».
۳- مشاهده کردیم که کسان دیگری نیز شجره نسب بنی عمار را ترسیم کرده اند که نخستین آنها زامباور مستشرق است، وی آن را در کتاب معجم الأنساب و الأسر الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، چاپ دانشگاه فؤاد اوّل ۱۹۷۱ م، به گونه زیر ترسیم کرده است: عمار محمد ابوطالب امین الدوله ذوالمناقب جمال الدوله (قاضی اسکندریهابو علی عمار فخرالملکابوالحسن عمار جلال الملکدکتر محمد علی مکی در کتاب لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثمانی شجره آنها را این گونه رسم کرده است: محمدامین الدوله ابوطالب حسن جلال الدولهجلال الملکفخرالملک

عمار

ابوطالب

شمس الملك

(ابوالفرج)

عبداللّه

نام او را نمی دانیم او جانشین ابوطالب شد ولی جلال الملك امارت را از او گرفت

ابوالمناقب

علی(جلال الملك)

حسن

محمد

عمّار(فخرالملك)

علی(شرف الدوله)

بنی عمّار از بهترین حکمرانان بودند و دست گشاده ای در علم و ادب داشتند.

افتخار حکومت آنها دارالعلمی است که در طرابلس تأسیس کردند تا دانشگاهی جهت نشر علم و ادب باشد؛(۱) این دارالعلم به عنوان یکی از مراکز تشیّع و پایگاهی برای نشر این مذهب توصیف شده است(۲). و شهر طرابلس به برکت وجود این دارالعلم کعبه و قبله دانش پژوهان شده بود(۳). اساس این مرکز را امین الدّوله بن عمّار نهاد و آن را بنا کرد و بیش از یکصد هزار کتاب به صورت وقفی در آن گرد آورد(۴).

به نظر می رسد که با گذشت ایّام بنیان دارالعلم را دچار ضعف و سستی شده و یا این که مکان آن برای انبوه کتابها کوچک بود، لذا جلال الملك در سال ۴۷۲ ه / ۱۰۸۰ م اقدام به تجدید بنای آن کرد و در عهد او



---

۱- محمد کردعلی، خطط شام، ج ۴، ص ۳۳.

۲- دکتر اسعد طلس، مصر و شام فی الغابر و الحاضر، دارالمعارف، مصر، ۱۹۴۵، ص ۶۵.

۳- دکتر زکی نقاش، العلاقات الاجتماعیه و الثقافیّه و الاقتصادیه بین العرب و الإفرنج خلال الحروب الصلیبیه، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۵۸، ص ۹۴.

۴- تاریخ ابن فرات، ج ۸، ص ۷۷.

تعدادی از تصنیفات ابوالعلاء مَعرّی وقف آن گردید که عبارتند از(۱):

۱- الصّاهل و الشّاجح: که شامل چهل جزوه بود و ابوالعلاء آن را برای ابو شـجاع فاتک والی حلب از جانب مصـریها نوشت و در آن به زبان ستوران صحبت کرده است.

۲- السّجع السلطانی: شامل گفتگوهای لشکریان، وزیران و سایر والیان است که شامل هشتاد جزوه است.

۳- الفصول و الغایات: کتابی است به ترتیب حروف معجم به جز الف، شامل صد جزوه است.

۴- السّادن: از مطالب و کلماتی که در کتاب الفصول و الغایات نیامده تشکیل شده است و مقدار آن ۲۰ جزء است.

۵- اقلید الغایات: کتاب لطیفی است که فقط شامل حلّ معمّاهاست و ده جزء است.

۶- رساله الاغریض: از رساله های طولانی است که در کتاب دیوان رسائل آمده است.

جلال الملک برای ترغیب و تشویق کسانی که در دارالعلم بودند اموالی را میان آنها، تقسیم می کرد. آل عمّار اهتمام شدید به دارالعلم داشتند و اموال بسیاری را صرف آن می کردند. آنها وکیلانی داشتند که در پی یافتن کتابهای نفیس و نوشتجات نادر و منحصر به فرد اقطار مختلف سرزمینهای اسلامی را می پیمودند. در دارالعلم بیش از یکصد و هشتاد نسخه بردار وجود داشت که به کار نسخه برداری کتابها مشغول بودند.

اغلب کتابهای دارالعلم با جلد و تذهیب و تزئینات طلا و نقره بودند که

ص:۸۰

---

۱- ابن العدیم، الإنصاف والتحری، ص ۵۰.

به دست مشهورترین خطّاطان نوشته شده بود. خزائن آن پر از کتابهای ایرانیان و عربها و یونانیان بود و مجموع کتابهای آن به سه میلیون جلد می رسید(۱). از آن جمله پنجاه هزار نسخه از قرآن کریم و هشتاد هزار نسخه از کتابهای تفسیر بود(۲). نظارت و سرپرستی دارالعلم را عدّه ای از علمای بزرگ که دارای جایگاه علمی والایی بودند به عهده داشتند و برخی از آنها را می شناسیم از جمله:

- حسین بن بشر بن علیّ بن بشر و اسعد بن ابی روح ابوالفضل الرافضی و ابو عبداللّه طلیطلی، که هر یک از آنها مراتب علم و فرهنگ و معرفت را در سطح گسترده ای دارا بودند.

- حسین بن بشر معروف به قاضی:

ابن ابی الطّی از حسین بن بشر که به قاضی مشهور بود در رجال الشیعه نام می برد و می گوید: او رئیس دارالعلم طرابلس بود، او به خواندن خطبه های بلیغ و شیوایی مشهور بود که با خطبه های ابن زیاته برابری می کرد. او مناظره ای باخطیب بغدادی داشت که در آن بر خطیب فایق آمد و بر اساس این مناظره کراجکی به تقدّم او در علم حکم داده است(۳).

- اسعد بن احمد بن ابی روح قاضی طرابلس:

او شاگرد ابن البداح بود و پس از او در شام و طرابلس و فلسطین منحصر به فرد بود و حلقه های قرائت بر گرد او بر پا می شد. او امر قضاوت را از سوی ابن عمّار عهده دار گشت. ابن عمّار در مجلسی او و



---

۱- جرجی ینی، تاریخ سوریا، المطبعه الأدبیه، بیروت، ۱۸۸۱، ص ۳۸۳.

۲- محمد ماهر حماده، المکتبات فی الإسلام، ص ۱۳۳.

۳- ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۷۵.

یکی از فقیهان مالکی را حاضر ساخت، او در باب حرمت فقّاع با فقیه مالکی مناظره کرد و با براهین و فصاحت کلامش بر او غلبه کرد فقیه مالکی که به شدّت ناراحت شده بود به او گفت: مرا بخور، و او بلافاصله جواب داد: من بر مذهب تو نیستم. و منظور او این بود که مذهب مالکی خوردن سگ را جایز می داند.

یک بار ابن عمار از او پرسید، دلیل بر حدوث قرآن چیست؟ او جواب داد: نسخ آیات، زیرا قدیم هیچ گاه عوض نمی شود و زیادی و نقصانی بر آن وارد نمی شود. او در طرابلس باقی ماند تا زمانی که صلیبیان آن را تصرّف کردند و او به حیفا نقل مکان کرد و در آن جا خانه ای را برای کتابها، در نظر گرفت که در آن بیش از چهار هزار جلد گرد آورد. قاضی اسعد پیش از ۵۲۰ هجری درگذشت و گفته شده است او از طرابلس به دمشق رفت و آن جا در گذشت.

قاضی اسعد مردی متعبد و زاهد و پرهیزگار بود و نماز و تهجّد بسیاری داشت جز اندکی از شب را نمی خوابید و سکوت او بیشتر از سخن گفتنش بود و عالمی جلیل القدر بود که شیعیان به او رجوع می کردند(۱). او تألیفات نفیس متعدّدی به جای گذاشته است از جمله:

۱- عیون الأدلّه فی معرفه اللّه.

۲- التبصره فی معرفه المذهبین الشافعیّه و الامامیّه.

۳- البیان فی خلافه الإمامیّه.

۴- النعمان و المقتبس فی الخلاف مع مالک بن انس.



---

۱- ابن حجر، لسان المیزان، ۱، ۱۸۶.

۵- النّور فی عباده الایّام و الشهور.

آقا بزرگ تهرانی از این کتابها غافل مانده و آنها را در مجموعه بزرگ خود - الذریعه الی تصانیف الشیعه - ذکرنکرده است.

## ابو عبداللّه طلیطلی (شیخ عالم)

کنیه او دلالت می کند که او اندلسی و از شهر طلیطله است امّا علّت خروج او از اندلس و تاریخ آن را نمی دانیم اگر چه می دانیم در دوران فاطمیان مغربیها کوچهای بزرگی به شهرهای ساحلی شام داشتند. ابو عبداللّه در دوران آل عمّار متولّی دارالعلم طرابلس بود و از شاگردان او امیر اسامه بن منقذ بود که علم نحو را نزدیک به ده سال در نزد او قرائت کرد.

اسامه بن منقذ درباره حافظه شگفت انگیزی که استادش از آن برخوردار بود این گونه می گوید:

«از شیخ عبداللّه، امر عجیبی را مشاهده کردم، روزی نزد او آمدم تا درس را بر او قرائت کنم، پیش روی او کتابهای نحوی دیدم: کتاب سیبویه و کتاب خصایص ابن جنّی و کتاب ایضاح ابو علی فارسی و اللمع و کتاب الجمل؛ گفتم ای شیخ، تمام این کتابها را خوانده ای؟ او گفت: آنها را نخواندم مگر این که بر روی لوح نوشته و آن را حفظ کرده ام اگر می خواهی بدانی، یک جزء از آنها را باز کن و از اوّل صفحه یک سطر را بخوان. من یک جزء برداشتم و گشودم، و یک سطر از آن را خواندم و او تمام آن صفحه را از حفظ خواند، تا به جزءهای دیگر رسید و همه را خواند. من از او کار عظیمی دیدم که در توان بشر نیست»(۱).



---

۱- اسامه بن منقذ، کتاب الاعتبار، بریستون، ۱۹۳۰، ص ۲۰۸.

ابو عبداللّه آخرین متولّی دارالعلم بود و تا زمان سقوط طرابلس به دست صلیبیان در سال ۵۰۲ ه ۱۱۰۹ م متولّی آن بود، او از کسانی بود که به اسارت صلیبیان درآمد. جایگاه والای علمی او، پدر اسامه بن منقذ و عموی او را بر آن داشت تا او را همراه با یانُس نسخه بردار، از اسارت آزاد سازند(۱).

این تمام اطّلاعاتی است که از این عالم بزرگ به ما رسیده است.

امّا متأسفانه، این کتابخانه بی مانند را صلیبیان به هنگام اشغال طرابلس در سال ۵۰۲ ه به خاکستر تبدیل کردند و در حادثه به آتش کشیدن آن یکی از کشیشان متعصّب صلیبی دخالت داشت؛ این کشیش متعصّب وارد کتابخانه شد و کتابها را در اطراف خود مشاهده کرد، و گویا به سالنی داخل شده بود که مخصوص قرآنها بود، اوّلین کتابی را که دستش به آن رسید برداشت و گشود، دید که قرآن کریم است. کتاب دیگری را برداشت که آن هم قرآن بود، کتاب سوم را برداشت و همین طور یا بیست بار کتابها را برداشت، و یقین کرد که این کتابخانه تماما محتوی قرآنها و مصاحف است، خشمش برانگیخته شد و گفت: «این کتابخانه پر از مصاحف است آن را بسوزانید...»(۲) پس آن را آتش زدند.

و این گونه با یک لحظه حماقت، گنجینه ای که با هیچ پولی نمی توان ارزش آن را سنجید، نابود شد.

مورّخان عرب در فقدان این کتابخانه قیمتی بسیار آه و فغان کرده اند، در حالی که تاریخ نگاران قدیمی صلیبی هیچ چیز در باره آن ذکر نکرده اند

ص:۸۴

---

۱- اسامه بن منقذ، کتاب الاعتبار، بریستون، ۱۹۳۰، ص ۲۰۸.

۲- محمد ماهر حماده، المکتبات فی الاسلام، ص ۱۳۴.

و در این باره اظهار بی اطلاعی کرده اند تا این رفتار زشت و شنیع قومشان را پوشیده دارند(۱).

کشیش یسوعی، هنری لاـ منس در کتابش تاریخ مختصر سوریه (Lasyrie Precis Historique)(۲)تلاش کرده تا از موقعیت دارالعلم و قباحت سوزانیدن آن بکاهد. امّا استاد محمد کرد علی با جوابی دندان شکن سخنان او را ردّ کرده است که در آن آمده است:

«و از مسائل شگفت آور در این تاریخ، ادّعای مؤلّف مبنی بر این است که دارالعلم طرابلس مدرسه ای جامع نبود بلکه مدرسه ای کوچک جهت آموزش علوم دینی بود (ج ۱ / ص ۲۱۵)».

و می گوید: «به نظر ما، آتش سوزی مسجد جامع اموی در دمشق به سال ۱۰۹۶ م در دوران فاطمیان برای عالم دانش بد یمن تر از تصرّف طرابلس بود. جز این که مورّخان اتفاق نظر دارند که در طرابلس دارالحکمه ای همانند بیت الحکمه بغداد وجود داشت: «فان برشم» دانشمند باستانشناس در یادداشتهایش گفته است: طرابلس در زمان قاضی ابن عمّار به شکوفایی رسید او طرابلس را یکی از مراکز تشیّع قرار داد و در آن بیت الحکمه ای پدید آورد که آن را با صد هزار جلد کتاب تجهیز کرد و در زمان او، در آن مدرسه جامع و مدارس دینی و خزائن کتاب وجود داشت و چه بسا طرابلس در زمانی نزدیک به استیلای صلیبیان بر آن، اوّلین شهر علمی در شام بود»(۳).

ص:۸۵

---

۱- جرجی ینی، کتاب تاریخ سوریا، ص ۳۸۳.

۲- المطبعه الکاتولیکیه، بیروت، ۱۹۲۱.

۳- مجله المجمع العلمی، دمشق، مجلد دوم، ج ۹ ص ۲۷.

### حیات فرهنگی در دوران آل عمّار

حیات فرهنگی طرابلس در دوران آل عمّار به شکل بی نظیری شکوفا شد و طرابلس در زمان آنها قبله گاه ادیبان و دانشمندان بود. آل عمار در این امر بسیار گشاده دست بودند و به بسیاری از ادیبان و شاعران به واسطه زیبایی و نیکویی اشعارشان کمک می کردند. عماد اصفهانی از ابن خیاط چنین نقل می کند:

«به نزد بنی عمار رفتم و آنها را مدح و ثنا گفتم، آنها به من احسان کرده و به واسطه نیکویی شعرم به من پناه دادند»(۱). ابن حیوس شاعر کسی بود که به ابن خیّاط نصیحت کرد تا به نزد بنی عمار آید. بنی عمار عطایای سخاوتمندانه ای به دانشمندان و اُدبا داشتند و زمینه را به گونه ای که آنها را به دریافت عطاها و نوآوری کمک کند فراهم می ساختند بدین ترتیب آسمان علم و فرهنگ در طرابلس به ستارگانی زینت یافت که عمده آنها از شیعیان بودند و در میدان فقه و ادب بروز و ظهور یافتند که برجسته ترین آنها عبارت بودند از:

در فقه حسین بن احمد بن محمد بن قطان بغدادی و قاضی سعد الدّین ابوالقاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن براج و شیخ عزالدین بن عبدالعزیز بن ابی کامل شاگرد قاضی ابن براج و ابو عبداللّه محمّد بن هبه اللّه بن جعفر وراق و دیگران...

و در ابیات ابن منیر طرابلسی که یگانه زمان خویش و زبان روزگارش بود.

که اینک برگزیده مختصری از زندگانی هریک از ایشان را ذکر می کنیم:

ص:۸۶

---

۱- عماد اصفهانی، خریده القصر، ج ۲، ص ۲۴۳.

حسین بن احمد بن محمد بن قطان بغدادی: ابن ابی الطیّ در کتاب رجال الشیعه از وی نام برده و گفته است: امام عالم فاضل و از فقیهان شیعه است، در نزد سید مرتضی و شیخ مفید به تلمذ پرداخته است. در سال ۳۹۰ هجری وارد حلب شد و در جامع آن به تدریس پرداخت سپس قصد طرابلس کرد و در نزد رئیس آن، ابو طالب محمّد بن احمد اقامت گزید و به فرزندان او درس می داد. او پس از سال ۴۲۰ ه درگذشت(۱). از تألیفات او کتاب الشامل را می شناسیم که آقا بزرگ تهرانی بدان آگاه نشده و آن را در الذریعه الی تصانیف الشّیعه ذکر نکرده است.

قاضی سعدالدین - و گفته شده عزّالدّین - : ابوالقاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن برّاج قاضی طرابلس شیخ منتجب الدین او را توصیف کرده به این که بزرگ اصحاب - شیعه - و فقیه آنها و از شاگردان خاص علم الهدی سیّد مرتضی و سپس شیخ طوسی بوده است و جانشین شیخ طوسی در نواحی شام بوده و سید مرتضی در هر ماه هشت دینار برای او مقرّر کرده بود.

عدّه بسیاری نزد او تلمّذ کرده اند؛از جمله شیخ امام جدّ الإسلام حسن بن حسین بن بابویه قمی و شیخ ابو محمد حسن بن عبدالعزیز بن محسن جبهانی و شیخ مفید عبدالجبار بن عبداللّه بن علی مُقری ء رازی، و شیخ موفق الدین ابوالقاسم عبداللّه بن حسن بن حسین بن بابویه قمی(۲).

او در شب جمعه ۹ شعبان سال ۴۸۱ ه درگذشت و تألیفات ارزنده ای باقی گذاشت که عبارتند از:

ص:۸۷

---

۱- ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ۲۶۷.

۲- یوسف البحرانی، لؤلؤه البحرین، نجف، ۱۹۶۶، ۳۳۲.

۱- المعتمد فی الفقه.

۲- المقرب فی الفقه.

۳- الجواهر فی الفروع، در تمام ابواب فقهی که هر چند باب مرتّب شده است: باب مسائل طهاره، باب مسائل نماز، و همین طور تا آخرین باب که باب مسائل پیچیده و معماهای فقهی است و عنوان مطالب هر باب به گونه سؤال و جواب است (مسألهٌ ...؟ الجواب ...) این کتاب در ضمن مجموعه جوامع الفقه چاپ شده است(۱).

کتاب الروضه یا روضه النفس فی احکام العبادات الخمس: در این کتاب به روش استادش شیخ الطائفه در کتاب جمل العقود عمل کرده است که این کتاب را شیخ به درخواست این شاگردش در باب عبادات و اقسام آنها نوشت(۲).

المهذب فی الفقه: در مفتاح الکرامه از آن به نام المهذّب القدیم یاد کرده در مقابل المهذّب البارع - تألیف ابن مهنّد. این کتاب از اوّل باب طهاره تا آخر کتاب الصلاه است(۳).

شیخ عزالدّین عبدالعزیز بن ابی کامل طرابلسی: او شاگرد قاضی ابن

برّاج بود و از سید مرتضی و شیخ کراجکی روایت کرده است. آن گونه که در الریاض ذکر کرده است: در کتاب فتح الأبواب در باره انتساب شیخ عزّالدین به سیّد بن طاوس تصریح شده است.

صاحب لؤلؤه البحرین در باره او گفته است: وی قاضی طرابلس بود و چنانکه دانستید از قاضی عبدالعزیز ابن براج روایت می کند و بعد از قاضی



---

۱- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ۵، ۲۵۶.

۲- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۸۳.

۳- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۹۴.

ابن برّاج او عهده دار قضاوت بود. در کتاب اَمل الآمل چنین آمده است: شیخ عبدالعزیز بن ابی کامل طرابلسی قاضی، اوفاضل عالم و فقیهی عابد بود(۱). برخی از تألیفات او عبارتند از:

الموجز فی الفقه، الکامل فی الفقه، الجواهر، الاشراق.

ابوعبداللّه محمد بن هبه بن جعفر ورّاق: او شاگرد شیخ الطائفه طوسی بود، ابن بابویه رازی در (فهرست اسماء علماء الشّیعه و مُصَنِّفیهم) در باره او گفته است: «فقیه و موثّق است، کتابها و تصنیفات شیخ ابو جعفر طوسی - رحمهمااللّه - را نزد او قرائت کرد»(۲).

از تألیفات او: کتاب الزهد، الزهره فی احکام الحجّ و العمره، النیّات، کتاب الفَرَج الکبیر فی الغیبه می باشد این کتاب اخیر کتاب بزرگی بوده که در نزد میر لوچی موسوی سبزواری از معاصران مولی محمد باقر مجلسی موجود بوده است و میر لوچی از این کتاب، در کتاب اربعینش به نام «کفایه المهتدی فی احوال المهدی» نقل کرده است(۳).

ابن منیر طرابلسی: او ابوالحسن مهذّب الدّین احمد بن منیر بن احمد بن مفلح است که ملقّب به عین الزّمان مشهور به الرفاء بوده است. در سال ۴۷۳ ه / ۱۱۸۱ م در طرابلس زاده شد پدرش صدای زیبایی داشت و قصایدی را در مدح اهل بیت علیهم السلام در بازارهای طرابلس می خواند به خصوص قصیده های ابو محمّد طلحه بن عبداللّه بن ابی عون غسّانی عونی را که به واسطه قصیده هایش در مدح اهل بیت علیهم السلام، مشهور است. احمد بتدریج که رشد می یافت قرآن را حفظ کرد و لغت و



---

۱- یوسف البحرانی، لؤلؤه البحرین، ص ۳۳۶.

۲- ابن بابویه رازی، فهرست اسماء الشیعه و مصنّفیهم، دارالأضواء، بیروت، ۱۹۸۶، ۲، ص ۱۵۵.

۳- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۱۵۶.

ادبیات عرب را فرا گرفت و گفته شده است که او کتاب جمهره بکر بن درید را به خوبی حفظ کرده بود.

او مدّتی در طرابلس زیست سپس زمانی که صلیبیان شهر را محاصره کردند، قبل از سقوط آن در سال ۵۰۲ ه آن را به قصد دمشق ترک گفت. در دمشق به دربار ظهیرالدین اتابک طغتکین پیوست و او را مدح و ثنا گفت. طغتکین ندیمی به نام حسام الدّین دلق بن آبق داشت که نوجوانی بدون ریش بود ابن منیر در باره او غزلی سروده که ابتدای آن چنین است:

من ركب البدر فی صدرالردینی

و موّه السحر فی حدّ الیمانی

و انزل النیر الاعلی الی فلک

مداره فی القباء الخسروانی

طرف رنا، ام قراب سل صارمه

و اغید ماس ام أعطاف ختنی(۱)

طغتکین از این امر برآشفت و خواست او را بکشد، اما یوسف بن فیروز حاجب، او را فراری داده و همراه کاروان پُستی که به بغداد می رفت روانه کرد. پس از وفات طغتکین او دوباره به دمشق بازگشت و امیر آن، بوری بن طغتکین را در قصیده ای زیبا ستایش کرد که در آن تفریحگاهها و بوستانهای دمشق و روستاهای آن را ذکر کرده بود که مطلع آن چنین است:

حی الدیار علی علیاء «جیرون»

مهوی الهوی و مغانی الخردالعین

مراد لهوی اذ کفی مصرفه

اعنه اللهو فی تلک المیادین

«بالنیر بین» ف «مقری» ف «السریر»

ف «جمرایا» فجرالحواشی جسر «جسرین»

ص:۹۰

---

۱- «چه کسی آن ماه کامل را بر سر نیزه ردینی سوار می کند و سحرگاهان را در مرز یمانی سیرآب می سازد»«و آن ماه تابان را از اعلای آسمان به فلکی پایین بیاورد که مدارش در میان قباء خسروانی است»«این چشمی است که خیره شده و یا غلافی

است که شمشیرش از میان کشیده شده است و این اندام لطیف اوست و یا پهلوی آهوی ختن است».

ف «القصر» ف «المرج» ف «الميدان» ف «الشرف الاعلی»

ف «سطرا» ف «جرمانا» ف «قلبین»

ف «الماطرون» ف «داریا» فجارتها

ف «آبل» فمفانی «دیر قاتون»(۱)

تلک المنازل لا «وادی الاراک» ولا«رمل المصلی» و لا اثلاث «یبرین»(۲)

دشمنان ابن منیر در دمشق زیاد بودند و او آنها را بسیار هجو می گفت، آنها خشم و کینه بوری را نسبت به او برانگیختند او مدتی ابن منیر را زندانی کرد و تصمیم گرفت که زبان او را بِبُرد. امّا یوسف بن فیروز حاجب از بوری خواست تا او را به وی ببخشد و او ابن منیر را به حاجب بخشیده و دستور داد که از دمشق تبعید شود. وقتی که بوری مُرد و پسرش اسماعیل به جای او بر تخت حکمرانی نشست ابن منیر به دمشق باز گشت اسماعیل او را به خود نزدیک ساخت سپس بر او برآشفت و او را طلب کرد و خواست که او را به دار آویزد امّا او گریخت و در نزد دوستش ابو اسحق ابراهیم بن محمد قیسی در مسجد وزیر در پشت شهر دمشق مخفی شد.

پس از کشته شدن اسماعیل در سال ۵۲۹ ه ابن منیر به دمشق باز گشت، امّا مدّتی نگذشت که از ترس مؤیّدالدوله ابن صوفی وزیر از آن جا خارج شد و به شیزر نقل مکان کرد. مدّتی نزد امیر ابوالعساکر سلطان بن منقذ اقامت کرد، در شیزر زین الدین بن حلیم نزد او آمد او را به بازگشت

ص:۹۱

---

۱- «سرزمین پر نعمت این دیار بر بالا- دست جیرون است نواحی دلکش ومنازلی که چشمه هایش دست نخورده است»«گذرگاهی خوش و خرّم که خوشی و شادمانی در این میدانها آشکار می شود»«در نقیربین و مقری و سریر و جمرایا و هوای پاکیزه اطراف پل جسرین»«والقصر و المرج و المیدان و الشرف الاعلی و سطرا و جرمانا و قلبین»«و ماطرون و داریا و همسایه اش، و آبل و دشتهای دیر قانون».

۲- «این منازل تفرجگاهها هستند نه وادی اراک و نه رمل المصلی و نه یبرین».

به دمشق و خدمت به فرمانده سپاه آن، معین الدّین اَنِر ترغیب کرد امّا او بازگشت به دمشق را ردّ نمود و به حلب کوچ کرد.

در حلب مجالسی برای تدریس زبان و ادبیّات ترتیب داد. گروهی از

اهل ادب شهر برای قرائت بر او به مجالس او می آمدند و هرگاه کسی از آنها در قرائت اشتباه می کرد با او به تندی برخورد می کرد.

ابوالبقاء علی بن هداب علثی حکایت می کند: «روزی در حلب با عده ای برای قرائت به مجلس ابوالحسن ابن منیر رفته بودم. یک نفر این مصرع را بر او خواند «کلینی لهم یا امیمه ناصب» و اشتباه کرد و گفت: «کلینی لهم یا امیمه با ضت» ابن منیر به او گفت: وای بر تو مگر نمی دانی که هر حیوان بی گوشی تخم می گذارد و هر حیوان دو گوشی دارد بچّه می زاید، یکی از حاضران گفت: به خدا قسم از اشتباه این مرد بیشتر از تصحیح او نفع بردیم»(۱).

او در اثنای اقامتش در حلب به ستایش اتابک عماد الدین زنکی بن

آقسنقر به مناسبت فتح قلعه بارین پرداخت و سپس به هنگام فتح «الرها» او را مدح و ثنا گفت. در سال ۵۴۱ هجری که اتابک عمادالدین قلعه جعبر را محاصره کرده بود از خواننده ای شنید که این ابیات را می خواند:

ویلی من المعرض الغضبان اذ نقل ال

واشی الیه حدیثا کلّه زور

سلمت فازورّ یزوی قوس حاجبه

کأنّنی کأس خمر و هو مخمور(۲)

ص:۹۲

---

۱- ابن المستوفی، تاریخ اربیل معروف به نباهه البلد الخافل بمن ورده من الاماثل، تحقیق سامی الصّفار، ۱۹۸۰، ص ۲۹۱.
۲- «از آن میدانگاه با عصبانیّت آمد زیرا سخن چینی سخنی کاملًا دروغ به او گفته بود»«سلام کردم امّا او کمان ابروانش را به هم کشید گویا که من کاسه شراب هستم و او مردی مست است».

عمادالدّین از این ابیات خوشش آمد و از صاحب آن پرسید گفتند: این ابیات از ابن منیر است که در حلب است.

او نامه ای به والی حلب نوشت که ابن منیر را به نزد او بفرستد، وی نیز او را فرستاد. ولی عماد الدین در شب ورود ابن منیر به دمشق کشته شد و ابن منیر به حلب باز گشت. او پس از آن به نزد نورالدین پسر عمادالدین رفت و او ابن منیر را نزد خود مقرّب گردانید. ابن منیر قصیده های بسیاری در ستایش نورالدین دارد که در آنها تاریخ فتوحات نورالدین و نبردهای او با صلیبیان را بیان کرده است از آن جمله ابیات زیر است:

لقد اوطات دین اللّه عزا

ادیم الشعر بین له رغام

رعاك و قد تناوشت الرزایا

له اهبا یوزعها العذام

فقمت بنصره والناس فوضی

قیام ذم ما افترقت فئام

جذبت بضبعه من قعریم

له من فوق مقسمه التطام

صببت علی الصلیب صلیب بأس

قواه تحت کلکله خطام

و ملت علی معاقلها فخرّت

و لاء مثل ما انتفض النظام

ب «صرخد» و «الحطیم» و فی «عزاز»

وقائع هز مشهدها الأنام

و لو لم تعترف و تشم لامسی

و اصبح لا «عراق» و لا «شام»(۱)

۱- «تو پیوسته و پی در پی همانند قافیه های مکرّر شعر، برای دین خدا عزّت آوری، در حالی که دین خوار و ذلیل بود»«تو را در حالی فرا خواند که مصیبتها از دور و نزدیک بر او وارد می شد و گزندگان پیوسته پوست او را می دریدند»«تو به یاری آن قیام کردی و مردم سرگردان و بی سرپرست بودند، قیامی که پراکندگی مردمان را سرزنش می کرد»«بازوی او را از قعر دریایی گرفتی که بیش از اندازه امواجش متلاطم بود»«جوشن قوّت و بی باکی را بر نسب پاکت پوشاندی که خرد و عقلش در سینه اش چون افساری بود»«بر قلعه های آنها حمله بردی و سلطه آنها بر زمین خورد مانند این که اساس نظام آنها به لرزه درآمد»«در صرخد و حطیم و در عزاز حوادثی بود که نبردهای آنها مردم را تکان می دهد»:«و اگر خطر را نشناخته بودی و درک نکرده بودی، شبی را صبح می کردیم که دیگر نه عراقی مانده بود و نه شامی».

و یوم ب «العریمه» کاحتفاعلی الاشراک امقره العرام

لقوک کأن ما سلوه سیحو ما اعتقلوه من خور ثمام

ورهاب و «قوس» و «بکفر لاثا»ذممت و انت للجلّی ذمام

صدمتهم بأرعن مرجحنکأن مطار انسره غمام(۱)

ابن منیر به هجو گفتن و رقابت با شاعر هم عصرش، قسیرانی مشهور گشته بود و میان آن دو نامه نگاریها و هجوگویهایی ردّوبدل می شد که هیچ یک از آنها به دست ما نرسیده است. یاقوت حموی در این باره گفته است:

«ابن منیر و ابن قسیرانی به جهت مخالفتها و حوادثی که میانشان پدید آمد همانند جریر و فرزدق بودند»(۲).

ابن منیر روز چهارشنبه بیست جمادی الاولی سال ۵۴۸ هجری در حلب درگذشت. علت مرگش این بود که او انجیر سبز خورده بود و در

ص:۹۴

---

۱- «و روزی که در عریمه کثرت و انبوهی سپاه، روزگار را بر دشمنان تلخ کرد» «با تو برخورد کردند گویا که آبهای روان آن را خارج نکردند و گیاهان کوچک او را از زمین واقع میان در آبراه باز نداشتند» «و در هاب و تورس و کفر لاثا رسوایشان کردی و تو رسوا کننده این امور آشکار هستی» «بر بلندای کوه آنها یورش بردی مانند بارانی که ابرها فرو ریزند».

۲- یاقوت حموی؛ معجم الأدباء، ج ۱۹، ص ۴۶.

آفتاب نشسته بود و در همان حال رگزنی کرد، پس صورتش متورّم شد و درگذشت.

شیخ شرف الـدین ابن ابی عصـرون بر او نمـاز گـذارد، و در دامنه کـوه جوشن دفن شـد و گفته شـده است: در پشت دروازه قنسرین نزدیک به خاک مشرق دفن شد. او در حال احتضار وصیّت کرد که بر روی قبرش بنویسند:

من زار قبری فلیکن موقنا

ان الذی القاه یلقاه

فیرحم اللّه امرءا زارنی

و قال لی: یرحمک اللّه (۱)

سرایندگی ابن منیر مورد ستایش محققان و ادیبان بود و اشعار او را مورد همه گونه تحسین قرار داده اند.

ابن قلانسی گفته است: «او ادیبی شاعر و آگاه به فنون لغت و وزنهای

عروضی بود».

اسـامه بن منقـذ گفته است: «شـرافت ادیبـان بود... یگانه زمان و زبان روزگارش بود، زمان او به تأخیر افتاد ولی فضل و بیانش مقدّم شد، فصاحت او شکوفا بود و ابن حجّاجی ملیح و نکته پرداز بود، در اشعار او لطافتی است که قلب را آرامش می دهد و گوش را تصاحب می کند و هر فنی از فنون شعر را که در نظر گرفته به محاسن و فنون آن مستولی شده و در حفظ معانی بکر آنها تلاش کرده است».

ملک منصور ایّوبی گفته است: «او شاعر بود و یکی از شـعرای برجسـته مشـهوری است که اشعاری بسیار نیکو سروده است، او نکته پرداز و



---

۱- «کسـی که به زیارت قبر من می آیـد یقین بداند، کسـی که به دیدار او می رود، وی نیز به دیدارش خواهد آمد»«پس خدا رحمت کند کسی را که به زیارت من آید و بگوید: خداوند تو را رحمت کند».

بدیهه گو بود و یگانه زمان و یکتای دورانش بود».

ابـن فضـل اللّه العمری می گویـد: «اگر بـا دریـا منـازعه کنـد اعمـاق آن را بـه دسـت آورد و اگر بـا آسـمانها بـه سـتیز پردازد دشواریهایش را به تو می نمایانـد. مرواریـد درخشان آن یکی را به چنگ می آورد و گُلهای این یکی را می چیند... و این دو در مرتبه ای پست تر از موقعیت وی قرار می گیرنـد و هر کس که انـدیشه او را هـدف بگیرد، دست می کشـد، قصـیده هـایی دارد که به ابرها حمایل شـده انـد و ابیاتی دارند که شـهابها از رسـیدن به اوج معانی آن ها باز مانده اند. و کسـی در آن جای نمی گیرد مگر دختران تازه بالغ و دوشیزگان اصیل».

و در مقابل این ستایشها او را سرزنش کرده که «او رافضی خبیثی است و معتقد به مذهب امامیه است»(۱).

دیـوان شـعر او مفقود است، ولی دکـتر عمر عبدالسـلام تـدمری به جمع آوری اشـعار ابن منیر پرداخته و آنهـا را مرتب کرده و تحت عنوان دیوان ابن منیر طرابلسـی منتشـر سـاخته و در ابتـدای آن تحقیقی جـامع و کامل آورده است و این تحقیق مهمترین مرجع در باره ابن منیر است(۲).

### دولت اسماعیلیان در مصیاف (۵۳۵ ه / ۱۱۴۱ م - ۶۷۰ ه / ۱۲۷۲ م)

اسـماعیلیان فرقه ای از شـیعه هسـتند که اصول مذهب خود را از اصول تشیع گرفتند، اصولی که پیش از اسماعیلیان پدید آمده بود. این اصول در ابتدا با اعتقادات کلّی دیگر مسلمانان اختلافی نداشت و اختلاف فقط در



---

۱- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۹۷.

۲- دکتر عمر عبدالسّلام تدمری، دارالجیل، مکتبه السّائح، طرابلس، ۱۹۸۶، ط اوّل.

یک مسأله یعنی امامت بود، زیرا شیعیان امامت را حق شرعی امام علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و فرزندان او می دانستند.

پس از وفات امام جعفر صادق علیه السّلام حدود سال ۱۴۷ ه ، شیعیان

در امامت به دو فرقه تقسیم شدند: بیشتر آنها پیروان مذهب جعفری بودند که امامت امام کاظم موسی بن جعفر را پذیرفته بودند و امامت را در فرزندان بزرگتر از نسل او قرار دادند تا امام دوازدهم، محمّد بن حسن عسکری، مهدی منتظر(عج) این فرقه به جهت انتساب به دوازده امام، امامیه اثنی عشریه خوانده می شوند.

امّا فرقه دوم که از مذهب جعفری منشعب شد فرقه اسماعیلیه بود که قائل به امامت اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام بودند و به او منسوب شدند(۱). از تاریخ دعوت اسماعیلیان در سوریه اطّلاعات دقیقی یافت نشده است و فقط با توجّه به منابعی که در نزد ماست، می توانیم بگوییم که این دعوت ابتدا در حلب انتشار یافت و کسی که به آن اقدام کرد حکیم مُنجِّم بود و چون حکیم در سال ۴۹۶ ه مرد، رفیق او ابوطاهر صائغ عجمی به آن اقدام کرد(۲).

این دعوت در زمان رضوان بن قُتش حاکم حلب به اوج خود رسید. او شدیدا به اسماعیلیان تمایل داشت و از آنها حمایت می کرد و رعایت آنها را می نمود و آنها به کمک او در حلب موقعیتی ممتاز و قدرتی فراوان یافتند، به طوری که مردم از روی جاه طلبی به مذهب اسماعیلیه روی می آوردند. و این امر سبب انتشار مذهب اسماعیلیه در حلب و نواحی



---

۱- دکتر محمّد کامل حسین، طائفه اسماعیلیّه، مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۵۹، ص ۱۱.

۲- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۲، ص ۱۴۷.

کسرمین و جُوز و جبل سُماق و بنی علیم و بُزاغه و الباب، أعزاز و أَفامیه شد...

اقدامات رضوان امرا را برانگیخت و در این باره به او نامه نوشتند، ولی او به آنها توجّهی نکرد(۱). امّا اسماعیلیان به زودی در حلب دستخوش بدبختیهای سختی شدند. در سال ۵۰۵ ه طوایف همسایه بر علیه آنها بسیج شده و هزاران نفر از آنها را کشتند؛ پس از وفات رضوان بن تتش در سال ۵۰۷ ه و جانشینی پسرش الپ ارسلان اوضاع بدتر شد زیرا مردم حلب کینه او را علیه اسماعیلیان برانگیختند، به طوری که سلطان محمّد بن ملکشاه به او نوشت: «پدرت در مورد باطنیان با من مخالفت کرد، امّا تو پسر من هستی و دوست دارم که آنها را بکشی»(۲)

آلپ ارسلان به نامه سلطان جواب مثبت داد و ابو طاهر صائغ را

دستگیر و به قتل رسانید و اسماعیل داعی و برادر حکیم مُنِّجم و بزرگان اسماعیلیه را در حلب به قتل رساند و نزدیک به دویست نفر از آنها را دستگیر کرد، عده ای را زندانی کرد و اموال آنها را بگرفت و در مورد برخی شفاعت کردند. عده ای از آنها رها شدند و عده ای از بالای قلعه پرتاب شدند که برخی از آنها کشته شدند و گروهی نجات یافته و در شهرها پراکنده شدند(۳).

یازده سال پس از این مصیبت، مصیبت دیگری همانند آن به دست بُلَك بن بهرام بن أُرْتُق بر اسماعیلیان وارد شد و این در سال ۵۱۸ ه بود؛ زمانی که بلك بر نائب بهرام، داعی اسماعیلیان در حلب برآشفت و



---

۱- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۹۰.

دستور داد که آنها را از حلب اخراج کنند. آنها اموال و اثاثیه خود را فروخته و از شهر خارج شدند(۱).

همین سرنوشت در سال ۵۲۴ ه - و گفته شده ۵۲۳ ه - در دمشق به دست تاج الملوک بوری حاکم شهر نصیب اسماعیلیان شد. او به قتل عام آنها دستور داد و علّتش این بود که ابوالوفاء قاضی دمشق به فرنگیان نامه نوشت که شهر دمشق را تسلیم آنها می کند؛ در مقابل این که شهر صور را به او بدهند آنها بر این امر اتفاق کردند و قرار بر این شد که ورود فرنگیان به دمشق روز جمعه باشد تا ابوالوفاء مردانش را بر درهای جامع دمشق بگمارد. امّا تاج الملوک بوری از این توطئه آگاه شد و وزیرش مزد غانی را که اسماعیلی بود طلب کرد و او را کشت و دستور قتل عام اسماعیلیان دمشق را صادر کرد. بدین ترتیب مردم دمشق به پا خاسته و شش هزار نفر از اسماعیلیان را کشتند(۲).

این ضربات پی در پی که بر اسماعیلیان وارد شد، بزرگان آنها را بر آن داشت تا به نقاطی بروند که به سبب طبیعت جغرافیایی امنیّت بیشتری داشته باشد تا حمایت کافی برای آنها پدید آید. و این گونه بود که آنها مصیاف وقلعه های اطراف آن را که نقاطی مرتفع بود انتخاب کردند. این انتخاب به چند علّت بود:

۱- منطقه مصیاف پر از قلعه ها و دژها و سرشار از خیرات و نعمتها،

استوار و دور افتاده بود.

۲- وجود افراد بسیاری که در این منطقه و روستاهای مجاور دعوت



---

۱- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- ابوالفداء المختصر فی اخبار البشر، ج ۳، ص ۳؛ ابن وردی، تتمه المختصر، ج ۲، ص ۵۵.

آنها را یاری می دادند.

۳- نزدیک بودن به سَلَیمه، که پایگاه روحی اسماعیلیان در شام بود.

پس از استیلای سلطان مسعود بر قلعه الموت، اکثر اسماعیلیان از

حلب و دمشق و فارس به این منطقه سرازیر شدند و برای این که جای پای محکمی در این منطقه داشته باشند در سال ۵۲۵ ه قلعه قدموس را از صاحب آن سیف الملك بن عمرون خریدند. و سپس به تدریج به تصرّف دژها و قلعه های مجاور پرداختند. در سال ۵۳۲ ه دژهای خَوابی و کهف را تصرف کردند و در ۵۴۶ ه دژ مینقه را اشغال کردند و همین گونه ادامه دادند تا این که مجموع دژها و قلعه هایی که در اختیار آنها قرار گرفت به یازده عدد می رسید که نام قلعه های دعوت (قلاع الدعوه) را بر آن نهادند و عبارت بودند از: خوابی، کهف، قدموس، علیقه مینقه، رصافه، ابو قبیس، مصیاف، بلاطنس، مرقب و صهیون(۱).

تمام این دژها را صلیبیان ساخته بودند تا بر جاده هایی که در نواحی داخلی سرزمینهای اسلامی و مناطق ساحلی تحت اختیار فرنگیان امتداد داشت، سیطره داشته باشند(۲). از میان این قلعه ها و دژها دولت جدید اسماعیلیان شکل گرفت که در زمان راشد الدین سنان شیخ الجبل به اوج شکوفایی اش رسید.

سنان که نام حقیقی او سنان بن سلیمان بن محمّد و کنیه اش ابوالحسن بود در روستای کوچکی از روستاهای بصره - و گفته شده در الموت - به



---

۱- شیخ الربوه شمس الدین دمشقی، نخبه الدّهر فی عجائب البرّ و البحر، ص ۲۰۸ و پاتریارک دویهی در تاریخ الأزمنه، ص ۴۶ می گوید: آنها مصیاف و جبله را تصرّف کردند و تاریخ آن را سال ۵۳۴ ه بیان می کند.
۲- فیلیپ حتّی، تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ج ۲، ص ۲۴۵.

سال ۵۲۸ ه به دنیا آمد(۱) خانواده اش شیعه اثناعشری بودند. او به سنّ جوانی که رسید، توسّط داعی الدّعاه عراق که نجابت و باهوشی را در او حس کرده بود، به مذهب اسماعیلی درآمد. او سنان را علاقه مند کرد که به الموت کوچ کند تا در آن جا دانش دعوت اسماعیلیه را بیاموزد. صاحب الموت در این زمان محمد بن کیا بزرگ امید بود که به خوبی از سنان استقبال کرد و او را برای آموختن علم همراه فرزندانش نمود. روابط سنان با ولیّ عهد او، حسن بن محمّد محکم شد و وقتی که حسن امور اسماعیلیان را در الموت به دست گرفت، به سنان دستور داد به شام برود تا بتواند شخصا بر امور اسماعیلیان اشراف داشته باشد(۲).

سنان در ابتدای امر به حلب رفت به طوری که وضعیت اسماعیلیان را در آن جا پس از ضرباتی که بر آنها وارد شده بود و انشعابات و درگیریهایی که میان آنها پدید آمد، مرتب کرد و سپس پایگاهش را به مصیاف منتقل کرد. او به طور پنهانی و در لباس درویشهای صوفیه به این شهر رسید و در روستای بسطریون اقامت کرد و به کودکان خواندن و نوشتن می آموخت و بیماریهای مردم روستا را معالجه می کرد و داروهایی را که خودش از گیاهان دارویی می ساخت به آنها می داد. بدین ترتیب شهرتش پیچید و اخبار او منتشر شد. زمانی که خبر کارهای او به گوش ابو محمد، رئیس وقت داعیان اسماعیلی که در قلعه الکَهْف اقامت داشت رسید؛ پیش وی رفته و پیشنهاد کرد که در نزد او اقامت کند. بدین ترتیب سنان به قلعه الکهف نقل مکان کرد. سنان از موقعیت شیخ ابو محمد در اُمور دعوت



---

۱- دکتر محمّد کامل حسین، طائفه الإسماعیلیه، ص ۲۹۷.

۲- دکتر محمّد کامل حسین، طائفه الإسماعیلیه، ص ۱۰۰.

کمک می گرفت بدون این که از شخصیت خود یا وظیفه مهمی که به او

واگـذار شده بود، پرده بردارد. و زمانی که ابو محمد به بیماری که بدان درگذشت مبتلا شد سـنان با او خلوت کرده و او را از شخصـیت خـود آگـاه کرده و پیشـنهاد کرد که پیش از مرگش او را به جانشـینی تعیین کنـد. لـذا ابو محمـد در جمع پیروان و مجلس داعیان خود، اعلام کرد که امام اسـماعیلیان در الموت، سـنان راشـد الدین را به جانشـینی ابو محمد تعیین کرده است و بـدین مناسـبت در تمام قلعه و دژها مراسم جشن بر پا شـد و سـنان رهبری دعوت را به عهـده گرفت و مقرّ خود را به مصـیاف منتقل کرده(۱) و آن را مرکز دولتش قرار داد.

راشدالدین سنان مردی استثنایی بود که به دوراندیشی و وسعت افق

علمی و تدبیر سیاسی مشهور بود. او سپاهی از فدائیان ترتیب داده بود که به خوبی آموزش و تمرین دیده بودند و آنها را برای دفاع از پیروانش به کار می گرفت و هر کس را که سعی می کرد به پیروانش صـدمه وارد سازد، چه از حاکمان مسـلمان و یا فرنگیان، به قتل می رسانید، جرأت و شجاعت این فدائیان اسماعیلی ضرب المثل بود.

در این جا می توانیم نمونه کوچکی از عملکرد فـدائیان سـنان و دفاع آنها از برادرانشان را بیاوریم و این نمونه عملیاتی بود که آنها در سال ۵۷۵ هجری در حلب بـدان اقدام کردند. در این سال ملک صالح روسـتای اسـماعیلیان معروف به حجیرا را که از زمینهای هموار بنی اسد بود تصرّف کرد. سنان برای واگذاری این زمینها چند بار به او نامه نوشت، امّا او آنها را واگذار نکرد. از این رو سنان گروهی را که نفت و آتش همراه داشتند به آن



---

۱- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ۲۹۷.

جا فرستاد. آنها به دکانی که در ابتدای بازار شیشه گرها از سمت شرق قرار داشت، هجوم بردند و آتش در آن انداختند. نائب امیر شهر همراه کسانی که با او در چهار سوق بودند و نگهبانان بازار به راه افتادند، آنها سقّاها را برای خاموش کردن آتش مأمور کردند.در این اثنا اسماعیلیها از پشت بام بازارها آمده و نفت و آتش به داخل بازار انداختند. بازار بزرگ لباس و بازار عطرفروشها و بازار مجدالدین و انبار لباس و بازار کهنه لباسها، بازار سریش فروشها، بازار زین سازها و بازاری که در سمت غربی مسجد جامع بود همگی سوختند تا جایی که آتش به مدرسه حَلاویه رسید و پارچه و اسبابهای بسیاری از بازرگانان و بازاریان سوخت و بدین سبب بسیاری از آنها ورشکست شدند و به هیچ یک از اسماعیلیان دست نیافتند(۱).

در موارد بسیاری امرا و پادشاهان برای دستیابی به اهداف سیاسی خویش و پیروزی بر دشمنانشان از راشدالدین سنان و فدائیان او کمک می گرفتند. در اخبار تاریخی آمده است که کُمُشتَکین(۲) زمانی که به حلب حمله برد و آن را در سال ۵۷۰ هجری محاصره کرد، اموال بسیاری برای سنان فرستاد تا ملک ناصر را به قتل برساند. سنان نیز گروهی را برای کشتن او روانه کرد، امّا این تلاش او بر باد رفت؛ زیرا صاحب دژ ابوقبیس، اسماعیلیانی را که برای کشتن ملک ناصر آمده بودند شناخت. او خود را به سلطان رسانید، امّا آنها بر درِ خیمه به او رسیدند، خمارتکین - امیر



---

۱- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۳، ص ۳۸.

۲- سعدالدین کمشتکین خادم، غلام دختر اتابک عمادالدین بود فرمانده لشکر و متولّی اقطاعات آنها در حلب از زمان ملک صالح بود. نورالدین او را از جانب خودش والی موصل قرار داد.

جانـدار - یکی از آنهـا را کشت سـربازان جمع شـده و بقیّه را کشـتند(۱). این حـادثه ای بود که روابـط میان صـلاح الـدین و اسماعیلیه را تیره کرد و به خصوص پس از طرح ترور او برای بار دوم، در زمانی که به سال ۵۷۱ ه أعزاز را محاصره کرده بود. صلاح الـدّین به اعزاز لشـکر کشـید و در سوم ذی قعـده در آن جا فرود آمـد و در یازدهم ذی حجّه آن راتصـرّف کرد. گفته شده است: بیست و هشت روز شـهر را در محاصـره داشت. صلاح الدّین به طرز شگفت آوری از این قتل جان سالم به در برد، امّا این حادثه تأثیر زیادی بر او گذاشت، به طوری که عزم خود را بر جنگ با اسماعیلیان نهاد و در محرم سال ۵۷۲ ه به نواحی سکونت آنها لشکر کشید و آن جا را غارت کرده و ویران نموده و به آتش کشید. قلعه مصیاف را محاصره کرد و منجنیقهایی به سوی آن نصب کرد و بر کسانی که در قلعه بودند سـخت گرفت، او در نامه ای که به سـنان نوشت وی را تهدید کرد و بیم داد، امّا سنان تهدیدات او را با اشعار زیر پاسخ داد:

یا للرجال من امرهالَ مفظعه

ما مرّ قط علی سمعی توقعه

یا ذا الذی بقراع السیف هددنا

لا قام مصرع جنبی حین تصرعه(۲)

قام الحمام الی البازی یهدّدهواستیقظت لأسود البرّ أضبعه

اضحی یسد فم الافعی با صبعهیکفیه ما قد تلاقی منه اصبعه

ص:۱۰۴

---

۱- احمد بن ابراهیم بن حنبلی، شفاء القلوب فی مناقب بنی ایوب، تحقیق ناظم رشید، بغداد، ۱۹۷۸، ص ۸۶.
۲- «شگفت آور است مردانی که رسوایی کارشان بالا گرفته است و توقّع آن هرگز به گوش من نرسیده است»«ای کسی که با نیام شمشیر ما را تهدید کرده ای، وقتی که تو آن را بر زمین زدی در کنار من معرکه ای بر پا نبود».

انّا منحناك ثوبا للحياه فانكنت الشكور والأسوف نخلعه(۱)

و سپس در ادامه چنین نوشت:

«بر تفاصیل و کلیات سخنان او آگاه شدیم، و سخنان و اعمالی که

بدانهاما را تهدید کرده دانستیم، چه شگفت آور است مگسی که در گوش فیل وزوز می کند و پشه ای که به مجسّمه ها نیش می زند. این سخنان را اقوامی پیش از تو هم گفتند «و ما زمین را بر آنها واژگون کردیم و آنها یاورانی نداشتند» یا این که حق را باطل و باطل را یاری کردند «و به زودی کسانی که ظلم کردند خواهند دانست که به چه کیفرگاهی باز خواهند گشت.

امّا آنچه در ابتدای نامه ات آوردی که سر مرا قطع می کنی و قلعه های مرا در کوههای مرتفع درهم می کوبی، آرزوهایی باطل و خیالاتی نادرست است، چرا که گوهر به واسطه اعراض از قیمت نمی افتد. کما این که ارواح به واسطه بیماری از بین نمی رونـد، چه فاصله بسیاری میان قوی و ضعیف و پست و شریف وجود دارد و اگر به ظواهر و محسوسات برگردیم و از باطن و معقولات بگذریم برای ما اسوه و سرمشقی از رسول خدا(ص) است در این که فرمود: «هیچ پیامبری آن گونه که من آزار دیدم، اذیّت نشد». و شما آنچه را که بر سر عترت و اهل بیت و شیعیان او آمد می دانید.

آن وضعیّت دگرگون نشده و آن امر از بین نرفته است، و ستایش در این دنیا

ص:۱۰۵

---

۱- «کبوتر در کنار باز شکاری برخاسته و او را تهدید می کند، مانند این است که کفتارهای بیشه برای جنگ با شیرها برخاسته باشند» «می خواهد دهان افعی را با انگشتانش ببندد، امّا همان مقدار که انگشتان با دهان او تلاقی کند برای مرگ او کافی است» «بی شک لباس زندگانی به تو بخشیدیم که اگر شکرگزار نباشی آن را از تنت به در خواهیم آورد».

و در آخرت از آنِ خـداست، چرا که ما مظلومان هستیم نه ظالمان، و ما غصب شـدگان هستیم نه غصب کنندگان و زمانی که حق درآید، باطل برود چرا که باطل رفتنی است». و تو ظاهر حال ما و چگونگی احوال مردان ما را می دانی که چگونه رحلت از دنیـا را آرزو می کننـد و به واسـطه آن خـود را به آبگیر مرگ نزدیـک می کننـد «قـل فتمنّـوا الْموتَ اِنْ کُنْتم صـادقین و لا یتمنّونه ابـدا بمـا قـدمت ایـدیهم واللّه علیم بالظّالمین». و در ضـرب المثلهـای معمول آمـده که «آیـا مرغـابی را از رودخانه می ترسانید». امّا تو در برابر بلاها پوششـی برای خود مهیّا کن، و در مقابل مصـیبتها جوشـنی برای خود بساز که از ناحیه خودت بر تو غالب می شوم و از سوی خودت آنها را نابود می کنم و تو همانند کسـی هستی که به دنبال هدر دادن خونش هست و بینی خود را بـا دست خود می برد و این کـار بر خداونـد دشوار نیست. و وقتی که به نـامه ما آگاه شـدی در انتظار امر ما باش و در احوالت میانه روی را پیشه کن و اول سوره نحل و آخر سوره صاد را بخوان»(۱).

سپس بار دیگر برای او چنین نوشت(۲)

بنانلت هذا الملک حتی تأثّلت

بیوتک فیها و اشمخر عمودها

فاصبحت ترمینا بنبل بنا استوی

مغارسها منّا و فینا حدیدها(۳)

منابع تاریخی به ما می گویند که سنان نامه ای برای شهاب الدین حارمی حاکم حماه که دایی صلاح الدین بود فرستاد و از او خواست که

ص:۱۰۶

---

۱- دکتر محمد کامل حسین، طائفه الاسماعیلیه، ص ۱۰۲.

۲- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ص ۳۰۱.

۳- «به واسطه ما به این پادشاهی دست یافتی تا جایی که خانه هایت در آن جای گرفت و ستونهایش برافراشته شد»«و سپس ما را با تیرهایی براندی که چوب آنها از نهالهایی بود که به واسطه ما پا گرفت و آهن پیکان آنها در میان ما درست شده بود».

میان آنها میانجی شود و اوضاع را اصلاح کند و از آنها شفاعت کند و گفت: اگر چنین نکنی تو و همه خانواده صلاح الدین را می کشیم. شهاب الدین به شفاعت او برآمد و از صلاح الدین خواست تا از اسماعیلیان درگذرد. صلاح الدین از او پذیرفت و با آنها مصالحه کرد و از آن جا رفت(۱).

لیکن منابع اسماعیلی واقعه محاصره مصیاف توسط صلاح الدین و سپس بازگشت او از آن جا را به شکل دیگری نقل کرده اند. این منابع می گویند: زمانی که صلاح الدین پناهگاه راشد الدین سنان را در شهر مصیاف محاصره کرد و منجنیقهایی به سمت آن نصب کرد و سپاهیانش رادر پای آن پیاده کرد. سنان به گردش در روستاها می پرداخت و امور آنها را به دست می گرفت و آنها را برای روز جنگ و نبردی سخت آماده می ساخت. او به قلّه کوه مشهد رفته تا از سپاه مراقبت کند، همچنین با فرستادگانی که صلاح الدین به ریاست محمد کردی برای گفتگو جهت تسلیم به نزد او فرستاده بود، دیدار کرد امّا زمانی که سنان احساس کرد که نامه ها فائده ای در بر ندارند شبانه یکی از فدائیانش را فرستاد. او علی رغم این که صلاح الدین نگهبانان بسیاری را گمارده بود، وارد خیمه او شد و محل چراغهایی که خیمه او را روشن می کرد عوض کرده و خنجر زهرآلودی را در قرص نان گرمی فرو برد و آن را نزدیک سر صلاح الدین نهاد و تکه کاغذی که بر آن این اشعار نوشته شده بود در کنار او گذاشت.

انا منحناک ثوبا للحیاه فان

کنت الشکور و الّا سَوْفَ نخلعه

قد قام قف الی قاف یزعزعه

کضفدع تحت صخر رام یقلعه

ص:۱۰۷

---

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۱۳۹؛ حوادث سال ۵۷۲ ه ؛ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، ج۳، ص۵۸ و تاریخ ابن وردی، ج ۲، ص ۱۳۳.

ما یستحی ثعلب من صغر همته

یرسل الی اسد الغابات یفزعه(۱)

زمانی که صلاح الدین از خواب بیدار شد و آن خنجر و نامه را دید یقین کرد که سنان از شریفترین مردان است، زیرا اگر او قصد کشتن وی را داشت، این کار را می کرد. پس بلافاصله دائی خود شهاب الدین حارمی امیر حماه را که دوست سنان بود، فرا خواند و از او خواست تا میان او و سنان میانجی گری کند به شرط این که فدائیان اسماعیلی در جنگهای صلیبی شرکت کنند(۲). سنان شرطهای صلح را پذیرفت و دو نفر از فدائیان را روانه کرد که کُنرادمونفراتی حاکم صلیبی شهر صور را کشته و سرش را برای صلاح الدین بردند و صلاح الدین به آنها پاداش داده و ده روستا (آبادی) را به سنان بخشید که آنها را به مصیاف ملحق کرد(۳).

راشدالدین سنان در سال ۵۸۸ هجری درگذشت. او دولتمردی بی نظیر بود. روزهای هفته را برای سرکشی به قلعه ها و دژها قرار داده بود و دو روز را جهت اقامت در جبل مشهد گذاشته بود تا زمانی را برای تألیف و رصد ستارگان و عبادت و تفکر خلوت کند. او پیاده و به طور ناشناس در راهها و جاه های میان قلعه ها رفت و آمد می کرد تا کسی او را



---

۱- «ما لباس زندگانی به تو بخشیدیم که اگر شکر گذار نباشی به زودی از تنت در خواهیم آورد»«انسان کوتاه قد و خُردی بر پای کوه قاف برخاسته است که آن را تکان بدهد ما قورباغه ای زیر تخته سنگی که می خواهد آن را از جا بکند»«روباه از کمی همّتش شرم نمی کند که به شیر سلطان بیشه پیغام بفرستد و او را بترساند».

۲- مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۳۰۱؛ به نقل از مخطوطات اسماعیلیه و نیز عارف تامر، سنان و صلاح الدین، ص ۹۰.

۳- مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۳۰۳.

نشناسد. و بارها مخفیانه به شیزر و حماه و حمص و شام می رفت(۱).

پس از مرگ سنان شخصی متولی امور اسماعیلیان در مصیاف شد که ما در باره او چیزی نمی دانیم، جز این که نامش اسدالدین بود(۲). در زمان او، اسماعیلیان ابن بُرنُس را در کنیسه طرطوس به قتل رساندند. پدر او فرنگیان را جمع کرده و به دژهای اسماعیلیان هجوم برد و به خونخواهی پسرش آنها را کشته و اسیر کرد و حصن خَوابی را محاصر کرد. آنها به سلطان نامه نوشته و استغاثه و طلب کمک کردند. سلطان دویست سرباز پیاده را استخدام کرد و عدّه ای از سپاهیان حلب را روانه ساخت که از او محافظت کنند تا این که به دژ خوابی وارد شوند و مانع از استیلای فرنگیان بر آن گردند(۳).

اسدالدّین در سال ۶۱۹ ه درگذشت و برادرش صلاح الدّین امور را به دست گرفت. او مدتی زنده بود و سپس مرد و برادر آن دو تاج الدین به قدرت رسید. او مدتی در رأس امور بود تا این که نامه ای از الموت رسید که او را عزل و به الموت فرا خوانده بود. بنابراین آنها محی الدین اعجمی را به جای او گماردند(۴).

دولت اسماعیلیان همانند زمان سنان در مصیاف باقی ماند. این دولت

در زمان محی الدین - یا مجد الدین آن گونه که در برخی روایات آمده -

ص:۱۰۹

---

۱- عارف تامر، سنان و صلاح الدین، ص ۳۳ به نقل از کتاب فصول اخبار. و همچنین مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۲۹۸.

۲- محمّد بن علیّ بن نظیف حموی، تاریخ المنصوری، تحقیق دکتر ابوالعید دودو، مجمع اللغه العربیه، دمشق ۱۹۸۲، ص ۹۶.

۳- ابن واصل، مفرج الکروب اخبار فی بنی ایوب، تحقیق الشیال، قاهره، ۱۹۵۳-۱۹۵۸، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴- محمد بن نظیف حموی، تاریخ منصوری، ص ۹۶.

نقش مؤثّری در امور سیاسی سرزمین شام ایفا می کرد و ملوک و امیران مسلمان و فرنگی دوستی آنها را شعار خود ساخته و هر کس که متولی آن می شد با فرستادن هدایایی خود را به او نزدیک می کردند تا مصالح و اهدافشان را محقق سازد. در این جا به ارائه برخی از اخباری که در این زمنیه به ما رسیده، بسنده می کنیم.

- در سال ۶۲۴ هجری مجد الدین متولّی امور دژهای اسماعیلیان در شام، برای علم الدین کیقباد سلطان سلجوقی روم (یعنی ترکیه) پیغام فرستاد و خراجی را که اسماعیلیان بر او تعیین کرده بودند طلب کرد. این خراج هزار دینار بود که طبق معمول به الموت حمل می شد، امّا سلطان سلجوقی از این کار سر باز زد و این را به اطّلاع جلال الدین حاکم الموت رسانید و گفت:

آن را به نزد آنها در شام بفرست که ما آن را به عنوان ذخیره برای آنها معیّن کردیم(۱).

- در سال ۶۳۰ ه امیر مجاهد شیر کوه بن شیرکوه بن محمّد بن شیرکوه ایّوبی هدایایی برای فرنگیان و اسماعیلیان فرستاد(۲).

- در سال ۶۳۶ ه ملک جواد و حاکم حمص متّحد شدند و امیر عماد الدین بن قلج نائب ملک جواد در دمشق نیز با آنها همراه شده، وقتی دیدند کارشان جز با کشتن عماد الدین بن عمر پسر شیخ الشّیوخ به سامان نمی رسد، در این باره پیغامی برای نائبان اسماعیلی فرستاده و مال بسیار و روستایی را به آنها واگذار کردند و آنها دو فدایی را فرستاده و عماد الدّین



---

۱- محمد بن نظیف حموی، تاریخ منصوری، ۱۴۵.

۲- محمد بن نظیف حموی، تاریخ المنصوری، ص ۲۵۹.

را بر در مسجد جامع در روز شانزدهم جمادی الأولی کشتند(۱).

– در سال ۲۳۸ هجری هنگامی به قاضی بدرالدّین سنجار خبر رسید که ملک صالح نجم الدین، سلطان مصر او را طلب کرده به مصیاف رفت و در رفتن به مصر اهمال می کرد. این خبر به ملک صالح اسماعیل رسید. وی کسی را فرستاد تا او را حاضر سازد امّا او امتناع کرد و به اسماعیلیان پناه آورد، آنها به او پناه داده و ملک صالح را از او باز داشتند و قاضی بدرالدین را به حماه رسانیدند(۲).

امّا این عزّت طولی نکشید و به زودی دولت اسماعیلیان خود را رودرروی فاجعه بزرگی دید و آن زمانی بود که دستجات مغولها قلعه و دژهای آنها را در سال ۶۵۸ ه تصرّف کردند و بر مصیاف و الکهف، قدموس و خوابی استیلا یافتند. زمانی که ملک مظفر سیف الدین قُطُز برای رویارویی با مغولان و نفع آنها از مصر به شام آمد اسماعیلیان به او پیوسته و همراه او، در عین جالوت به نبرد پرداختند و چون سپاه مغولان در این نبرد شکست خورد، داعی ابوالمعالی این فرصت را غنیمت شمرده و مردانش را جمع کرد و قلعه هایی را که مغولان بر آنها استیلا یافته بودند، باز پس گرفت(۳). اگر چه این قلعه ها به اسماعیلیان بازگشت، امّا دولت اسماعیلی که متشکل از این قلعه ها بود، بدان درخشش و شکوفایی و قدرتی که داشت، باز نگشت و پس از این، بیش از دوازده سال به حیات خود ادامه نداد و پایان یافت. و سرانجام دولت آنها به دست ملک ظاهر بیبرس خاتمه یافت.



---

۱- مقریزی، کتاب السلوک لمعرفه دول الملوک، ج ۱، ص ۲۷۶.
۲- مقریزی، کتاب السلوک لمعرفه دول الملوک، ج ۱، ص ۳۰۲.
۳- دکتر محمد کامل حسین، طائفه الإسماعیلیه.

در باره چگونگی پایان یافتن دولت اسماعیلیان اقوال مختلف و از هم دور هستند، به طوری که برای ما ترسیم تصویری واضح از سرانجام آن میسّر نیست. از آنچه ابوالفداء و ابن وردی در تاریخشان آورده اند، بر می آید که ملک ظاهر بیبرس قلعه و دژهای اسماعیلیه را در چند مرحله تصرّف کرد. در سال ۶۶۷ ه دژ بلاطنس را از عزالدّین عثمان حاکم صهیون گرفت. و در ۶۶۸ ه مصیاف، در ۶۶۹ ه قلعه علیقه و نواحی آن را تصرّف کرد و در سال ۶۷۰ ه نایبان او دژهای باقی مانده یعنی الکهف، مینقه و قدموس را به دست آوردند(۱).

در این میان از نوشته مقریزی می فهمیم که در سال ۶۶۸ ه ، زمانی که ملک ظاهر به حماه سفر کرد، عدّه بسیاری از مردمان سرزمینهای مجاور به نزد او حاضر شدند و هیچ کس از حضور در نزد او خودداری نکرد به جز نجم الدّین حسن بن شعرانی حاکم قلعه های اسماعیلیان، که پیغام فرستاده و خواسته بود مقدار خراجی را که اسماعیلیان به بیت المال می فرستند به عوض آنچه که به نزد فرنگیان می فرستند، کم کند.

ملک ظاهر همچنین بر صاحب دژ علیقه - صارم الدین مبارک بن رضی - برآشفته بود، امّا صاحب دژ صهیون میان او و ملک ظاهر واسطه شده و صلح داد و او را به خدمت ملک ظاهر حاضر ساخت. سلطان سرزمینهای دعوت اسماعیلیان را مستقلاً به او سپرد و نجم الدین حسن بن شعرانی و پسرش را از نیابت دعوت عزل کرد صارم الدین در هفدهم جمادی الآخر به سوی مصیاف حرکت کرد و جماعی برای اجرای امر او، وی را همراهی



---

۱- ابوالفداء المختصر فی اخبار البشر، ج ۴، ص ۶ و ۷ و تاریخ ابن الوردی، ج ۲، ص ۳۱۴.

می کردند(۱).

مقریزی در ذکر اخبار در سال ۶۷۰ ه چنین می نویسد:

در روز شانزدهم آن - یعنی ماه صفر - شمس الدین پسر نجم الدین صاحب دعوت اسماعیلیان وارد شد. امّا او و اصحابش را گرفته و روانه مصر کردند و فشار و سخت گیری بر دژهای آنها ادامه یافت تا این که نوّابِ سلطان، دژ خَوابی و دژ علیقه راتصرّف کردند(۲).

او همچنین ذکر می کند: در دوازدهم ذی حجّه - سال ۶۷۱ ه - سلطان بر بقیّه دژهای دعوت اسماعیلی که عبارت بودند از: مینقه، قدموس و الکهف استیلا یافت و در آن جا نماز جمعه برپا شد و از صحابه تجلیل گردید و منکرات از آن جا برچیده شد و شرایع و شعائر اسلامی در آن آشکار گردید(۳).

از سوی دیگر در کتاب الإعلام و التبیین فی خروج الفرنج الملاعین علی بلاد المسلمین چنین آمده است:

«در سال ۶۸ ه ملک ظاهر دژهای اسماعیلیان را فتح کرد و بر آنها نجم الدّین حسن بن مشغرانی را امارت داد و بر او مقرّر ساخت که هر سال صد هزار درهم بفرستد. مشغرانی منسوب به مشغره است که روستایی بزرگ و خرّم و پر آب، در کوهپایه های شرقی لبنان میان صیدا و دمشق می باشد»(۴).



---

۱- مقریزی، کتاب السّلوک، ج ۱، ص ۵۸۶.

۲- مقریزی، کتاب السلوک، ج ۱، ص ۵۹۹.

۳- مقریزی، کتاب السلوک، ج ۱، ص ۶۰۸.

۴- احمد بن علی حریری، الاعلام و التبیین فی خروج الفرنج الملاعین علی دیار المسلمین، تحقیقدکتر سهیل زکار، دمشق، ۱۹۸۱، ص ۱۰۲.

در هر حال، دولت اسـماعیلیان به اتّفاق همه منابع، در سال ۶۷۰ ه ۱۲۷۲ م پس از ۱۳۵ سال منقرض شد که ۵۳ سال آن دوران راشد الدین سنان و ۸۲ سال بعد از او بود و طولانی ترین حکومتهای شیعی در نواحی ساحلی شام و آخرین آنها بود.

## حیات فرهنگی در دوران امارت اسماعیلیان

### اشاره

هر گونه اجتماع جمعیّتی مستقر در یک مکان، به ناچار ادبیاتی را پدید می آورد و این ادبیات از محیطی که در آن پدید آمده رنگ می گیرد و از اوضاع سیاسی، اجتماعی و عقیدتی معمول تأثیر می پذیرد.

میراث ادبی و فرهنگی که دولت اسـماعیلیان در مصیاف در طیّ حیاتش، برای ما باقی گـذاشت در درجه بالایی از غنا و تنوّع است و اندیشمندان برجسته ای پرچم این میراث فرهنگی را به دوش کشیدند که فضل و دانش آنها انکارپذیر نیست.

لیکن متأسّفانه این میراث غنی و عظیم علی رغم کوششـهای تحسین برانگیزی که دو فاضل اندیشمند دکتر عارف تامر و دکتر مصـطفی غالب در شناسایی و معرّفی این میراث به خرج داده اند، همواره دور از دسترس بود. ما امیدواریم که اوضاع فرهنگی و اجتماعی اجازه نشـر کامل این میراث فرهنگی را بدهـد، چرا که امروزه مورد قبول نیست که گنجهای فرهنگی ما در گنجینه ها بماند و به غیر از افرادی خاص، از دیگران دریغ داشته شود.

اکنون به طور گذرا و کوتاه بر احوال برخی از مردان فرهنگ و ادب در دولت اسماعیلیان نگاهی می افکنیم:

ص:۱۱۴

## امیر مزید حلّی اسدی

او مزیـد بن صـفوان بن حسن بن منصور بن دبیس بن علیّ بن مزیـد اسـدی است. در عراق در حلّه بنی مزیـد به دنیـا آمـد و به علّتی نـامعلوم شـهر و زادگاهش را ترک کرد و به مصـیاف رفته و در آن جا اقامت گزیـد و آن جا را وطن خود قرار داد و در طول حیاتش در آن جا بماند تا در سال ۵۸۴ هجری درگذشت و در کنار راشدالدین سنان دفن شد. او را چنین توصیف کرده اند: «شاعری نوآور بود و دارای درکی تیز و احساسی لطیف و عواطفی راستین بود»(۱).

در شـعر او دردی نهفته و انـدوهی رنـج آور وجـود دارد که شایـد انگیزه اش احسـاس غربت و یـادآوری اهـل و دیـارش بود. آشنایی ما با اشعار او مرهون کوششهای دکتر عارف تامر و مصطفی غالب می باشد.

ابیات زیر از جمله اشعار اوست:

طیف لحسناء من بعد الکری طرقا

لیلًا فهاج بی الأحزان و القلقا

عجبت و هی الی جنبی تعاتبنی

ما کان احسن هذا العتب لوصدقا(۲)

هل لی برجعه عیش کنت اعهدهاللجامعین و برق البین ما برقا

ایام اخطر فی روض الصبا مرحاولمتی جثله تزهو لمن رمقا(۳)

ص:۱۱۵

---

۱- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ص ۵۱۰.

۲- «یک شب در خواب کوتاهی رؤیای زیبارویی را دیـدم و اندوه و پریشانی بر قلبم هجوم آورد»«تعجّب کردم که او در کنار من بود و با من عتاب می کرد و چه نیکو بود این عتاب اگر واقعیت می داشت».

۳- «آیا این خوش و شادمانی که بدان عهد کرده ام، برای من باز می گردد و روشـنایی در این میان می درخشد» «ایّامی را که در باغ آرزوهایم با شادمانی گذرانیدم و همدم من مورچگان بودند».

و نیز ابیات زیر:

اما والهوی لوعندها بعض ما عندی

لما هجرت لکنما وجدها وجدی

و حق الهوی لم استطع اذا مشت

لابسط ذلاًّ تحت اقدامها خدّی(۱)

و در قصیده دیگر در آرزوی دیدار خانواده اش چنین سروده است:

الاکم الوم النفس عند اذ کارکم

و حتام اخفی ما الاقی واکتم

و فی کبدی للبین ناب و مخلب

و حولی ذئاب للحوادث حوّم(۲)

و کم لیله قضیت فیها مآربیاعانق دبات الخدور و ألثم

فیا دهر هل بعد التغیّر رجعهو هل یشتفی من لاعج الشوق مغرم(۳)

ابیات دیگری از این قصیده چنین است:

و کنت اناجیه و قد غلب الهوی

الافا سقنی خمرا من الدن تهدم

و درها لنا لا عیش الا بشر بها

اذالاح ضوء الصبح اوهب انسم

مشعشه جلت علی کل عاشق

لبیب و ان کانت علی المرء تحرم

تراءت فلا تدری مصابیج راهب

تلوح او انقضّت من الافق انجم

و يرفعها الساقی فلست بعارف

ایلزمها بالکف ام لیس یلزم

ص:۱۱۶

---

۱- «آگاه باش قسم به عشق که اگر اندکی از آن چه نزد من است در نزد او بود، دور نمی شد و لیکن عشق او عشق من است»«و به حق عشق قسم، هنوز نتوانسته ام زمانی که او می گذرد صورتم را زیر پاهایش بگسترانم».
۲- «آگاه باش چه قدر نفسم را به هنگام یادآوری شما سرزنش کنم و تا به کی آن چه را که می بینم پنهان کنم و مخفی نمایم»«گویا جگرم میان دندان و چنگال درندگان است و گرگهای حوادث در اطرافم چشم به من دوخته اند».
۳- «چه شبهایی که آرزوهایم را در آنها محقق ساختم و با زنان پرده نشین معانقه کردم» «ای روزگار آیا بعد از این سختی دگرگونی بازگشتی هست و آیا عاشق شیدا از این عشق سوزان بهبودی خواهد یافت؟».

هی الشمس فی الدوران و الدین برجها

و مشرقها کأس و مغربها فم(۱)

او در قصیده ای که مشتمل بر اصطلاحات عرفانی است، چنین گفته است:

یا لیت قومی بعد شطّ النوی

بما حبانی ذوالعلی یعلمون

بحب اتراب کمثل الدمی

یرشقن قلبی بسهام العیون

یخفقن شبه الشمس یحجبنها

بل انتم من نورها تحجبون

نور مضی ء لم یزل ساطعاً

لکنّکم عن ضوئه تعمهون

اسماء ذاک النّور مسطوره

فی کتب اللّه الّتی تقراون

تأمّلوا الذّکر و آیاته

فانکم قوم به تجهلون

ما وجه ربّ العرش باق اذا

ادرک هذا الخلق ریب المنون

ما الأذن ما العین و ما نفسه

و الجنب و النّور الذی تنظرون

ما الوارثون الأرض ما ارثهم

بل ما اولی العلم و ما الشاهدون

ما المنفقون السرّ ما معلن

مَا الصّوم مَا الصّائم مَا المُؤثرون(۲)

ص:۱۱۷

---

۱- «در حالی که عشق بر من غالب شده بود با او به نجوا گفتم: شرابی از سبو بریز که جانگداز باشد»«و آفرین بر این شراب که زندگی بدون نوشیدنش معنا ندارد، هنگامی که روشنایی صبحگاهان بدمد و نسیم بوزد»«اگر چه بر هر شخصی حرام است، امّا روشنایی است که بر وجود هر عاشق آگاهی می درخشد»«نگاه کردی و ندانستی که آیا این چراغ راهب است که روشن است یا ستاره ای است که از افق فرو افتاده است»«ساقی آن را بالا برد و من نمی دانستم که آیا لازم است دست نگه دارد یا نه؟»«آن خورشید دوران است و این برج آن و مشرق آن کاسه و جام و مغربش دهان است».

۲- «ای کاش قوم من پس از این دوری و جدایی به آنچه خداوند متعال به من ارزانی داشته آگاه می شدند»«به واسطه دوستی کسانی که همراز من هستند همانند خون من، قلبم را هدف تیر چشم زخمهایشان قرار داده اند»«آن که شبیه خورشید بود غروب کرد و آن را پنهان داشتند و بلکه شما از نور خورشید خود را می پوشانید»«نور درخشانی که پیوسته تابان بود و لیکن شما از نور آن رویگردان بودید»«نامهای این نور در کتابهای خداوند که می خوانید، نوشته شده است»«در قرآن ذکر و آیات آن تأمل کنید، چرا که شما قومی هستید که بدان جهل می ورزید»«وجه خداوند عرش و کرسی چیست که زمانی که همه خلق را نابودی فرا می گیرد او باقی است؟»«گوش و چشم و نفس خداوند و پهلو و نوری که بدان می نگرید، چیست؟»«وارثان زمین چه کسی هستند وارث آنها چیست و بلکه صاحبان علم و شاهدان کیانند؟»«کسانی که در پنهان و آشکار انفاق می کنند کیستند و روزه و روزه دار و ایثارکنندگان چه کسانی هستند؟».

ما الکلم الطیب، ما ضدّهما الطّیبات الخلق ما الطّیبون

ما مرج البحرین ما برزخبینهما لو کنتم تعلمون

ما حجّه اللّه علی خلقهما الامر بالمعروف ما الآمرون

ما النور و ما المشکاه ما ذلکالکوکب ما المصباح لو تسألون

نور علی نور لیشقی بهقوم و یحظی بالهدی آخرون

فاصغوا الی الداعی فهل انتمصُمٌّ عن الدّاعی فلا تسمعون

لاح صباح الحق لکنّکمفی ظلمه الباطل لا تبصرون(۱)

ص:۱۱۸

---

۱- «کلام طیب و ضدّ آن چیست و زنان و مردان طیّب و پاکیزه کیستند؟» «دو دریایی که به هم می پیوندند و برزخ میانشان چیست اگر می دانید؟» «حجت خدا بر خلقش کیست و امر به معروف و امرکنندگان به آن چه کسانی هستند؟» «نور و مشکات و آن کوکب درّی و مصباح چیست اگر می پرسید؟» «به واسطه «نور علی نور» گروهی به شقاوت می افتند و دیگران هدایت نصیبشان می شود» «پس به سوی داعی روی آورید مگر شما کر هستید و صدای داعی را نمی شنوید؟» «پگاه حق و حقیقت دمید، لیکن شما همچنان در ظلمت باطل چشم خود را به سوی نور نگشوده اید».

او در اشعار دیگری به مدح و ستایش اهل بیت – علیه الصّلاه والسّلام – پرداخته است:

و تمسکی بحبال آل محمد

ما عشت لا بحبائل الشیطان

فهم الحیاه لکل قلب میت

و هم الممات اذا التقی الجمعان

و هم الطریق لمن تبصر بالهدی

و البارد السلسال للظمآن

و هم الأدلّه للّذین بحبّهم

والواصلین بهم الی الرّحمن(۱)

## راشد الدین سنان

در صفحات گذشته به طور مختصر از سیره راشدالدین سنان در خلال گفتگویمان در باره دولت اسماعیلیان صبحت کردیم و گفتیم که او دولتمردی بی نظیر بود و این تنها یک بُعد از ابعاد شخصیت استثنائی او بود. امّا بُعد دیگر این است که او ادیبی بزرگ و عالمی زبردست و فیلسوفی نابغه بود، سنان اشعار نیکویی دارد که نشان می دهد وی در میان این دو بُعد شخصیتی از روحیه شاعری ملهم برخوردار بود که پیشاپیش شعرا گام بر می داشت، ولی اشعار او تا به حال در گوشه و کنار پراکنده بوده است. فقط دکتر عارف تامر در کتابش – سنان

و صلاح الدین – به بیان

ص:۱۱۹

---

۱- «تا زنده ام به ریسمانهای آل محمّد تمسّک می جویم نه به ریسمانهای شیطان»«آنها حیات و زندگانی برای هر قلب مرده ای هستند و مرگ و ممات در روز قیامت»«ایشان راه هدایت برای کسانی هستند که چشم به سوی هدایت گشوده اند و آب گوارای خنک برای تشنگان این راه اند»«و آنها دلیلهای کسانی هستند که به واسطه ایشان و دوستیشان به درگاه خدا پیوسته اند».

برخی از آنها پرداخته است. از جمله اشعار او ابیات زیر است:

ما اکثر الناس و ما اقلّهم

و ما اقلّ فی القلیل النجبا

لیتهم اذ لم یکونوا خلقوا

مهذّبین صحبوا مهذّبا(۱)

و ابیات زیر نیز از اوست:

الجأنی الدّهر الی معشر

ما فیهم للخیر مستمع

ان حدثوا لم یفهموا سامعا

او حدثوا مجوا و لم یسمعوا

تقدمی أخّرَنی فیهم...

من ذنبه الإحسان ما یصنع(۲)

و از اشعار زیبای او ابیات زیر است:

لو کنت تعلم کل ما علم الوری

طرّا لکنت صدیق کل العالم

لکن جهلت فصرت تحسب ان من

یهوی خلاف هواک لیس بعالم

فاستحی ان الحق اصبح ظاهرا

عما تقول و انت شبه النائم(۳)

او قصیده ای دارد که برای سابق الدین عمار بن الدایه صاحب شیزر فرستاد تا مرگ برادرش شمس الدین صاحب قلعه جعبر را

به ا و تعزیت

ص:۱۲۰

---

۱- «مردم چه بسیارند و آنها چه کم هستند و نجیبان در این تعداد کم چه اندک هستند»«ای کاش اگر آنها پاک آفریده نشوند، با پاکان مصاحب و همدم می شدند».

۲- «روزگار مرا به سوی مردمانی پناه داده است که در میانشان شنونده خبری وجود ندارد»«وقتی سخن می گویند منظورشان را به شنونده نمی فهمانند و اگر با ایشان سخن بگویند نمی شنوند»«پیشگامی من، مرا در میان آنها به عقب انداخته است مانند کسی که گناهش این است که آن چه کار می کند انفاق می کند».

۳- «اگر تو علم همه مردمان را داشتی، دوست هر شخص عالمی بودی»«ولی تو جهل می ورزی و گمان می کنی که هر کس برخلاف خواست تو عمل می کند عالم نیست»«پس شرم کن، زیرا که حق در باره آن چه تو می گویی آشکار شده است و تو شبیه آدم خواب هستی».

بگوید از این صیده ابیات زیر را برگزیدیم:

ان المنایا لا یطأن بمنسم

الّا علی اکتاف اهل السؤدد

فلئن صبرت فانت سید معشر

صبروا و ان تجزع فغیر مفنّد

هذا التناصر باللسان و لوأتی

غیر الحمام اتاک نصری بالید(۱)

## شمس الدین الطیبی

او شمس الدّین بن احمد بن یعقوب طیّبی است که اقوال مختلفی درباره او نقل شده است در جایی که دکتر عارف تامر اظهار می دارد که در منابع تاریخ دعوت اسـماعیلیان به هیچ اثری دست نیافته است که شناخت تاریخ زندگانی و موطن و تألیفات او و کارهـایش را برای ما توضیـح دهد(۲)، مصـطفی غـالب را می بینیم که در کتابش الأعلام الإسـماعیلیه از سیره زنـدگانی او سخن به میـان می آورد و نمونه هـایی از اشـعار او را بیان می کنـد. از نوشـته های مصـطفی غالب چنین برمی آیـد که شـمس الدّین در سال ۵۹۲ ه در قریه بزاعه از توابع حلب به دنیا آمـد. پدرش شـیخ احمد طیّبی، از داعیان بزرگ اسـماعیلی در نواحی حلب بود. او به پرورش و تربیت صـحیح پسـرش اهتمام داشت و کلیّه علوم مذهب اسـماعیلی را در سنّ کم به او آموخت و او در همان زمان شروع به سرودن اشعار فلسفی کرد.

هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود که اخبار او به مرکز دعوت اسماعیلیان



---

۱- «مرگها قابل تحمل نیستند، مگر بر شانه های بزرگان و اهل سیادت»«پس اگر تو که سرور قوم هستی صبر پیشه سازی، آنان نیز صبر می کننـد و اگر جزع و بی صبری کنی کار ناروایی نکرده ای»«این فقط دلـداری زبانی است و اگر چیزی به جز مرگ آمده بود با دست به یاری تو برمی آمدم».

۲- مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۵۱۰؛ عارف تامر، سنان و صلاح الدین، ص ۹۷.

نزاری در الموت رسید و امام علاءالدین محمّد او را به نزد خود فرا خواند، به طوری که وی را شاعر مخصوص خود گردانید. او در این ایام شروع به فراگیری علوم عالیه در نزد داعیان بزرگ و دانشمندان الموت کرد. و مدتی را در نزد فیلسوف بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی شاگردی کرد. سپس مجلس داعیان مقرّر کردند که او را جهت سرپرستی امور دعوت به نواحی شام بفرستند بدین گونه که او داعی دوره گرد در تمام این بلاد باشد. و او پیوسته در بین قلعه های اسماعیلیان رفت و آمد می کرد تا این که در سال ۶۵۲ ه در مصیاف درگذشت و در همان جا دفن شد(۱).

شمس الدّین در فنون متعدّدی سر رشته داشت تألیفاتی که باقی گذاشته عبارتند از:

- رساله «الدستور و دعوه المؤمنين الى الحضور» معروف به دستور مولی علاءالدین.

- قصیده های فراوانی که در اغلب مخطوطات اسماعیلیان در سوریه، پراکنده است(۲). در قصیده ای که در مدح اهل بیت علیه السلام سروده چنین گفته است:

و لديه يكون عدل و ظلم

و عليه يدور عرف و نكر

كانت الكائنات كالليل حتى

لاح من نوره فاشرق فجر

فاذا ما ارتقى يقصروهم

عن مدى فهمه و يعجز فكر(۳)



---

۱- عارف تامر، اربع رسائل اسماعیلیه، دار مکتبه الحیاه، بیروت، ۱۹۷۸، ط ۲، ص ۴۹.

۲- مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۳۰۶.

۳- «و عدل و ظلم در نزد اوست و معروف و منکر بر گرد او می گردند»«آفرینش همانند شب تیره و تار بود تا این که بارقه ای از نور او درخشید و فجر تابان شد»«و هنگامی که بالا رفت و تعالی یافت از حدّ فهم آن قاصر مانده و از تفکّر در باره اش عاجز شدند».

و ابیات زیر از اشعار او در حکمت است:

انما النّفس للخلیفه لبٌّ

و کذا الجسم فی الحقیقه قشر

فاطلب اللب و اترک القشر یشرح

لک صدر ثم یوضع وزر

و اتّبع الحقّ لا تملّ عن هداه

باعتقاد یراه زیدٌ و عمر

اکثر الخلق فی عمی و ضلال

لیس ینهیهم عن الجهل زجر

من دعاهم لباطل تبعوه

و اذا ما دعوا الی الحق فروا

فهم الجاحدون لمّا اتاهم

ببیان الهدی من اللّه ذکر(۱)

و ابیات دیگری از آن چنین است:

سقط الیوم حیث خس فاضحی

فوق ایدی الملوک باز و صقر

نحن اطفال غاده و علینا

لولی الامور نهی و زجر

و الفتی فی ید الطّبیعه عد

فاذا حلَّ قیده فهو حرّ

نحن کالماء یدفع البعض بعض

لیتمّ المسیر و الدّهر نهر(۲)



---

۱- «برای هر آفریـده ای روح به منزله مغز است و جسم در حقیقت پوسـته ظـاهری است»«پس در پی مغز بـاش و پوست را رها کن تـا که سینه ات فراخی یابـد و سـنگینی بارت بریزد»«از حق تبعیت کن و با اعتقاداتی که در زیـد و عمرو می بینی از مسـیر هدایت حق دور مشو»«بیشتر مردمان در کوری و گمراهی هسـتند و بازدارنده ای آنها را از نادانی نهی نمی کند»«هر کس آنها را به باطل فرا خوانـد پیروی می کننـد، امّا زمانی که به حق فرا خوانده شوند می گریزند»«آنها انکارکننده هدایت الهی هسـتند که از جانب خدا برایشان آمده و در قرآن ذکر شده است».

۲- «روزگار چون خوار و پست شد فرو افتاد و سپس بر دست پادشاهان بسان باز و عقاب بلندپرواز گشت»«ما کودکانی نورس و لطیف هستیم که ولی امرمان حق امر و نهی بر ما دارد»«جوانمرد در دست سـتمگر طبیعت اسیر است و چون قید و بندش پاره شود آزاد می گردد»«ما هماننـد آب هستیم که امواجش یکـدیگر را دفع می کنـد و می رانـد تا که مسـیر زنـدگانی و روزگار همانند نهر آبی گردد».

و از اشعار او در اخلاق ابیات زیر است:

لا تکن کالصّبی یلهیک عمّا

فیه نیل الکمال بیض و صفر

لا تکن واثقا بخلٍ جهولٍ

لیس بالجاهلیّه یشتدّ ازر

لا تکن حاسدا فربّ حسودٍ

مات غیظا و فی الحشاء منه جمر

و اذا ضاق موضع بک فارحل

فالفضا واسع و ما ضاق برّ

و اذا ما عشقت فاخضع بذلّ

ذلّه العاشقین فی الحبّ مهر

اَتَظُّنُ الوصال یدرک سهلاً

دون درک الوصال بیض و سمر(۱)

و از اشعار او در مدح ائمّه اطهار علیه السّلام چنین است:

طاب شعر الطیّبی لم لا و فیه

من ثناء الائمّه الطّهر عطر

اولیاء الهدی ائمّه صدق

ساده قاده المیامین غرّ

قرشیّون هاشمیون عرب

شأنهم حکمه تقوی و برّ

دوحه اصلها النبوه و العلم

من الفرع و الامامه زهر

شمل الکون ظلها و حباها

مثل طوبی و ما خلامنها قطر(۲)

ص:۱۲۴

---

۱- «مانند کودکی نباش که زرق و برق طلا- و نقره تو را از رسیدن به کمال باز دارد»«حسود نباش چه بسا حسود از شدّت حسد می میرد و در درونش آتشی از آن افروخته است»«اگر جایت تنگ شد هجرت کن، زیرا فضا وسیع است و زمین تنگ نمی شود»«هرگاه عاشق شدی خضوع و ذلّت پیشه کن که ذلّت عاشقان در محبت، مهر و صداق آنهاست»«آیا گمان می کنی که وصال به یاری به آسانی میسّر می گردد و بدون این که سرخ و سفید را درک کنی».

۲- «شعر طیّبی از ستایش امامان مطهر، پاک و پاکیزه گردید و چرا این گونه نباشد»«آنان اولیای هدایت و امامان راستین و سروران و رهبران پاک سرشت و مبارک هستند»«قرشی و هاشمی و عرب هستند که شأن آنها حکمت و تقوی و نیکوکاری است»«درختی تناور که ریشه و تنه اصلی آن نبوّت و شاخه های آن علم و امامت گلهای آن است»«سایه آن تمام هستی را فرا گرفته و ابر آن مانند درخت طوبی و هیچ نقطه ای ازآن خالی نمانده است».

و ابیات دیگری از آن چنین است:

هم هداه الانام ان ضلّ قصد

و سقاه الغمام ان عزّ قطر

و هم القصد فی الصّلاه و لولا

ذکر هم لم یکن عشاء و ظهر

قبله العالمین فی کل دور

ولهم فی الوری ظهور و ستر

و بهم شرفت حجاز و نجد

و بهم شرفت عراق و مصر

و کفی المدح ان یقال نبی

و وحی له و سبط و صهر

و علیهم نزول انّا فتحنا

و لهم بشرت اذا جاء نصر(۱)

این تمام اشعاری است که از طیّبی به دست ما رسیده است، امّا در زمینه نثر، رساله ای از او به ما رسیده است. دکتر عارف تامر آن را در ضمن کتاب - اربع رسائل اسماعیلیه - تحقیق کرده است، اکنون نگاه کوتاهی به این رساله می اندازیم.

عنوان رساله: مصطفی غالب می گوید: شمس الدّین طیّبی کتابهایی به جا گذاشته است که در فلسفه اسماعیلیه و اصول مذهب بحثی می کند، امّا این کتابها مفقود شده همان طور که سایر کتابهای داعیان اسماعیلی مفقود



---

۱- «ایشان هدایتگران مردم هستند اگر قصد و نیّتی به گمراهی بیفتد و اگر باران نایاب شود ابر رحمت ایشان مردم را سیرآب خواهد کرد»«مقصود در نماز آنها هستند و اگر ذکر آنان نباشد ظهر و عشایی نخواهد بود»«قبله عالمیان در هر دوره ای آنها هستند و در عالم دوره های ظهور و خفا دارند»«به واسطه اینان حجاز و نجد و عراق و مصر شرافت یافته است»«و در ستایش ایشان آنچه را که پیامبر فرمود و بر او وحی شده بود کافی است و ایشان نوادگان و داماد او هستند»«نزول آیه انّا فتحنا بر ایشان

بوده و سوره اذا جاءَ نصراللّه به آنان بشارت می دهد».

شده است و جز یک کتاب، که دستور مولی علاءالدین است، چیزی باقی نمانده است.

به عقیـده مـا مصـطفی غالب این عنوان را از این عبارت که در پایان رساله آمـده گرفته است: «این را شـمس الـدین احمـد بن یعقوب طیّبی از داعی جلیل القدر نصیرالدّین طوسی و او از امام علاءالدین محمّد شنیده است که سلامی از او بر ما باد».

امّا دکتر عارف تامر عنوان رساله را این گونه ذکر می کنـد: «الدسـتور و دعوه المؤمنین للحضور» و این عنوان آن گونه که می بینیم مختصـری از عنوان اصلی رساله ای است که در مقدّمه آن آمده است: «این رساله دستور و دعوتی از مؤمنان برای حضور است و برای کسـی که می خواهـد در دعوت اسـماعیلیه داخـل شود و در بهشت در کنـار ولـدان و حور زیر شـاخه های به هم پیچیده درختان باشد. و خداوند رحیم و غفور است و سـلام بر کسی که از راه هدایت تبعیّت کند و از عاقبت هلاکت بترسد و از ملـک علیّ اَعلی اطـاعت کنـد و به نبوّت محمّـد مصـطفی و به ولایـت علیّ مرتضـی اقرار کنـد و لعنت بر هر کس که دروغ ببندد و رو بر گرداند».

این رساله در ۲۳ صفحه در قطع عادی مرتّب شده و شامل:

۱- شروطی که وجود آنها در مستجیب واجب است.

۲- صفات مرشد.

۳- علومی که به مستجیب تلقین می شود و شیوه تلقین این علوم.

شروطی که وجود آنها در مستجیب واجب است این است که بالغ و عاقل و رشید باشد بزرگ شده و به سن بلوغ رسیده باشد.

خوش سـیما و از هر نقص و آفت بـدنی و خلقتی سـالم باشـد و در کنـار اینهـا خوش اخلاق، متمسّک به اوامر دین و شـریعت باشد، قوانین الهی را

بزرگ شمرد، با مردمان صالح و دیندار همنشین باشد و در مقابل تجربه و امتحانات خاضع باشد، همچنین از گفتار و کردار و رفتارِ ظاهر و باطن او سؤال می شود. پس زمانی که راستی و درستی او معلوم شد با ترک معاصی تجربه می شود و به ترک خواسته های جسمانی و مجاهده با جان و مال در راه عقیده و ادای احکام آن امتحان می شود.

پس از تمام این امور وقتی معلوم شد که او درخواسته خود محقّ و در رغبت خود مُجدّ و مطیع و تسلیم است. مرحله دوم یعنی مرحله تلقین اصول دعوت به شیوه های خاص آغاز می شود به طوری که اصول دعوت در حضور عدّه ای از مؤمنان که لازم است تعداد آنها از یک نقیب و دو شاهد کمتر نباشد، شروع می شود. نقیب در حضور این جماعت می گوید:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، ستایش خدایی که بعضی از ما را راهنمای دیگران قرار داد و از میان ما رسولانی برانگیخت و راه را برای ما آشکار ساخت و در کشف اسرار مهیّاترین چیز و محکمترین سخنان را بر روی ما گشود...

ای جماعت مؤمنان... این فلانی است... ظاهر و باطن او را شناختید و از اسرار او پرده برداشتید. او جوینده حق است و با رغبت به انوار شما، به سوی شما آمده است... پس ریسمان معنوی خود را به ریسمان او متّصل کنید و به آنچه خدا از فضلش به شما آموخته به او پاسخ گویید و از مرگ نادانی، او را زنده گردانید و حقایق این دین استوار را به او بیاموزید و به راه مستقیم ارشادش کنید...».

پیش از این که اساس عقیده به مستجیب تلقین شود، بر او لازم است تا به خدا و جمیع اسماء حسنی و صفات علیای او سوگند عظیم یاد کند و ملائکه مقرّب الهی و ارواح انبیای مرسلین و نفوس صادقان و صالحان و

بندگان عارف الهی را شاهد بگیرد به این که او به مذهب اسماعیلی راغب است و هر سرّی را که می آموزد از کسانی که به عقیده او معتقد نیستند پوشیده و مخفی دارد. پس از سوگند، بسمله و تشویق و شهادت الهی به او داده می شود به شیوه ای که در بین آنها چند سجده می باشد.

در خلال این امور مستجیب یک بار آب می نوشد به جهت شادی و سرور و به یاد آدم صفی اللّه و وصیّ او شیث و یک بار شیر می نوشد به یاد نوح نجی اللّه و وصیّ اوسام و بار سوم عسل مخلوط شده در آب می نوشد به یاد ابراهیم خلیل اللّه و وصیّش اسماعیل. بار چهارم پرتو عقل و نور وصال، به جهت سرور و شادی و خوشحالی برای عیسی روح اللّه و وصیّ او شمعون... و در پایان کار، به یاد ناطق مؤیّد رسول خدا محمّد(ص) و وصیّ او علیّ علیه السلام می نوشد و پس از آن نقیب به خوش صداترین فرد جماعت اشاره می کند و او برخاسته و با این اذان الهی، اذان می گوید:

«اللّه اکبر عن ادراک الأوهام و اللّاهویته،اللّه اکبر عن اماطه العقول بمعنویته،اللّه اکبر عن صفات العقول و النّفوس،اللّه اکبر عن التّحدید بالمعقول و المحسوس، و اشهد ان لا اله الّااللّه الأوّل الأذل السّابق و اشهد ان لا اله الّااللّه العالم القادر الخالق، و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه الناطق بالتّنزیل و الدلیل الی اوضح السبیل و اشهد انّ علیّا ولی اللّه و وصیّه الناطق بحقایق التأویل، و القائم من بعده بالحق المبین، و نوراللّه المدلّ الی سواء السّبیل، حیّ علی الصّلاه صلاه المتّصلین علوم الأصول و الفروع حیّ علی الصلاه صلاه القائمین باعمال المعقول و المشروع حیّ علی الفلاح بالإستفاده من جواهر انوار التالی، حی علی الفلاح بالتوجه الی ارکان اساس بیت المعمور، حی علی خیر العمل با جابه الدعاه و اطاعه الحدود.

ص:۱۲۸

قـد قامت الصـلاه فی قلوب المؤمنین بالتقدیس و التمجید. قد قامت الصـلاه فی اسـرار العارفین بالتّأویل و التّوحید و حقّت کلمه العذاب علی المنکرین بالتقلید. اللّه اکبر عما یتوهّم الظالمون .اللّه اکبر عما یتوهّم الجاحدون، لا اله

الّاالله العلی المتعالی عن الأوهام و الظنون».

پس از این اذان عالم ترین و بزرگترین آنها برخاسـته و دو رکعت نماز می خوانـد و سـپس مرحله آموزش مسـتجیب، شـناخت موجودات، کیفیت اعتقادات و تأویل عقاید و شناخت مرتبه امام و تحقیق توحید آغاز می شود.

نمونه ای از مطالب این رساله عبارت است از:

نبوّت و رسـالت ظهور کلمه به حجـاب است. و انتصـاب راهنمـا و مرشـد و بـاب، به راه حق و طریقه درست است. پیـامبر، خبر دهنـده از اصول و دعوت کننـده به آن چیزی است که رسول دعوت کرده است و او نـاطق و دعوت کننـده به دو اصل سابق و اصل بعدی و دعوت کننده به فروع سه گانه و پنج گانه علوی که حامل کمالات است، می باشد و امّا صحیفه و کتاب و تبیانی که خطابـات فراوان دارد، اتّصـال تأییـدات سابق به ناطق و هـدایت او به تألیف و یاری او بر تصـنیف است. و امّا ملائکه مقرب آنهـا نیروهای دانایی در عوالم بالا و عوالم پائین هسـتند... و کروبیان نیروهای مددکننـده برای ناطقان جهت تألیف کتاب نازل شده و ادیان می باشند و شرایع موضوع عقول الهی برای اصلاح جسمهای زمینی است... قبر صورت جسمانی و هیکلهای مادی است و عـذاب قبر تـأثیر نفس است به سـبب صورتهـای هیولاـیی مخـالف با طبایع که بر آن ظاهر می شود و این بر سبیل تغییر است. آمدن منکر و نکیر استیلای نیروی شهوانی و غضبی است که دعوت کننده به هلاکت است و حشر همان انحطاط نفوس در راه انقیاد و

اجبار آن به ذات و حقیقتی است که در آن است...

میزان وسیله ای است که عقل درک کننده و احاطه کننده و تمیز دهنده ای که مرکّب از عناصر بسیط است به کار می گیرد و صراط همان برزخ است که محل عبور نفس از عالم ادنی به عالم أَعلی است و معنای جَنّت عوالم هشت گانه است:

اول: جنّه المیراث که مرتبه انسانیت است.

دوم: جنّت عدن که مرتبه ملکیّه است.

سوم: جنّت خلد که عوالم فلکیّه است.

چهارم: جنّت عالیه که عوالم روحانی مجرّد از عوالم جسمانی است.

پنجم: جنّت فردوس که مرتبه نفسانیه است.

ششم: جنّه النّعیم که عالم علم است.

هفتم: جنّت رضوان که عالم عقل است.

هشتم: جنّه المأوی، که عالم امر است و عوالم از او نشأت گرفته و به سوی آن باز می گردند...

بازگشت به سوی خدای تعالی منتهی شدن تمام نسبتها و اضافاتِ میان عناصر بسیط و مرکبات عوالم روحانی و جسمانی و عوالم لطیفه و کثیفه است به سمت چهار عنصر حمل کننده، و اشاره کلمه به مرتبه مشارالیه است با حروف اللّه که متّصل به آن امری است که آن امر عبارتست از بازگشت مرکّبات عددی یا شناخت مرتبه امام و مشاهده انوار احاطه کننده آن بر خواص و عوام و مطالعه آثار بسیط بر معانی و اجسام، و حلالی که اظهار و اعلان آن واجب و طرحی که پوشیده داشتن و اخفای آن واجب است که همان اطاعت و داخل شدن در پیمان امام زمان است و دوّمی گناه و میل به امامان گمراه و متجاوز است. امّا صلاه، ارتباط داعی به

دارالسلام به واسطه رابطه پدری او با امام زمان، و زکات رساندن حکمت به کسی که سزاوار آن است و ارشاد طالب به راه حق، و روزه خودداری از کشف حقایق و نوامیس شرعی برای غیر اهل آن، در دوران کشف است و ستر همان پوشیده داشتن امام با براهین و اختفای او به وسیله داعیانش می باشد و روز دلیل بر دوران کشف است و افطار همان ظهور امام از پس حجاب و اظهار معانی الهی و شناخت حقیقت احوال معادی است... و حج اراده همنشینی و صحبت با بزرگان امامان اهل بیت است... و احرام خارج شدن از مذهب اضداد است و تحصیل قابلیت استعداد برای توقّف در عرفات و مزدلفه آگاه شدن بر قوانین حکمت و معرفت است....

عدل ترک ناقص با وجود کامل است و احسان احاطه علمی به امام و قدرت او بر آنچه پوشیده و آشکار و متجلّی و مستور است و بخشش به ذوی القربی، محبّت رسول خدا وولایت فرزندان فاطمه بتول و ترجیح دادن هاشمیها و عقیده به امامت فاطمیهاست و ظلم، قرار دادن امامت در افرادی غیر از آل محمّد است...»

## حسن بن احمد بن علی مُعَدِّل

مصطفی غالب در باره او گفته است که وی از داعیان بزرگ اسماعیلی در بلاد شام بود، امّا هیچ اثر تاریخی که زمان ولادت و نشو و نمای وی را ضبط کرده باشد، یافت نشده است.

او در قریه تعنیته که در فاصله ۳۸ کیلومتری قدموس واقع است به دنیا آمد در آن جا پرورش یافته و علوم اسماعیلیه را در مدارس قلعه های دعوت فرا گرفت. او در بین سالهای ۵۸۸ هجری تا ۶۵۸ هجری می زیسته

ص:۱۳۱

است. بدین ترتیب او معاصر با چهار تن از امامان اسماعیلی بوده که عبارتند از: جلال الدّین حسن، علاء الدین محمّد و رکن الدین خورشاه و شمس الدّین محمّد(۱). او مراتب دعوت را به تدریج گذرانید تا به پیشوایی رسید که در این شعرش بدان اشاره کرده است:

حسن انالی رتبه معروفه

بین الحدود مقدم و ملاوم

و انا المعدل لا ازال معدلاً

نفسی و اخوانی فهن عزائم

او در قریه تعنیته درگذشت و دفن شد و به نظر می رسد که در طول حیاتش از آن خارج نشد از آثار او قصیده مشهور به - الفیه معدل - است و امّا در آثار غیر منظوم او دو رساله باقی گذاشته که اوّلی با عنوان رساله الناطقه ذات العلوم الغامقه و دومی با عنوان رساله المبداء و المعاد می باشند. این دو رساله را دکتر مصطفی غالب تحت عنوان رسالتان اسماعیلیّتان تحقیق و نشر ساخته است و لیکن دسترسی به آنها برای ما میسّر نشد...

### ۲- پیامدهای دشوار

حیات دولتها همانند زندگانی انسانهاست و در دوره هایی سپری می شود. دوره تولّد و پیدایش، سپس دوره نیرومندی و شکوفایی و سرانجام دوره سستی و نابودی.

از این رو جدّا طبیعی به نظر می رسد که پس از دوره شکوفایی که شیعیان در بلاد شام و نواحی ساحلی غربی بدان رسیدند دوران اُفُول و ورشکستگی آنها فرا رسد. دوران افول در سال ۵۰۲ ه / ۱۱۰۹ م با پایان

ص:۱۳۲

---

۱- مصطفی غالب، أعلام الإسماعیلیه، ص ۳۰۷؛ عارف تامر، اربع رسائل اسماعیلیه، ص ۴۹.

یـافتن امارت آل عمار در طرابلس و جبله آغاز و در سال ۶۷۰ ه / ۱۲۷۲ ه با غروب خورشید حیات شمس الدوله اسماعیلی در مصیاف به پایان رسید. یعنی این دوران ۱۶۳ سال را در بر گرفت.

امّا آنچه لازم به ذکر است این است که بـا افول سـتاره بخت شـیعیان به عنوان حکومتهای مسـتقلّ وجود شـیعه در این نواحی همانند یک مذهب نابود نشد، نهایت امر این که شمار شیعیان به واسطه فشارهایی که بر آنها وارد می شد و حملات پاکسازی که در تمام بلاد شام بر علیه آنها صورت می گرفت، بسیار کاهش یافت.

چنان که معلوم است کلیّه حکومتهایی که در پی کاهش سایه دولت

عبّاسیان در بلاد شام به حکومت رسیدند نظیر سلجوقیان، زنگیان، ایوبیان، ممالیک و عثمانیها، سنّی بودند و دشمنی شدیدی با شیعیان داشـتند و این حکومتها پس از نابود کردن شـیعیان در مصـر، به ریشه کنی کلیّه آثار شـیعیان در بلاد شام اقدام کردند. بدین ترتیب دشمنی با شیعیان در نواحی شام در زمان نورالدّین زنگی به صورت علنی درآمد. وی در سال ۵۴۳ هجری اذان را تغییر داد و مؤذّنهـا را از گفتـن جملـه «حیّ علی خیرالعمـل» بـاز داشت و به فقهـا گفت هر کس اذان شـرعی را نگویـد او را از بالای مناره با سر به پائین بیاندازید(۱). این امر بر اسـماعیلیان و شیعه سخت آمد، و سینه هایشان به تنگ آمده و شورش و قیام کردند، امّا به واسطه ترس از کشته شدن آرام گرفتند(۲).

زمانی که صلاح الدّین ایّوبی و جانشینان او روی کار آمدند و سپس



---

۱- مصطفی غالب، أعلام الإسماعیلیه، ص ۲۰۷.

۲- ابن العدیم، زبده الحلب، ج ۲، ص ۲۹۳.

ممالیک در پی آنها به حکومت رسیدند در ریشه کنی کلیّه آثار شیعیان

زیاده روی و مبالغه کردند. ممالیک در نبرد با مذاهب اسلامی غیر سنّی، سختگیرتر از دیگران بودند. ملک ظاهر بیبرس در سال ۶۶۵ ه / ۱۲۶۷ م به پیروی از مذاهب چهارگانه سنّی و تحریم سایر مذاهب فرمان داد. او به این امر اکتفا نکرد، بلکه دستور داد که هیچ قاضی و شخصی، مادامی که مقلّد یکی از این مذاهب نیست به قضاوت گمارده نشود و شهادتش پذیرفته نشود و برای امور خطابه و امامت و تدریس تعیین نشود(۱).

مردم هرگاه می خواستند به شخصی که درباره او توطئه چیده بودند،

نیرنگ بزنند او را متّهم به تشیع می کردند. بدین ترتیب املاک او مصادره می شد و انواع کیفرها و اهانتها بر او وارد می شد تا این که اظهار توبه از تشیّع و رفض کند(۲).

فاصله سالهای ۵۴۳ ه تا ۹۲۲ ه دوران مصیبتهایی بود که پی درپی بر شیعیان وارد می شد. خونهای بسیاری از آنها از روی ظلم و دشمنی و به واسطه فتواهایی که برخاسته از جهل و تعصّب بود ریخته شد. در سال ۷۰۵ ه / ۱۳۳۵ م فقیه دیوانه و احمق ابن تیمیه به قتل شیعیان و دیگر طوائف شیعی فتوا داد و در فتوایش چنین اعلام کرد:

«جهاد با آنها و اقامه حدود بر آنها از بزرگترین طاعات و مهمّترین واجبات است و از جهاد با مشرکان و اهل کتابی که با مسلمانان می جنگند افضل است. زیرا که جهاد با اینها محافظت از سرزمینهای اسلامی است



---

۱- مقریزی، المواعظ و الأعتبار، ۴، ص ۱۶۱؛ مراجعه کنید: محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثمانی، دارالنهار، بیروت، ص ۲۱۷.

۲- ابن حجر، الدرر الکافیه، ج ۷، ص ۶۶.

که فتح شده است»(۱). این فتوای شوم ابن تیمیّه، پس از کشتاری بود که جمال الدین اقوش الأفرم در هجوم به کوهستان ظنیین برپا کرده بود، ظنیین کوهستانی است که از سمت شرق مشرف بر طرابلس است. این حمله در تاریخ به حمله کسروانیه معروف است که در روزهای دوم محرم تا چهاردهم صفر سال ۷۰۵ ه روی داد. ابن وردی در باره آن در تاریخ خود گفته است:

«در این سال لشکریان شام به کوهستان ظنیین هجوم برده از اسبها

پیاده شده و از هر طرف به این کوهها بالا رفتند و تمام پیروان نُصیریّه و ظَنّیه را که در آن جا بودند کشته و اسیر کردند و کسی که به این امر فتوا داد ابن تیمیّه بود که خودش همراه لشکر آمده بود»(۲).

پیش از این حمله مسؤولان نیابت دمشق برای متّحد شدن با جبلیه که همان اهل جُرَد و کسروان بودند تلاش کردند... از این رو شیخ تقی الدّین ابن تیمیّه و امیر بهاءالدّین قراقوش را در ذی حجّه سال ۷۰۴ هجری به نزد آنها فرستادند و آنها را به فرمانبرداری دعوت کردند. این فرستادگان پس از مأموریّت شریف زین الدین بن عدنان رسیدند مأموریّتی که ناموفق بود و منجر به آغاز حملات نظامی شد. حرکت لشکریان به سمت کوههای کسروان آن طور که یونینی می گوید گروه گروه و طلایه طلایه، پیاده و سواره، از روز دوم محرم ۷۰۵ هجری آغاز شد سپس نائب السلطنه امیر جمال الدّین اقوش الأخرم با گروه خط شکنها که شامل زرادخانه،

سنگ اندازها و نقب زن ها بودند، در پی آنها آمد. تعداد حمله کنندگان



---

۱- ابن تیمیّه، کتاب مجموع الفتاوی، ۴۰۹ مسئله.

۲- تاریخ ابن وردی معروف به تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۳۶۳.

پنجاه هزار نفر بود و نائب السّلطنه مراقب بود تا هیچ کسی که شرکت او در جنگ ممکن بود، تخلّف نکند. از جمله اعلام کرده بود که کیفر متخلّفان، به دار آویخته شدن است.

حدود یک ماه و نیم پس از آغاز حمله، در ۱۴ صفر ۷۰۵ ه نائب السلطنه و لشکریان با پیروزی، کوهستان کسروان را به قصد دمشق ترک گفتند. پس از این که کوهستان را غارت کرده بناهای آن را ویران و تاکستانهای آن را قطع کرده بودند(۱). امّا سلطان ناصر بن قلاوون به جهت وحشیانه بودن این کشتار توجیهی برای این کار خود می خواست لذا ابن تیمیه برای توجیه کار او چنین نوشت:

«زمانی که مغولان به سرزمینهای اسلامی آمدند و آن فساد بی حساب

را نسبت به مسلمانان مرتکب شدند و به نزد مردم قبرس فرستادند و برخی از سواحل آن را تصرّف کردند و پرچم صلیب را حمل کردند و از اسب مسلمانان و سلاح و اسرای ایشان مقدار بی حسابی را که فقط خدا می داند به قبرس بردند و در ساحل آن بیست روز بازار بر پا کردند و در آن، مسلمانان و اسبها و سلاح آنها را به قبرسیان فروختند و آنها به آمدن مغولان خوشحال شدند.

زمانی که لشکریان اسلام از دیار مصر خارج شدند، ضعف و سستی در میان آنها - مغولان - ظاهر شد که مردم آن را می دانند و زمانی که خداوند نصرت عظیم خود را به هنگام ورود سلطان، نصیب اسلام کرد، این امر برای آنها شبیه به عزا بود...

همه این امور و بلکه اموری عظیم تر از اینها در نزد این طائفه، بسبب



---

۱- دکتر محمّد عیسی حماده، مجله الباحث، شماره ۸ تموز / آب ۱۹۸۱، ص ۴۲.

خروج چنگیزخان به سوی بلاد اسلامی بود و در استیلای هولاکو بر

بغداد و آمدن او به حلب و غارت صالحیّه و انواع دیگر دشمنیهای او با اسلام و اهل آن بود. همسایگان آنها چه از زمین داران و یا دیگران در اموری واقع بودند که شرّ آن بازداشته نمی شد. هر شب عده ای از این طائه پائین می آمدند و فساد بی حد و حصری را که فقط خدا می داند مرتکب می شدند، راهزنی می کردند و با زشت ترین رفتارها بر ساکنان روستا ظلم می نمودند، با مسلمانان صالح درگیر شده یا آنها را می کشتند و یا به دار می کشیدند و عدّه کمی از آنها با حیله فرار می کردند... همه علما، بر قطع درختان و خراب کردن آبادیها در صورت نیاز و لزوم اتفاق دارند، امّا این کار اولی به قتل نفس نیست چرا که این قوم همگی، از آن اماکنی که در آنها مخفی شده اند خارج نمی شوند و از پناهگاهشان در کوهها ناامید نمی شوند مگر زمانی که این درختان قطع شوند و گر نه در آن جا پنهان می شوند به طوری که آگاهی به آنها ممکن نیست»(۱).

و همان گونه که جمال الدین اقوش الأفرم شیعیان کوه ضنیه را بنا به فتوای ابن تیمیّه به قتل رسانید، سلطان سلیم عثمانی هم شیعیان کوهستان لاذقیه و نواحی دیگر را در سال ۹۲۲ ه ۱۵۱۶ م، بنا به فتوایی مشابه که شیخ نوح دمشقی صادر کرد به قتل رسانید. در این فتوا آمده بود:

«بدان - خدا تو را سعادتمند گرداند - این کافران و عصیان گران فاجر، بین اصناف کفر وعصیان و فساد و انواع فسق و زندقه و الحاد جمع کرده اند و هر کس که در کفر و الحاد آنها و وجوب نبرد با آنها و جواز کشتنشان



---

۱- محمّد، ابو زهره، ابن تیمیّه، ص ۴۵؛ مراجعه کنید: محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثمانی، ص ۲۳۰.

توقّف کند همانند آنها کافر است...

و علّت وجوب جنگ و جواز کشتن آنها: عصیان و کفر هر دو است امّا

عصیان، به دلیل این که آنها از طاعت امام - که خداونـد ملك او را تا روز قیامت پایـدار بـدارد - خارج شده اند... و امّا کفر آنها از چند وجه است یکی این که دین را سبک می شمرند و شرع مبین را مسخره می کنند... به علما و ادبا اهانت می کنند... و محرّمـات را حلال می شـمردند... خلافت شیخین را انکار می کننـد پس کشـتن این اشـرار چه توبه کننـد یا نکننـد واجب است...»(۱).

این کشتارها که به حدّ قتل عامهای گسترده رسیده بود شیعیان را به کلّی متلاشی و پراکنده ساخت و بسیاری از آنها را ناچار به گردن نهادن به مذاهب اهل سنّت کرد تا جان خود را حفظ کنند و این اقدام عملی ذلّت بار شمرده می شد و این شیعیان که این ذلّت را پذیرفته بودند، در نواحی ساحلی به لقب «ساحل نشینان سنّی زده» توصیف می شدند(۲).

امّا آنان که بر مـذهب خود باقی ماندنـد اقامه شـعائر دینی بر آنها حرام شـد و در گوشه و کنار این بلاد پراکنـده شدند پس از ریشه کنی مـذهب تشـیّع در بلاـد شام، تشـیّع بار دیگر، در حلب به دست امام بزرگ سـید ابراهیم محمّـد ممـدوح که از اولاد اسحق مؤتمن بود، ظهور کرد. همان گونه که ابن حنبلی که در بین سالهای ۹۰۸ ه تا ۹۷۱ ه می زیسته گفته است:

«پـدرم به من گفت مردم حلب همگی سنی و حنفی مـذهب بودند و مذهبی غیر از آن را نمی شـناختند تا این که شخصـی از عراق به حلب آمد و



---

۱- شیخ ابراهیم نصراللّه، حلب و التشیّع، ص ۱۵۵؛ مراجعه کنید: عبدالحسین شرف الدین الموسوی، الفصول المهمه، ص ۱۴۳.
۲- خوانساری، روضات الجنّات، ایران، ص ۵۹۰ و محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثمانی، ص ۲۴۵.

تشیع و مذهب شافعی در میان آنها آشکار شد، زیرا آنها مذهب او را پوشیده می داشتند. این شخص امام بزرگ سید ابو ابراهیم محمد ممدوح از اولاد اسحق مؤتمن بود»(۱).

با این حال مذهب تشیع بار دیگر پس از ریشه کن شدن آن، پدیدار شد امّا به آن قوت و نیرویی که در دورانهای گذشته دارا بود، باز نگشت و آن شکوفایی سابقش تجدید نشد.

### ۳- دوره تجدید حیات

#### اشاره

در فاصله سالهای ۱۸۶۴ تا ۱۹۴۲ میلادی تغییرات بنیادی، بزرگ و

مهمّی در بلاد شام روی داد. رژیم این بلاد و حدود سواحل آن به گونه ای وحدت استقلالی دست یافت. این تغییرات ارتباط نزدیکی با موضوع بحث ما دارد.

این امر معلوم است که سرزمین شام در اوایل فتح عثمانیان به چهار

ایالت بزرگ تقسیم می شد:

ایالت دمشق که شامل استانهای دمشق، قدس، غزه، صفد، نابلس، عجلون، لجون، بقاع، عکا، تدمر، صیدا، بیروت، کرک و شوبک بود و ایالت طرابلس که شامل استانهای طرابلس، حماه، حمص، سلمیه و جبله بود(۲). و ایالت حلب که حلب، ادنه، اکرادکیس، البیره (بیره جک)، عزیز، معره النعمان و ترکمان حلب را در بر داشت.

سپس این ایالتها، چهار ولایت شدند: ولایت حلب، ولایت سوریه،



---

۱- ابن الحنبلی، درالحبب، ج ۱، ق ۱، ص ۱۸۹.

۲- عیسی اسکندر معلوف، عن نتایج الوقوعات لمصطفی باشا الترکیه، مجلّه المجمع العلمی العربی، دمشق، شماره ۱۲ سال ۱۹۲۱، ص ۳۶۳.

ولایت طرابلس، ولایت صیدا که از ولایت سوریه جدا شده بود. پس از صدور قانون جدید ولایات در سال ۱۸۶۴ ه ولایت بزرگی که همان ولایت سوریه است به وجود آمد که هشت شهرستان یا استانداری را دربر می گرفت: شام، بیرون، طرابلس، لاذقیه، عکا، حما، بلقا و حوران(۱).

به دنبال این ترتیبات جدید در سوریه کمیسیونی از مأموران رده بالا برای ترتیب ایالتها و شهرستانها تشکیل شد. حمدی بیک که در آن زمان قائم مقام طرابلس بود، برای گسترش حدود حکومتش، در برخی از اعضای کمیسیون نفوذ کرد و آنها استان لاذقیه را الغا کرده و آن را به چهار شهرستان مستقل یعنی شهرستانهای: لاذقیه، صهیون، جبله و مرقب تقسیم کردند و مرجع هر یک از این شهرستانها به طرابلس، مقر استانداری آن بود.

در سال ۱۸۷۹ م حکومت عثمانی مدحت پاشا را به عنوان والی ولایت سوریه تعیین کرد. مسیوکارل بجوزوسکی، وکیل کنسول دولت اسپانیا در لاذقیه که دوست او بود، در ولایت طونا و ولایت بغداد، توجّه و نظر وی را جلب کرده بود از این رو زمانی که از تعیین مدحت پاشا به عنوان والی ولایت سوریه آگاه شد تصمیم گرفت که به دمشق سفر کند تا به مناسبت این منصب جدید به او سلام داده و تهنیت بگوید.

اندکی پیش از سفر او، الیاس صوایا و ابراهیم حکیم و الیاس صالح که از بزرگان و اعیان لاذقیه بودند و از دوستی صمیمانه وی با مدحت پاشا آگاه بودند از وی خواستند تا در باره وضعیّت دو شهرستان لاذقیه و جبله با مدحت پاشا صحبت کند و عریضه ای که حاوی تقاضاهای مردم لاذقیه



---

۱- دکتر اسد رستم، ابنان فی عهد المتصرفیّه، ص ۸۸ و ۲۱۳.

بود بدو سپردند تا آن را به مدحت پاشا برساند، این عریضه حاوی مطالب زیر بود:

۱- بازگرداندن استان لاذقیه به اصل آن.

۲- تشکیل استانداریهایی برای این ۳ یا ۴ استان که برای هر یک

مرکزی در موقعیت مناسب قرار دهد.

۳- بازگردان لاذقیه به مرکزیت استان به جهت موقعیّت آن که در وسط واقع بود و اهمیّت بالایی در این خط داشت.

مدحت پاشا نسبت به این امور اهتمام به خرج داد و سپس در زمان

دیدارش از طرابلس در همین سال، که به سوریه نیز سفر کرد، و شخصا به وضعیّت استان طرابلس و گستردگی آن آگاه شد به درستی مطالبی که به او رسانده بودند قانع شد و در این زمینه نامه ای به باب عالی فرستاد.

در اوایل ماه حزیران سال ۱۸۷۹ ه فرمان والایی از صدارت عظمی

رسید که تصمیم دربار را نسبت به تغییر لاذقیه به حاکم نشین اعلام می داشت. مدحت پاشا در روز پنج شنبه مطابق با ۹ آب ۱۸۷۹ م به لاذقیه آمد تا خودش به تشکیل این حاکم نشین بپردازد، او این استانداری را متشکل از ۳ شهرستان ساخت:

شهرستان صهیون که از نواحی صهیون، جبل اکراد، بیت الشلف و مهالیه تشکیل و مرکز آن قریه بانبا بود.

شهرستان جبله که از نواحی قرداحه، بنی علی، بسمت قبله و روستاهای اوقاف و شمسیه به مرکزیت قصبه جبله تشکیل می شد.

شهرستان مرقب از نواحی مرقب، زمرین، جرد العلیقه، قدموس، ضهر غربی و خوابی به مرکزیت قلعه مرقب تشکیل شد. و قدموس به صورت واحدی تابع شهرستان مرقب باقی ماند.

ص:۱۴۱

از این زمان، منطقه لاذقیه از فرمانـداری نهایی طرابلس جـدا شـد و به تابعیّت آن در نیامـد. آن طور که در گذشـته بود پس از نزدیک به ۹ سـال یعنی در سال ۱۸۸۸ م بـاب عالی ولایت بیروت را ولایت مسـتقلی از ولایت سوریه اعلام کرد که تحت نظر وزیر کشور عثمـانی بود و به وسـیله دو کارگـذار (کارمنـد) شـهری و لشـکری اداره می شـد و شامـل شـهرهای: بیروت، عکا، طرابلس، لاذقیه، و نابلس بود(۱).

بـدین ترتیب از سال ۱۸۸۸ م نـواحی شـام به ۳ ولاـیت تجزیه شـد: ولاـیت حلب، ولاـیت سوریه ولایت بیروت، ولایت بیروت شامل:

استان بیروت و شهرستانهای آن صیدا، بیروت، صور و مرجعیون بود.

استان طرابلس شام که شهرستانهای آن طرابلس شام، عکا، صافتیا و حصن الاکراد بود.

استان لاذقیه که شهرستانهای آن عکا، صفد، طبریا، ناصره و حیفا بود.

استان بلقا (نابلس) با شهرستانهای: بلقا (نابلس)، بنی صعب، جنین و جماعین.

استان قدس شریف با شهرستانهای: قدس شریف، خلیل الرحمن، غزه و یافا.

استان جبل لبنان با شهرستانهای: بترون، جزین، کسروان، شوف، متن

و کوره(۲).

ولی مهمترین تغییراتی که در بلاـد شـام و نواحی سـاحلی آن صورت گرفت به دنبـال جنـگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) پدید آمد. هنگامی که



---

۱- دکتر وجیه کوثرانی، الإتّجاهـات الاجتماعیه - السیاسـیه فی جبل لبنان والمشـرق العربی معهـد الانماء العربی، بیروت ۱۹۷۹، ص ۹۷.

۲- جغرافیای عمرانی، ص ۲۳۸.

متفقین، انگلستان و فرانسه، به تکه تکه کردن پیکره شام به بدترین صورت پرداختند ابتدا در تاریخ ۳۱ آب ۱۹۲۰ دولت بزرگ لبنان را از آن جدا کردند که حدود آن به ترتیب زیر بود(۱):

حدّ شمالی: خطی که از مصبّ رودخانه بزرگ در امتداد رودخانه تا محل تلاقی در وادی خالد بر روی پل قمر کشیده می شد.

حدّ شرقی: خطی که وادی خالد را از اورنط (نهر عاصی) جدا می کند و از قریه های مزرعه ارسانه، حابت و عبیح و فیصل می گذرد و به بالادست قریه های بریفقا و مطریه می رسد(۲). این خط در امتداد حد شهرستان بعلبک شمالی کشیده شده از سمت شمال غربی به جنوب شرقی، سپس حدود شهرستانهای بعلبک، حاصبیا و لاشیای شرقی را دربر می گیرد.

حد جنوبی: مرزهای فلسطین بود چنان که در توافقات بین المللی مقرّر شد.

حد غربی: دریای مدیترانه.

و بقیّه نواحی شام را به دولت های کوچک تقسیم کردند: دولت دمشق،

دولت حلب، حکومت جبل (روز)، حکومت علویان، و استان اسکندرون با استقلال اداری و مالی قرار داده شد و این مقدمه ای برای جداسازی آن از سوریه بود.

حکومت علویان [شیعیان] از نواحی زیر تشکیل شده بود(۳):



---

۱- توافقنامه شماره ۳۱۹، مورخ ۳۱، آب، ۱۹۲۰.

۲- دکتر مسعود رضا، تاریخ لبنان الاجتماعی، دارالفارابی، بیروت، ۱۹۷۴، ص ۵۱؛ مراجعه کنید: دکتر ذوقان قرقوط، المشرق العربی فی مواجهه الإستعماری، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۷۷، ص ۱۴۹.

۳- توافقنامه ۳۱۹، تاریخ ۳۱، آب، ۱۹۲۰.

۱- اراضـی اسـتان لاذقیه به جز پل شـغور. و دو واحد بوجاق و بایر در شهرسـتان لاذقیه و واحد کنبا در شهرسـتان صهیون قرار داشت.

۲- اراضـی اسـتان طرابلس به جز زمینهایی که به لبنان بزرگ ملحق شـد و در توافقنامه ۳۱۸ صادره در ۳۱ آب ۱۹۲۰ قید شده بود.

۳- اراضی شهرستان مصیاف (عمرانیه) که در توافقنامه شماره ۳۱۷

مورخ ۳۱ آب ۱۹۲۰ به استان لاذقیه ملحق شد.

امّا حدود این دولت کوچک به ترتیب زیر بود(۱):

در شمال: محدوده واحدهای اداری بوجاق، بایر و کنبای جنوبی.

در شرق: محدوده شهرستان جسرالشغور جنوبی غربی با محدود شهرستان.

در جنوب: محدوده لبنان بزرگ شمالی و شمال شرقی.

در غرب: دریای مدیترانه.

پس از امضـای معاهـده میان سوریه و فرانسه در نهم ایلول ۱۹۳۶ ه ، حکومت علویـان به عنوان یکی از اسـتانهای دولت سوریه محسـوب می شـد که در تحت امر دولت سـوریه از نظـام خـاص اداری و مـالی بهره منـد بـود(۲). امّـا فرانسـه به زودی از قرار معاهـده بـازگشت و دوبـاره به جـداسازی منطقه لاذقیه از سوریه اقـدام کرد که این امر از ساعت ۱۲ روز دهم شـباط ۱۹۳۹ م دارای اعتبار شد و لاذقیه را به صورت حکومتی مستقل درآورد(۳).

بعد از کشمکشهای طولانی میان فرانسه و سوریه و تحت فشار

ص:۱۴۴

---

۱- توافقنامه ۳۱۹، تاریخ ۳۱ آب، ۱۹۲۰.

۲- توافقنامه ۳۱۹، تاریخ ۳۱ آب، ۱۹۲۰.

۳- توافقنامه ۲۷۴ ل. ر، تاریخ ۵ کانون اول ۱۹۳۶.

مردم منطقه و مکاتبات آنها با مسؤولان دولت فرانسه در پاریس و بیروت و دمشق و با انجمنها و سازمان های دولتی که خواستار بازگشت به وطن مادری بودند، انضمام منطقه لاذقیه به سوریه در روز سه شنبه ۲۰ کانون اول ۱۹۴۲ م اعلام و به این مناسبت جشن ملّی برپا شد(۱). در این جشن رئیس جمهور سخنان زیر را ایراد کرد:

«هموطنان عزیز:

این لحظه مبارکی است که دو دوره را به هم پیوند و دو سرزمین را یکی می کند. این لحظه از آن یک فرد و یا یک منطقه نیست بلکه از آن تمامی وطن است که در آن قلبش می تپد و محبتش لبریز می شود و نشئه سرور و پیروزی در رگهایش جریان می یابد. اینک دو فرزند عزیز به سوی وطن باز گشتند و دو مروارید گرانبها در گردنبند او آویخته شدند.

آری امروز روز وطن است، روز وحدت است، این همان روزی است که باید، با نهایت شادی و افتخار بازگشت استان علویان و جبل دروز به اتحاد سوریه، اعلام شود. امروز شروط وحدتی که قرارداد ۱۹۳۶ حرف به حرف بدان اقرار کرده بود تحقّق یافت ولی اینک سیاست آگاهانه ای از این شروط نوشته شده پشتیبانی می کند که از آثار آن همین جشنهایی است که در هر نقطه ای برپا شده است و از وثاقت و طمأنینه ای برخوردار است که حدّی برای آن نیست. و امّا این تجمّع مبارک که باعث افتخار دوران جدید است بزرگترین ضمانت برای بقای وحدت و سلامت مسأله وطن پرستی است».



---

۱- توافقنامه شماره ۲۲ ل. ر، تاریخ ۱۸ شباط ۱۹۳۹.

از این تاریخ یعنی از ۲۰ کانون اوّل ۱۹۴۲ م منطقه لاذقیه یکی از استانهای جمهوری سوریه گردید. پاره ای از نتایج حاصل از تغییرات پدید آمده بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۴۲ به شرح زیر است:

۱- در نهایت نام سرزمین شام از بین رفت.

۲- به جای سرزمین شام چند دولت به وجود آمد: جمهوری سوریه، جمهوری لبنان، مملکت اردن هاشمی و حکومت فلسطین.

۳- استان اسکندرون از بلاد شام برچیده و در ۲۳ حزیران ۱۹۳۹ به

ترکیه منضم شد.

۴- حدود سواحل شام که اینک سواحل سوریه نامیده می شود به نحو

زیادی کاهش یافت و حدود آن از بدروسیه در شمال تا عریضه در جنوب امتداد داشت یعنی شامل دو استان لاذقیه و طرطوس با حدود اداری کنونی آنها، می شد.

این وضعیّت جدید، خودش را بر ما تحمیل کرد و ما را وا داشت تا

بحث خود را در این کتاب با آن مطابق ساخته، و آن را نسبت به دوران تجدید حیات و دوره فعلی، محدود به شیعیان سواحل سوریه با توجّه به حدود جغرافیایی کنونی آن قرار دهیم به جهت اختلافاتی که در وضعیّت سیاسی و جغرافیایی آن بین گذشته و حال وجود دارد.

اوّلین نکته ای که بیان آن لازم است: نامی که بر شیعیان در سواحل

سوریه و جبال لاذقیه اطلاق می شود همان عنوان - علویان - است بدون این که میان آنها و سایر فرقه های باطنیه ای که در این نقاط ساکن بوده اند و این نام را برای خود انتخاب می کرده اند، تمایزی به وجود آید. و علّت آن به دو امر باز می گردد:

نخست: چنان که گفتیم شیعیان در بعضی دوره ها به علویان معروف و

شناخته می شدند. و این علویان در نوشته های خود می گویند که

نامگذاری به شیعی و علوی به یک مدلول و یک طائفه که همان طائفه جعفری امامی اثنی عشری است اشاره دارد(۱).

دوم: پس از حمله کسروانیه، باقیمانده شیعیان که از کشتارگاه نجات یافته بودند به شمال، سمت لاذقیه و انطاکیه مهاجرت کردند و در کوهستانهای آن محدود شده و با باطنیان که در این مناطق سکنی داشتند مخلوط شده و نام آنها را بر خود گذاشتند. استاد محمّد مجذوب در مقاله «السّنه والشیعه» از این رویداد خبر داده و می گوید:

«در این جا مجالی هست برای پرداختن به انحرافات محسوسی که در

راه آشکار کردن مسیر مربوط به تفکر اسلامی در میان برخی از جماعت این کوهستان وجود دارد و چاره ای از اعتراف به آنها نیست، و این امر به واسطه اموری است که به این عقیده چسبیده است یا در اثر جهل و نادانی و یا در اثر برخی افکار فلسفی غربی که منجر به این شده است که اندیشه تجسیم و تحول که داخل در حقیقت اسلام شده را از عقاید باطنیه تلقی کنیم... جز این که این امر ظلم محض است که تمامی عناصر و طوایف جبل را با این تهمت، مشرک بدانیم و میان اصحاب این عقیده و دیگران تمایزی قایل نشویم»(۲).

آنچه در گفتگوی ما در باره علویان در این جا مورد نظر ماست همان طایفه اندکی هستند که از غلوّ بدورند و در هر مناسبتی تمسّک خویش به مذهب اهل بیت علیهم السلام را در کتابها واشعار و مواقف دینی خود،



---

۱- العلویون شیعه اهل بیت، دار صادق، بیروت، ۱۳۹۲ ه ، ص ۲۷.

۲- محمّد المجذوب، مجله النهضه، عدد اتشرین ثانی، ۱۹۷۳.

اعلام می کنند.

شیعیـان کوهسـتان لاـذقیه و دیگر علویـان، در طول حکومت عثمانیان که چهار قرن به طول کشـید به شـدّت تحت ظلم و فشار بودنـد و از سـپردن مسؤولیّتهـای حکومـتی به آنهـا جلوگیری می شـد حـتی کوچکـترین مسؤولیتی که به دانش و کتـابت نیـاز نداشت. همواره شـیعیان در معرض تحقیر دولتمردان و پیشوایان شـهرها بودند و هرگاه یکی از این شـیعیان به شـهری وارد می شد به او اجازه ورود به مسجدها و مسجد جامع را نمی دادند.

آنهـا عمومـا از دانش و آزادی و کرامت انسانی محروم بودند(۱). و این امر بـاعث شـده بود که آنها در انزوای کامل زنـدگی کننـد و کاملاً از پیشـرفتها و تطوّرات علم و دانش به دور باشـند. این انزوا زمانی بسـیار طولانی ادامه یافت و سـپس نشانه های بیداری ابتدا در منطقه جنوبی، یعنی منطقه طرطوس و به طور خاص در قریه های بیت الحاج، بیت الشیخ یونس و تله الطلیعی و ضهربشیر نمودار شد.

شیـخ عبـدالرحمن الخیر علّتهـای نهضت در جنوب را به علـل اجتمـاعی بـاز می گردانـد که مهمـترین آنهـا این بود که قسـمت جنوبی بیش از قسـمت شـمالی در معرض تمـاس و مواجهه بـا شـهرهای مجاور و حکومت وقت بود و علّت این امر این بود که مرکز دولتی در شهرسـتان صافیتا در الـدریکیش یعنی در قلب نواحی جنوبی واقع بود که ساکنان آن مسـلمانان علوی [شـیعی] یعنی از جنس اکـثریّت قریب به اتفـاق ساکنـان این شهرسـتان بودنـد، بـدین ترتیب فرزنـدان روسـتاهای صافیتـا وقتی در مرکز حکومت



---

۱- یوسف الحکیم، سوریه و العهد العثمانی، المطبعه الکاثولیکیه، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۷۰.

حاضر می شدند کرامت شخصیتی خود را به خطر نمی انداختند.

امّا قسمت شمالی همانند ایام گذشته در انزوای کامل خود از شهرهای

مجاور و حکومت به سر می برد زیرا مرکز قدرت در کلیه این نواحی در شهرهای ساحلی بود به غیر از مرکز صهیون - بابنا.

از این رو، فرزندان روستا، هنگامی که بنا به مصالحی ناچار می شدند

به مراکز حکومت بروند، کرامت شخصی و مذهبی آنها در معرض اهانت قرار می گرفت.

این امر یکی از علل برپایی این نهضت بود ولی مهمترین آنها نبود،

بلکه مهمترین این علـل نزدیکی منطقه جنوبی به طرابلس یعنی مرکز اسـتان و روابط عمیقی بود که منطقه جنوبی را به طرابلس مرتبـط می سـاخت و طرابلس در طول تاریـخ مرکز مهمّ فرهنگ و تمـدّنی با مراکز و مـدارس فرهنگی بود و از سوی دیگر در آن مدارسـی بود که فرسـتادگان خارجی در صافیتا تأسیس کرده بودند و اسـتادان این مدرسه ها و در رأس آنها دکتر یعقوب صروف و خواجه حناساعاده بودند.

این علّتها جمع گشته و در آتش این نهضت دمیده و آن را شعله ور

می ساخت.

امّا در شمال در منطقه لاذقیه، نهضتی که این منطقه با آن آشنا شد مرهون ضیاء بیگ والی لاذقیه بود که در بین سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۲ م امارت داشت که امارتش به واسـطه اسـتبداد همراه با تـدبیر و عـدم تعصّب و عطوفت با علویان متمایز بود. این والی آن ظلم و کوتاهیی را که بر علویان روا داشـته شـده بود و آن عـدم مساواتی را که میان آنها و بقیّه ساکنان منطقه لاذقیه وجود داشت، از میان برد او به سلطان عبدالحمید، که در کودکی

حق خدمتگذاری را بر گردنش داشت، نامه نوشت که این اقوام، با توجه به ظلم و استبدادی که از جانب هموطنانشان و حکومت دیده اند احساسات و عواطفشان به دولت ایران که شیعه مذهب است متمایل گشته است، پس اگر آزادی و کرامتشان تضمین شود دعوت به سنّت اسلام را پذیرا می شوند. سلطان با این پیشنهاد او موافقت کرد و بازگرداندن روستاهای گرفته شده از علویان را به آنها آغاز کرد و شیوخ و موجّهین آنها را در پُستهای نمایندگی همانند عضویت شوراهای اداری و محاکم به کار گمارد و همین طور برخی از افراد بی سواد آنها را در ژاندارمری گمارد و در هر روستای بزرگی برای آنها مدرسه و مسجد احداث کرد. بدین ترتیب اطمینان به زندگی بر آنها سایه افکند. امّا اعیان شهر از اقدامات ضیاء بیک و توجه و اهتمام او به علویان و وضعیت آنها و بازگرداندن روستاهای غصب شده شان به آنها و یاری آنها در پیشرفتهای علمی و تکامل، خرسند نبودند، لذا به والی بیروت نامه نوشته و او را به استبداد در اداره ولایت متهم ساخته و خواستار انتقال او به نقطه دیگری شدند. والی بیروت این شکایت را به وزارت کشور ارجاع داد ولی زمانی که وزراء پیشنهاد وزیر کشور در باره انتقال ضیاء بیک را به عرض سلطان عبدالحمید رساندند، او جواب داد: شما همه چیز را در باره حکومت می دانید و من شما را بر اعمالتان باقی گذاشته ام. پس در بین این والیان فقط این ضیاء من را رها کنید، آنها نیز تسلیم امر او شدند(۱).

بدبختانه ضیابک پس از مدّت کوتاهی از تصدّی استانداری لاذقیه، در سال ۱۸۹۲ م درگذشت و وفات او خسارت بزرگی جبران ناپذیر، و ضربه



---

۱- یوسف الحکیم، سوریه و العهد العثمانی، ص ۸۹.

کوبنده ای برای این نهضت در منطقه لاذقیه بود زیرا والیانی که بعد از او آمدند شیوه گذشتگان را از سر گرفتند امری که دوباره علویان را به انزوا و کناره گیری باز گرداند.

شایان ذکر است نهضتی که منطقه سواحل سوریه با آن آشنا شد در دو جهت حرکت کرد: دینی و ادبی.

### نخست: جهت گیری دینی

#### اشاره

ابتدا باید بگوییم که این امر نتیجه زندگی در عزلت و انزوا در کوهها و دوری بیش از پیش از همه مراکز علم و تمدّن است. علویان در وضعیّتی کاملاً عقب مانده به سر می بردند که به خرافات و اعتقادات انحرافی اجازه می داد تا در عقلهای بسیاری از آنها لانه کند، گذشته از این که سبک شمردن شعایر اسلامی نیز رایج بود. از این رو رهبران نهضت و بزرگان مشایخ آنها را می بینیم که تلاش خود را صرف کردند تا این اقوام را از پرتگاه جهل و بازگشت به آن، نجات دهند و به سوی راه استوار و سرچشمه های زلال ببرند، کوششها و فعالیّتهای آنها پیرامون امور زیر دور می زد:

#### اهتمام به ساخت مساجد

اوّلین مسجدی که ساخته شد با همت و تلاش مرحوم شیخ عبدالعال معروف به حاج مُعلّا بود. این شیخ در سال ۱۲۵۴ ه / ۱۸۴۶ م برای ادای فریضه حجّ به بیت الحرام سفر کرد و در بازگشت به مصر رفته و اجازه ساخت مسجدی در روستایش یعنی روستای بیت الحاج از توابع طرطوس

را گرفت و مدت بیست سال به امامت در آن مسجد پرداخت(۱).

شیخ غانم یاسین و شیخ عبدالحمید افندی نیز با اقتدا به شیخ عبدالعال

نسبت به ساخت مسجد جامعی در روستای بیت الشیخ یونس - در صافیتا - اقدام کردند امّا آن را تمام نکردند، بلکه شیخ یاسین یونس و شیخ سلیم غانم در سال ۱۲۸۶ ه / ۱۸۷۹ م آن را به پایان رسانیدند. سپس مسجد سوم، مسجد خضر در روستای تله الطلیعی در صافیتا و چهارمین مسجد در روستای ظهر بشیر - در صافیتا - و پنجمی در روستای شیخ بدر - از توابع طرطوس - پدید آمدند.

در این مساجد نمازهای عید و جمعه و در اغلب اوقات نمازهای یومیه

اقامه می شد. این در منطقه جنوبی بود، امّا در منطقه شمالی، ضیاء بک، والی لاذقیه، مساجدی را در روستاهای بزرگ احداث کرده بود.

## مبارزه با خرافات و عادتهای ناروا

این امور به سبب جهل و انزوای در کوهستان به صورت شعایر دینی

درآمده بود، از آن جمله مثلاً پنهان دشتن اقامه نماز و کاسبی کردن از راه گدایی تحت عنوان زکات و امور دیگر...

## مبارزه با تبعیضات عشیره ای

نشر علم و بر پایی سنّت شریف نبوی و مواظبت در برپایی نمازها در وقت خود و روزه ماه رمضان و حج. در این زمینه حاج معلاّ، شیخ غانم یاسین، شیخ عبدالحمید افندی، شیخ یونس یاسین، شیخ عبّاس جابر،



---

۱- مجله النهضه، شماره ۴ آذار ۱۹۳۸.

شیخ ابراهیم مرهج شیخ عمران زاوی، شیخ عبداللّه خیر، شیخ محمّد

سلمان المزارع و دیگران شهرت بسیاری داشتند.

اعمال و رفتار این پیشگامان باعث افتخار نسلهای بعدی بود و نمونه ای

گشت که به دنبال آن حرکت کردند. و از اموری که با قلم افتخارآمیز، برای این پیشگامان ثبت شده این است که آنها بسیاری از جوانان روشنفکر را به تحرّک وا داشته و آنها را به خروج از حالت خمودگی و سکوت وا داشتند به طوری که به ما اجازه می دهد تا برای اوّلین بار در تاریخ این منطقه صدای کسی را بشنویم که آشکارا و با صراحت تمام از حقیقت علویان سخن می گوید و عقیده اش را به طور علنی می نویسد، چه در یادداشتهای سیاسی که بین مسؤولان دولتی فرانسه مسؤولان داخلی ردّ و بدل می شد و یا در مقالات خاصی که قصد آنها بر طرف کردن تیره گیها از حقیقت عقاید علویان بود و یا در بیان تاریخ آنها.

در یکی از اظهارنامه هایی که علویان به مأمور عالی رتبه فرانسوی در تاریخ ۱۱ شباط ۱۹۳۶ تسلیم کردند چنین آمده بود:

«ما پیش از آن که علوی باشیم، خودمان را مسلمان به حساب می آوریم»(۱).

و در اظهارنامه دیگری که به وزارت خارجه فرانسوی در تاریخ تموز

۱۹۳۶ م ارسال شد، آمده بود: «علویان شیعه و مسلمان هستند و در طول تاریخشان امتناع خویش را از پذیرش هر دعوتی که قصد آن تحریف عقیده آنها بوده، ثابت کرده اند و عقیده اسلامی شیعی را حفظ می کنند».

و نیز: «دین اسلام شرط لازمی برای انتساب علویان و تشیّع علیّ بن



---

۱- کتاب خطی، تاریخ السّاحل السیاسی در دست چاپ.

ابی طالب (کرم اللّه وجهه) می باشد»(۱).

و امّا مقالات نوشته شده فراگیرتر است از آن جمله مقاله ای که دکتر وجیه محی الدّین نوشته است:

«هر کس در اسلوبهای دینی علویان و نظریات و جهت گیری دینی آنها

دقّت نظر به خرج دهد در می یابد که آنها شیعه هستند که علی را برترین رئیس خود به شمار می آورند و او را پس از محمّد صلی اللّه علیه و آله بر همه عربها برتری می دهند. و قائل به امامت او و امامت فرزندان و ذرّیه او هستند که از حسن و حسین(ع) شروع می شوند و به امام محمد بن حسن الحجّه(عج) ختم می شوند... و تعالیم دینی آنها در امتداد ارشادات و احکام شرعیّه ای است که از تعالیم این امامان و به خصوص امام بزرگ جعفر بن محمّد باقر ملقّب به صادق، گرفته شده است. آنچه را که آنها ترک کرده اند اینها نیز ترک کرده و آنچه را حلال کرده اند حلال دانسته و آن را که حرام کرده اند، حرام دانسته اند. بدین صورت ایشان شیعیانی هستند که به تمامی اسلوب تشیّع دست آویخته و نسبت به مبادی آن تعصّب به خرج می دهد»(۲).

و به همین مضمون، شیخ محمد یاسین چنین نوشته است:

«... علویان بعد از امیرالمؤمنین(ع)، امامان را یکی پس از دیگری قبول دارند از امام حسن مجتبی تا مهدی صاحب الزّمان(عج) از این رو امامی نامیده شده اند و به واسطه تقلید از امام جعفر صادق علیه السلام، امام ششم، در احکام نماز و فقه، جعفری نامیده شده اند. پس ایشان در یک



---

۱- کتاب خطی، تاریخ السّاحل السیاسی در دست چاپ.

۲- النهضه، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

زمان مسلمان علوی امامی و جعفری هستند»(۱).

او همچنین می گوید:

«برادران شیعه ما در جبل عامل و عراق به مانند تهمتهایی که به ما زده شده، متّهم شده اند الاّ این که آنها سخن گفتند و ما ساکت شدیم، آنها شجاعت به خرج دادند و ما ترسیدیم، آنها جدّیت نموده و ما سستی کردیم و اینک آنها در بالای قلّه هستند و ما در ته درّه هستیم»(۲).

سخن شیخ محمد یاسین در نهایت صراحت است و از کوتاهی علویان در تمسّک به شعایر دینی سخن می گوید و این کوتاهی را چنین توجیه می کند:

«آنها بر ما پیشی نگرفتند مگر در دو چیز... ساخت مساجد و حج بیت اللّه، ولی علویان در این دو امر عذرهایی داشتند، امّا عذر آنها در مورد اول (ساخت مسجد) این است که آنها ساکن روستا و فقیر بودند و اکثر آنها کارگر بودند که محل کارشان خارج از روستا بود و برای آنها امکان نداشت که هرگاه وقت نماز فرا رسید، هرجا که بودند کارشان را رها کرده و به مسجد بیایند. آنها معتقد بودند که تمام زمین از آن خداست و خداوند نماز آنها را هر جا که باشند می پذیرد و سالمندان و پیرمردانی که در روستا بودند در خانه هاشان نماز می خوانند و در اغلب اوقات و به خصوص در ماه رمضان در محضر یکی از زعمای دینی که به او اعتماد داشتند جمع شده و پشت سرش نماز می خواندند و هر مکانی را مادامی که تمیز بود به نظر آنها می توانست مسجد باشد. این عذر اگر چه در اکثر نواحی پذیرفته



---

۱- النهضه، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

۲- النهضه، شماره ۹ آب ۱۹۳۸.

است، امّا وجوب ساخت مسجد در هر روستا را نفی نمی کرد که ساکنان

کارگر روستا در زمان فراغت از کار و افراد دائما بیکار در آن نماز بخوانند و کوتاهی آنها در باب این واجب اشتباه و تقصیر زشت است که امیدواریم به زودی آگاه شوند و به تدارک و رهایی از آن اقدام کنند...

امّا عذر آنها در مورد دوم، این است که اکثر آنها فقیر هستند و حج توان مالی زیادی را می طلبد و در میان آنها کسانی که قادر به تهیه هزینه حجّ باشند، اندک بود و آنها یقین داشتند که ترک حجّ در صورتی که همراه با تقوای الهی باشد ضرری به دین آنها نمی زند و ادای آن که همراه با معصیت باشد نفعی نمی رساند... امّا همه این تعلیلها وجوب حجّ را از شخص مستطیع ساقط نمی کند...

امید است که این جماعت به اقامه این واجب اقدام کنندو مساجدی

ساخته و توانمندان آنها فریضه حج را به جای آورند تا این خلل پر شده و همانند دیگر برادران مسلمان خود از سایر جهات، شوند و بعد از این به واسطه نقیصه ای سرزنش و در باره تقصیری عیب جویی نشوند»(۱).

احمد سلمان ابراهیم نیز مطالبی به همین مضمون نوشته است:

«به شدّت به ما طعنه زده و مطالبی را که نگفته ایم به ما نسبت داده و ما را به فساد و گمراهی منسوب کردند و ما را به خروج از اسلام متهم ساخته و اجازه بازگشت ندادند تا مستلزم قتل شود... در حالی که ما - بحمداللّه - جز بر جاده هدایت نبوده و نیستیم و نسبت ما به اسلام جز نسبت اصل به فرع نیست... شگفت آور است مگر اسلام چیزی جز شهادت به لا اله الّاالّله و این که محمّد رسول و پیامبر اوست، و تمسّک و اعتصام به اوامر و



---

۱- النهضه، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

نواهی او و قیام به حـدود پنجگانه یعنی نماز و روزه و حـج و زکات و جهاد است که بر ما واجب گردانیده است، آیا ایمان، به محمـد و قرآن عین اسـلام نیست. ما در کمال صداقت و اخلاص می گوییم هر علوی به چنین ایمانی مؤمن است و در پنهان و آشکار به آن اقرار می کند و از تمام آنچه دروغگویان و افترازنندگان بیان می کنند، مبرّا هستند...

و امّـا سـخن در این که قیام به مراسم اسـلامی، علویان را دچار نقص کرده است. قبل از همه خود علویان به این نقص پی برده انـد و نـاراحتی شدیـد اندیشـمندان آنهـا به خـاطر این نقص بسـیار بوده است. ولی مشـکلات اجتمـاعی که علویان را به سـبب مصیبتها و گرفتاریهای پیش آمده در گذشته، گرفتار ساخته بود، ناامیدی را در قلبهای آنها جای داد...»(۱).

این نوشـتجات که پیشـگامان نهضت عامل بروز و ظهور آنها بودند، سـر و صدای زیادی را در محافل عمومی و خصوصی نزد شیعیان نجف و کربلا برانگیخت. این نکته ای است که در نامه سـید تقی مصـعبی از کربلا، به دکتر وجیه محی الـدین صاحب مجله النّهضه که این مقاله ها را منتشر می ساخت، بیان شده است. متن این نامه چنین است:

«من و برادران شـیعه ام گمـان می کردیم که علویان طایفه غیر مسـلمانی هسـتند که به الوهیّت مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه الصـلاه و السّـلام اعتقاد دارند و او را می پرستند یا مانند کسانی هستند که ما آنها را علی اللّهی می نامیم تا این که چند شماره از مجله جذّاب النّهضه به دست ما رسید. چه قدر تعجّب من زیاد شد و چه قدر خوشحال و مسرور شدم وقتی که حقیقت برای من روشن شد و دانستم که علویان همان شیعیان



---

۱- النهضه، شماره ۹، آب ۱۹۳۸.

امامی اثنا عشری همانند ما هستند که در تمسّک به علی و آل او شدید هستند بر طریقه آنها حرکت کرده و در فقه و امور دینشان به امام جعفر بن محمّد صادق علیه السلام رجوع می کنند. آیا پس از این آگاهی، عجیب نیست که نسبت به حقیقت حال برادران علویان جاهل باشیم؟ و نیز عجیب تر، آن گمانهای ما بود و این که در باره آنها به چیزی معتقد بودیم که دشمنانشان، آنها را بدان متّهم می کردند امّا این گناه به دو امر برمی گردد.

نخست: علویان عقایدشان را پنهان می داشتند و این در اثر ستمها و ظلمهایی بود که در طی اعصار گذشته، دیده بودند. دوم: عدم وجود تألیفات و نشریات و کتابهایی که مانند این وضعیت را بهبود بخشند و واسطه برای ایجاد ارتباط میان مناطق مختلف باشند، اکنون – بحمدالله – بلاد علویان جوانانی با فرهنگ و کاردان پدید آورده و از آن انزوا درآمده و به آنچه لازم و واجب است آگاه است. این سخنانی است که من از شهر کربلا برای برادران علوی خویش در جبال و سواحل می فرستم و من امید راسخ دارم به این که این نهضت درخشان به زودی به شناساندن و نزدیک کردن و اتصال میان ما و جوانان عزیز و بزرگوار علوی قیام خواهد کرد»(۱).

همچنین از ثمرات این نهضت دینی: فتواهایی بود که عدّه ای از مشایخ علویان صادر کردند که در آن تمسّک آنها به مذهب اهل بیت علیهم السلام آشکار می شد؛ در یکی از فتواها چنین آمده بود:(۲)

«مذهب ما، در اسلام همان مذهب امام جعفر صادق و ائمّه طیّبین طاهرین علیهم السّلام است که در این باره بدان راهی که خاتم پیامبران و



---

۱- النهضه، شماره ۹ آب ۱۹۳۸.

۲- الشریف عبدالله آل علوی حسنی، تحت رایه لا اله الّاالله، مطبعه الارشاد، لاذقیه، ۱۹۳۸.

سید ما محمّد بن عبداللّه(ص) رسول خدا ما را بدان امر کرده ایم، آن جا که فرموده است: من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گذارم مادامی که بدآنهاتمسّک جویید هرگز بعد از من گمراه نشوید. یکی از آن دو اجرش بیشتر از دیگری است یعنی کتاب خدا ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین و [دیگری] عترت من اهل بیتم، این دو از هم هرگز جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند، مراقب باشید که چگونه با آن دو عمل می کنید. این عقیده ماست، ما علویان اهل توحید هستیم و در این شهادت برای کسانی که تعقّل می کنند کفایت است» ۹ جمادی الاخره ۱۳۵۷.

و در فتوای دیگری آمده است: «علویان مسلمان همگی در دنیا و آخرت اعلام می کنند که آنها شهادت می دهند که خدایی جزاللّه نیست و محمّد بنده و رسول اوست، شهادتی مسلّم و درست، پس هر کس از ایشان که به این دو شهادت و وحدانیّت ایمان بیاورد از آنهاست و هر کس که آنها را انکار کند از آنها دور و به آنها کافر است و هر کس از مسلمانان علوی که مذهب امام جعفر صادق علیه السّلام را وسیله ای برای دوری از دین حنیف اسلامی بگیرد او را به واسطه این ادّعایش انکارکننده حق و ردکننده صدق و عمل کننده به باطل بر باطل و برای باطل به شمار می آوریم».

مافیتا، ۳ آب ۱۹۳۸ م

ولی علی رغم همه اینها، این اقدامات مهم دارای تأثیر زیادی در جامعه نبود به واسطه علّتها که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- حالت جهالت وخیمی که ریشه دوانیده بود.

۲- فعالیّتهای مسیونری که در مدارس تحت اشراف مبلّغان دینی بیگانه

انجام می پـذیرفت. تبلیغات مسـیحیّت عکس العملهایی قوی در میان بزرگان علویان داشت. این نکته را اظهار نامه ای که عـدّه ای از اندیشمندان علویان در تاریخ ۲۷ تموز ۱۹۳۶ به وزارت خارجه فرانسه فرستادند، متذکّر شده است:

«علویان شیعه و مسلمان هستند و در طول تاریخشان، امتناع خویش را از پـذیرش هر دعوتی که قصد آن تحریف عقیده آنها بود، ثابت کرده اند و عقیده اسلامی شیعی را حفظ می کنند.

آقای وزیر، گویا تصادفا، تبلیغ پـدران یسوعی به جبال ما کشـیده شده و از سال ۱۹۳۰ این تبلیغات رواج و گسترش پیـدا کرده است. خوب است جناب عالی اطّلاع داشته باشید که بسیاری از مأموران اداری فرانسوی در کمال خرسندی کارهای پـدران یسوعی را تماشا می کننـد و مـا از سال ۱۹۳۰ به مناسـبتهای متعـدّدی توجّه مقامات بالای پاریس و بیروت را به این حوادث تبلیغی جلب کردیم، حوادثی که اگر انگیزه آنهـا ایمـان و یقین باشـد معـذور هستند. الاّـ این که مسأله مفتضحی که در این حوادث وجود دارد، و موجب تنفّر ما و علّت احتجاج ما نیز همین است، مسأله بهره کشی و سوء استفاده از فقر و نیاز مردم فقیر و خریدن وجدانهای ضعیف آنها، همچون خرید یک کالاست تا از این دین به دین دیگری درآیند».

۳- مبارزه مشایـخ با اقـدامات اصـلاحی، که در آن خطری برای مراکز و مصالـح و نفوذ خویش احساس می کردنـد انتظار می رفت که این اقدامات اصـلاحی اولیّه با واکنشهای شدیدی روبرو شود، به ویژه که نفوس مردم هنوز آمادگی نداشت که فوری و یکبـاره از جهـالت بازمانـده چهـار قرن پیش، خـالی شود. و این امری بود که منجر به برافروخته شـدن درگیری سـختی میان جوانان روشنفکر از یک سو و مشایخ جلیل القدری می شد که

از هر گونه تحوّل و اصلاح دوری می کردند، زیرا این امور به نفوذ و مصالح آنها و فواید مادّی که در پشت پرده برای آنها نهفته بود، صدمه می زد. اوّلین کسی که به این درگیریها اشاره کرده است عبدالرّحمن الخیر است که گفته:

«نوعی حرکت خصمانه میان متجدّدین - که منظور ما دانش آموزان آگاه دبیرستانها و مدارس عالی و برخی از دانشجویان و مشایخ علویان است - و میان محافظه کاران یعنی اکثریّت مشایخی که پیرو نظریه تقلید بودند، و برخی از جوانان دانشجو و استادان علوی یعنی نخستین مردان نهضت بیداری، برپا شده بود. محافظه کاران اموری را بر متجدّدین ایراد می گرفتند که ما آنها را به حسب اهمیّت به ترتیب زیر مرتّب کرده ایم:

۱- مقدّم داشتن آموزش علوم روز بر آموزش علوم دینی و پرداختن برخی از آنها که فرزندان مشایخ هستند، به ادبیّات و سیاست به جای تخصّص در تعبّد و آموختن آداب دینی.

۲- انتقاد از برخی بزرگان دین و کوشش برای از بین بردن برخی عادات مرسوم.

۳- خارج شدن بعضی از آنها از حدود اخلاقی و ارتکاب آنها به مکروهات عرفی.

۴- سرودن اشعار احساسی و عاطفی به جای اشعار دینی.

۵- تقلید از مُدها و عادت بیگانگان.

و متجدّدین نیز این امور را بر محافظه کاران عیب می گرفتند:

۱- عقب ماندن آنها از فراگیری علوم و اکتفابه فقه مذهبی و عدم دخالت در امور اجتماعی و سیاسی با اعتماد بر تقدیر الهی.

۲- واگذاری امور دینی به یکی از اعضای مشیخه، که به سبب عدم

آگاهی و کارآیی، این امور ترتیب و تنظیم خاصی نمی یافت.

۳- مبالغه در تقلید از هر امر مأثوری هر چند که خوبیهای آن کم و با شرایط زمان و مکان هماهنگ باشد.

۴- عجله کردن آنها در صدور حکم بر اساس ظواهر امر و ظاهر کلام و تعمیم دادن اتّهام، هنگامی که مطلبی از کسی ظاهر شود که به آن امور برمی گردد.

۵- تعمّد در گوشه گیری و ریاضت کشی به طوری که جلوه آنها را زشت و مستهجن می گرداند.

بعضی از شیوخ به شدّت به هیجان آمده و بسیاری از متجدّدین را به خروج از دین متّهم کردند و در مقابل همانند این افراط را برخی متجدّدین؛به خرج داده و آشکارا از عدم صلاحیّت عدّه ای از محافظه کاران سنّتی دم زدند و آنها را به سوء نیّت، و ارتزاق از دین و غرق شدن در امور مادی و عدم پارسایی - بر خلاف آنچه در ظاهر ادعا می کردند - متهم ساختند»(۱).

در حقیقت این درگیری در ماهیت خود، درگیری میان دو طیف مختلف و متناقض بود:

اول: طیفی که تمسّک آنها، به مذهب اهل بیت علیه السّلام آشکار بود.

دوم: طیف باطنی که ریشه دوانیده بود و در عمل به فرائض را کوتاهی می کردند.

درست است که عبدالرحمن الخیر این نکته را صریحا نگفته است و امّا نتیجه آن با تأمّل و دقّت نظر از سخن به دست می آید. و این



---

۱- النهضه، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

درگیری همواره به شدیدترین صورت تا به امروز میان این دو طیف وجود داشته است.

## دوم: جهت گیری ادبی

### اشاره

گر چه نهضت دینی در سال ۱۸۴۶ م و پس از آن آغاز شد، ولی نهضت ادبی نسبت به آن خیلی به تأخیر افتاد. در این جا عوامل متعدّدی وجود دارد که نقش اساسی و مهمی را در نهضت ادبی ایفا کردند و عبارتند از:

۱- گسترش آموزش.

۲- مجلّه عرفان که مدیر آن مرحوم احمد عارف الزّین بود.

۳- پیدایش کتابها و مجلّات ادبی در سواحل سوریه.

### ۱- گسترش آموزش

در دوران حکومت ترکان در جبال لاذقیه، مدرسه ای به مفهوم عام آن وجود نداشت و آموزش به شیوه قدیمی انجام می شد، شیوه ای که آموزش «زیر درختی» نامیده می شد. یعنی جایی که شیخ به آموزش قرائت قرآن و تجوید و مبادی صرف و نحو به کودکان می پرداخت. کتابهای درسی محدود به قرآن کریم، اُجرومیه و اَلغیه ابن مالک بود و هرگاه

شیخی از شیوخ آنها در یکی از روستاها به مرتبه معیّنی از علم می رسید طلّاب از دور و نزدیک به نزد او می شتافتند تا از او فرا گیرند و به دست او به شرافت علم برسند. زمانی که ضیاء بیک استانداری لاذقیه را به دست گرفت به احداث مدارسی در روستاهای بزرگ همّت گمارد، ولی اقدامات او با وفاتش در سال ۱۸۹۲ م پایان یافت.

زمانی که در سال ۱۹۲۰ م فرانسویان این نواحی را اشغال کردند،

توجّه زیادی به علم و آموزش نشان دادند و احداث مدارس ابتدایی و دبیرستان برای دختران و پسران را در تمام شهرستانهای نواحی ساحلی گسترش دادند. برخی از این مدارس تحت نظر مبلّغان دینی خارجی بود مانند مدارس:

- یسوعیان در حابا و برج صافیتا و جنینه رسلان.

- مدرسه روم کاتولیک، در صافیتا و مرمریتا.

- مدرسه مارونیها در البیاضه.

- مدرسه پروتستانها در الجمرا و بغجغاز و دیگر مدارس...

علی رغم این که هدف نهایی این مدارس خارجی تبلیغات دینی بود با این حال به عده ای از روشنفکران فرهنگی که به نحوی در نهضت ادبی در نواحی ساحلی سوریه، سهم داشتند، مدرک فارغ التحصیلی می داد.

## ۲- مجلّه عرفان

در گفتگویمان از نهضت ادبی که ناحیه ساحلی سوریه با آن آشنا شد. نمی توانیم نقش بزرگ و فعّالی را که مجلّه عرفان و مدیر آن مرحوم مغفور احمد عارف الزین به عهده داشتند، نادیده بگیریم، او - که خدایش رحمت کند - محبّت شدیدی به علویان داشت به طوری که به آنها عنوان برادران ما اطلاق می کرد و رابطه گرم و دوستانه ای با تعدادی از مشایخ و رجال آنها برقرار کرده بود و بارها از لاذقیه و سواحل سوریه و برخی روستاهای آن دیدن می کرد و به نزد مشایخ رفته و گفتگوها و مناقشاتی را با آنها بر پا می کرد، چنان که صدر مجلّه اش را به تحصیل کردگان و ادیبان آنها اختصاص داده بود.

عرفان نخستین مجلّه ای بود که مقالاتی را از برخی ادیبان منطقه

ساحلی و جبال لاذقیه منتشر کرد و از روی صفحات آن شهرت برخی از آنها در شرق و غرب پیچید از جمله کسانی که عرفان مقالات آنها را منتشر ساخت: شیخ علامه سلیمان احمد شیخ ابراهیم عبداللطیف، شیخ یوسف ابراهیم، بدوی الجبل، فتاه غسان، دختر علامه مرحوم شیخ سلیمان احمد و خواهر بدوی الجبل شاعر، یونس ابراهیم رمضان، هاجر احمد رمضان، عبدالرحمن ابراهیم، احمد محمد حیدر، احمد سعید و... بودند.

مبالغه نیست اگر بگوییم نقشی که مجلّه عرفان در نهضت ادبی پدید آمده در سواحل سوریه ایفا کرد اهمیّتش بر نقش مدارس و آموزشگاهها برتری داشت زیرا که این مجله مدرسه ای سیّار بود و از حیث اهمیّت، مجلّه «امالی»(۱) مرحوم دکتر عمر فروخ در مرتبه دوم پس از عرفان قرار داشت و فرصتی را پیش روی ادیبان علوی قرار می داد تا به فعالیت و اظهار وجود بپردازند از جمله کسانی که مجله امالی مقالاتی برای آنها چاپ می کرد: سلیمان احمد معروف، علی محمّد منصور، علی حسین خرموش، مجید خیربگ، محمود صالح، فتاه غسان، ابراهیم صالح معروف، علی محمد معروف، معلی احمد غنام، حامد حسن و دیگران بودند.



---

۱- الأمالی، مجله ای هفتگی که در موضوعات فرهنگی بحث می کرد که دکتر عمر فروخ، محمد علی حومانی، دکتر محمد خیر نویری و عارف ابوشقراء منتشر می کردند. این مجلّه در روز جمعه ۷ رجب ۱۳۵۷ و ۲ ایلول ۱۹۳۸ منتشر شد و در زمان خود از بهترین مجلات فرهنگی بود که نقش مهمی را در عرصه فرهنگ و ادب در اواخر قرن سیزدهم هجری ایفا کرد.

## ۳– پیدایش روزنامه ها و مجلّات در نواحی ساحلی سوریه

روزنامه ها و مجلّاتی که در لاذقیه و بعضی شهرهای ساحلی سوریه از چاپ در می آمد و بخصوص روزنامه ها و مجلّاتی را که روشنفکران علویان به چاپ می رسانیدند نقش فعّالی در نهضت ادبی پدید آمده در نواحی ساحلی سوریه داشت. مجله – العلوی – اوّلین نشریه ای بود که یک علوی در ساحل سوریه به چاپ رساند و نیز اوّلین مجله ای بود که ناحیه ساحل با آن آشنا شد. مجله العلوی به دو زبان عربی و فرانسوی در ۱۵ ایلول ۱۹۲۳ توسّط مدیر آن مصری زاده برهان الدین بک از چاپ درآمد. او از خاندانهای سرشناس علویان در استان اسکندرون بود و تحصیل کرده ای فرهنگی در مراتب عالی بود. او در اوایل دهه بیست به لاذقیه آمد و مجلّه مذکور را به اتفاق عبدالکریم الخیر ادیب که از مردان وطن پرست و اهل آموزش و ادب بود، به چاپ رسانید. این مجله «سیاسی ادبی اقتصادی» بود و دوبار در ماه به چاپ می رسید. تعداد صفحات آن ۲۴ صفحه بود که ۱۶ صفحه آن به زبان عربی بود که عبدالکریم الخیر آن را می نوشت و هشت صفحه به زبان فرانسوی بود که برهان الدین مصری می نوشت. ابواب آن عبارت بودند از: ادبیات، امور سیاسی، اخبار نیم ماه و سخن اول، این مجله عمر زیادی نکرد و شماره های چاپ شده آن از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد از این رو نقش آن در نهضت ادبی بسیار محدود بود.

الصدی العلوی – صوت الحق: نشریه صوت الحق، دنباله نشریّه الصدی العلوی بود که در ۱۱ آب ۱۹۳۸ به چاپ رسید. صاحبان نشریه عابد جمال الدین و عبداللطیف یونس بودند. مدیر مسؤول عابد جمال الدین و رئیس هیأت تحریریّه عبداللّطیف یونس بود. به مناسبت انتشار

اولین شماره آن، شیخ عبداللطیف مسعود قصیده زیر را سرود:

ایه صوت الحق امه

کان فی اسماعها شبه الصمم

اسمع الشعب اهازیج العلی

و اغانی المجد فی اشهی نغم

هات حدثه عن الماضی الذی

کان فیه ذا اباء و شمم

قل له: ضیّعت مجلاً تالدا

فاقرع السّن علیه من ندم

و اعمل الآن علی ارجاعه

و استنر بالعلم فی هذی الظلم

کم اناس ضیعوا مجدهُم

و اناس اوجدوه من عدم

سنه الکون و لکن هل لکم

ان تکونوا و سطأبین الأمم

قد عجزتم ان تکونوا ساده

اتکونون لمن سادوا خدم؟!

و عیتیم عن مساواه الوری

افترضون مساواه النعم

لیس غیر العلم یعلی شأنکم

فله حثوا المطايا و الهمم(۱)

فمبادی العلم کم شیدت لهامن مبان بینکم ذات قیم

هی من اولی المراقی للذیرام ان یرقی من العلم القمم

فعلیها نشؤکم فلیعتمدلیغذی العلم فیها من امم

ص:۱۶۷

---

۱- «ای صوت الحق صدای حق را به گوش مردمانی برسان که گویا در گوشهایشان ناشنوایی هست»«ترانه های تعالی و آوازهای مجد و بزرگواری را با دلکش ترین نعمه ها بر این قوم بخوان»«بیا و از گذشته آنها سخن بگو که سراسر تکبّر و فخرفروشی بود»«به او بگوید که ثروت مجد و کرامت را نابود کردی و اینک دندان ندامت بر هم بفشار»«پس اکنون برای بازگرداندن آن کرامت بکوش و با چراغ علم این تاریکی جهل را روشن ساز»«مردمانی که کرامتشان را نابود ساختند و کسانی که آن را از عدم باز یافتند کم نبودند»«این سنّت هستی است و لیکن آیا شما می توانید امّت میانه ای میان امّتها باشید»«شما از این که سرور و آقا باشید عاجز شده اید، آمّا آیا نمی توانید خدمتگذار بزرگان باشید؟»«از برقراری مساوات میان مردمان در مانده اید، آیا به برابری حیوانات رضایت می دهید؟»«چیزی غیر از علم شان شما را بالا نمی برد، پس همت و تلاش خود را برانگیزید».

ثم امّوا غیرها ان شئتمان تکونوا بعد شعبا یحترم

لا تضیعوا فرصه ننشدهابمرارات شجون و ألم(۱)

این نشریه ابتدا در روز پنجشنبه هر هفته چاپ می شد. نشریه به هنگام انتشار با انتقادات برخی روبه رو شد، از این رو می بینیم که نشریه ردّیه سختی بر آنها نوشت که در آن آمده است: «هر روز دوستان یا دوست نمایانی با ما برخورد می کنند که خروار خروار نقد و انتقاد برای ما می کشند و طوفان نصیحتهایشان را بر ما می رانند. اینان در هر حال یا جاهل هستند یا ستمکار و یا منفعت طلبانی که درآمدشان آنها را ارضا نمی کند، آنها چه می گویند؟ و به چه چیزی ما را متهم می کنند؟ آنها ما را متهم می کنند که مبدأ این نشریه منحرف و سیاست آن نادرست است. یک بار بصورت نشریه ای حکومتی چاپ می شود و بار دیگر معارض با حکومت و با رسوم بی طرفانه! ای کاش که این نشریه مسیر واحدی را در پیش می گرفت - ولی وای بر آنها، آنها در چه موضعی از حقیقت ایستاده اند که این نشریه صدا و ندای آن حقیقت نگردیده و در چه موضعی از انصاف و استقامتی هستند که در جان نویسندگان این نشریه پدید نیامده است - گویا آنها نمی دانند که این اضطراب و پیچیدگی در نتیجه انحراف و ریاکاری صاحبان آن است و نتیجه این است، که یک بار مردم از حقیقت دور و بار دیگر از آن پیروی می کنند و نتیجه اوضاع و



---

۱- «مبادی علم تا چه حد در میان اعتقادات استوار شما محکم شده است» «صوت الحق برترین نردبانها برای کسانی است که می خواهند به قله های علم بالا بروند» «رشد و تعالی شما بر آن است پس به آن اعتماد کنید تا که هر کس بدان روی آورد از علم آن بهره مند شود» «سپس اگر خواستید به غیر آن روی آورید تا که قومی محترم و سربلند باشید» «فرصتی را که با سختیهای جانفرسا و زحمات فراهم کرده ایم از بین نبرید».

احوال سیاسی است و با کمال تأسّف باید اعتراف کنیم که دارای انحرافات بسیاری است و شخص را در پیمودن راه استوار، حیران می سازد.

قصد ما در این جا این است که با صراحت تمام، بار دیگر خط مشی خود را مشخّص کنیم تا هر شکی را از قلبهای مخلص خود بزداییم که دیگر شبهه ای درباره طریقه ما و قوام آن در دلهای آنها راه نیابد و بدین وسیله حسودان طعنه زننده را دور سازیم و می گوییم ما طرفداران حکومت هستیم در نهایت حدّ آن، هرگاه که مسأله ای عمومی و تلاشی در راه اعتلای نام آن و رسیدن به حقوق سیاسی و اقتصادی کامل و بدون نقص آن پیش آید. و در یک کلمه مختصر می گوییم ما از دولت در سیاست خارجی و پیکار با بیگانگان پشتیبانی می کنیم و در غیر از این، ما آزاد هستیم به معنای تام آزادگی که مقید به هیچ کس نیستیم و البته مردم را فریب نمی دهیم. پس هرگاه دولت کار پسندیده ای انجام دهد از او ستایش و تقدیر می کنیم تا در ترغیب به امور پسندیده کوتاهی نکرده باشیم و هرگاه مطالب حقی را برای جامعه پدید نیاورد، بدون ترس و واهمه بدان فریاد می زنیم و اگر احیانا در یکی از این امور عقب ماندیم فقط به جهت ظاهر امر است و گر نه خود می دانیم که انگیزه های اساسی این امور بد و ناپسند هستند و سخن حقی هستند که قصد باطل از آن می شود، زیرا متأسّفانه مردمان ساده لوح ما گرفتار خواهشهای متعدّدی می شوند که لباس حقیقت پوشیده ولی در باطن سمّی کشنده است.

ما در مصالح این مردم، نخستین غیور مردان هستیم و از کسی در این امر درس نمی گیریم و ما اوّلین دوستداران این نهضت وطن پرستی می باشیم و امیدوار به موفقیّت آن هستیم و از کسی در باره کیفیّت یاری آن و فانی شدن در راه آن، هرگز درس نمی خواهیم و اگر کسی گمان می کند

ص:۱۶۹

که می توانـد خودش را در مقـام معلّم قرار دهـد، پس برادران صـادق مـا را به نشـریه خودشـان که جز راه حق را نمی پیمـاید مطمئن سازند و امّا برای دیگران از جانب ما، همین شعر متّنبی - رحمه اللّه علیه - بسنده است که می گوید:

«سوی و جع الحساد داءِ فانّه اذا حل فی قلب فلیس یحول»(۱).

نشـریه هر هفته روز پنجشـنبه چاپ می شـد و تقریبا مـدت پنـج ماه به طور هفتگی چاپ می شـد، سـپس در شـماره ۱۷ که در تاریخ ۱۵ کـانون اول ۱۹۳۸ چـاپ شـد، اعلام کرد که از ابتـدای سال جدیـد - یعنی ۱۹۳۹ - هفته ای دو بـار چـاپ می شود. نشـریه به طور گسترده ای در سوریه و خارج از آن، به خصوص در مهجر جنوبی که مشترکین بسـیاری داشت، توزیع می شد. نشریه صوت الحق بیش از دو سال ادامه یافت سپس متوقف شد که توقف آن خسارتی جبران ناپذیر بود.

پس از نشـریه العلوی و الصـدی العلوی و صوت الحق مجله ماهیانه تاریخی ادبی المرشد العربی توسط مرحوم سـید عبداللّه آل علوی الحسـنی انتشار یافت که شعار آن این بود: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جاد لهم بالتی هی احسن». که از حیث مضمون یعنی:

«روی آوردن به بحث و منـاظره به گونه ای که حقیقت دین را آشـکار سازد و پنـدارهای باطل را از بین ببرد و دعاوی بـدعت گذاران را مفتضح سازد به گونه ای مفصّل که سزاوار آن است که در آن نفسها پاکیزه شوند و عقلها فرهیخته گردند و اندیشه ها تغذیه شوند به گونه ای که به کنکاش در



---

۱- برای اطلاع بیشتر از نشریات ناحیه ساحلی سوریه مراجعه کنید به کتاب مؤلّف: الصحافه فی الساحل السوری.

مسائل اخلاقی، عادات، آداب، تاریخ، تراجم، علوم نظری و مسائل اجتماعی بپردازند».

مجله المرشد العربی در تاریخ ۱۰ نیسان ۱۹۲۹ م اول ذی قعده ۱۳۴۷ انتشار یافت و این سومین مجله فرهنگی ارزشمندی بود که بعد از مجلات النّور (۱۹۲۵) و التّجدد (۱۹۲۷) در سواحل سوریه انتشار یافت و سومین مجله اسلامی بود که پس از مجلّات الوحی (حماه ۱۹۲۵) و البعث (دمشق ۱۹۲۷) در سوریه به چاپ رسید. ابواب مجلّه در نهایت پر باری و تنوّع بود که عبارت بودند از:

بخش دینی (دینیّ_ات). بخش اجتماعی (اجتماعیّ_ات). بخش زنان (نسائیات). بخش حقوقی (حقوقیات). بخش اقتصادی (اقتصادیات). بخش تاریخی (تاریخیات). بخش اخلاقی (اخلاقیات). بخش ادبی (ادبیات). در جهان مطبوعات یا (المطبوعات الحدیثه).

نویسندگان مجلّه، از بهترین دانشمندان، نویسندگان و اندیشمندان برجسته اسلامی و عربی در آن زمان بودند، مانند علامه شیخ عبدالمجید مغربی، علامه شیخ عبداللّه دهلوی، شیخ عبدالکریم دجیلی، حافظ ابراهیم، شیخ عبدالصاحب دجیلی، شیخ عبدالحمید سائح و شیخ عبدالمولی طریحی، شیخ عبدالمهدی اعرجی، شیخ محسن مظفّر، شیخ عبدالقدوس انصاری، شیخ محمدرضا مظفّری، عبدالرزاق حسنی، عبدالمجید رافعی، عمر نجا و عدّه ای دیگر.

مجلّه المرشد العربی از توزیعی گسترده برخوردار بود که از حدود استان لاذقیه و نواحی سوریه نیز فراتر می رفت و در سرزمینهای عربی و اسلامی پخش می شد و هیچ مجلّه دیگر سوریه چنین پخش گسترده ای را به خود ندیده بود، لیکن علی رغم این توزیع گسترده، انتشار مجلّه بعد از

دو سال از آغاز آن به واسطه مشکلات مالی که با آن روبه رو شده بود متوقّف شد(۱).

پس از گذشت بیش از یک سال از ظهور مجلّه المرشد العربی، مجله [الأمانی] - توسط ابراهیم عثمان در ابتدای ماه تشرین اوّل سال ۱۹۳۰ م انتشار یافت که شعارش این بود: «کردار تو آینه توست، پس هرگاه که خواستی بدانی تو کیستی، به کردارت نگاه کن».

مجله امانی خودش را به خواننده عرضه می کند و با سخنان زیر خط مشی خود را معیّن می نماید: «برای بدست آوردن مادیات و لمس جانها خلق نشده است و خط مشی آن این است که به مقام و منصبی نزدیک نشود و به هنگام مرگ مقامات و صاحبان قدرت، اظهار سرور نکند، همان طور که خلق نشده است تا وسیله ای برای ویران کردن و کوبیدن باشد و به یاری خدای تعالی به انتشار ادامه خواهد داد تا زمانی که تلاشهای دلگرم کننده ای وجود داشته باشد تا در اجرای طرح آن با انگیزه نشر فرهنگ و ادب و نه به انگیزه خودنمایی و یا به چاه انداختن نابینا، با من همفکری کنند و بزودی در صفحاتش فریادهای پرشور جوانان را برای درهم کوبیدن زنجیرها و مبارزه با جمود و نیز دانش مشایخ اندیشمند و راهنما را در محیطی به دور از سیاست و اسلوبهای آن، خواهد آورد».

در صفحات الأمانی نام نوابغی از مردان برجسته علم و ادب در ناحیه ساحلی و دیگر ادیبان وطن عربی می درخشد همانند: علامه شیخ سلیمان احمد، ادوار مرقص، بدوی الجبل، فتاة غسان، محمد رشاد رویحه، ندیم



---

۱- برای اطلاع بیشتر درباره مجله المرشد العربی به مقاله ما «المرشد العربی مجله اسلامیه مجهوله» مراجعه کنید، مجله الثقافه الإسلامیه، دمشق، شماره ۳۴، تاریخ ۲ کانون اوّل ۱۹۹۰.

محمّد، منح هارون، محمّد حمدان الخیر، عبداللّطیف ابراهیم، یوسف ابراهیم، حکمت شریف، رئیف خوری، امین نخله، خلیل سُیبوب، ایلیا ابو ماضی، محمد کامل شعیب العاملی و دیگران.

مهمترین مطالبی که الأمانی در صفحاتش به چاپ می رسانید مآخذ و استدراکاتی بود که علامه شیخ سلیمان احمد بر شرحهای دیوان البحتری و ابو تمام می نوشت که در میان نوشته های عربها نظیر آن شناخته نشده بود.

همچنین تحقیقات عمیق و مختصر او در باره رساله الغفران مَعَرّی به چاپ می رسید. الأمانی قریب به دو سال دوام یافت و سپس به واسطه ناتوانی مادی متوقف شد، زیرا چاپ یک شماره ده لیره طلا هزینه داشت و این مبلغ بسیار زیادی در آن زمان بود. با توقّف الأمانی ساحل سوریه مجلّه ادبی درخشانی را از دست داد که واسطه پیوند نشریّات و مجلّات در ساحل بود و پیوسته ادیبان متقدّم منطقه ساحل از آن با هزار خوبی یاد کرده و از آن ستایش گرمی به جا می آورند.

- شش سال پس از توقف انتشار الأمانی و به طور دقیق در تشرین دوم سال ۱۹۳۷ م، مرحوم دکتر وجیه محیی الدین در طرطوس مجلّه النّهضه را

منتشر ساخت که مجلّه ای بود ماهنامه و در موضوعات ادبی و اجتماعی بحث می کرد و کوشش کرد تا جای خالی را که الأمانی با انزوای خودش باقی گذاشته بود، پر کند. ابتدای انتشار النهضه آن طور که افتتاحیه شماره اوّل بیان کرده است: «مبارزه با ارتجاع و دور افکندن نژادپرستی کینه توزانه، و حرکت در پس بزرگواری و بزرگ منشی با انسجام و اخلاص و گسترش روح نوعدوستی و برادری میان فرزندان مختلف این ملّت. و این نشریه همانند منبری است که بر آن با هر کسی که خداوند بهره

ص:۱۷۳

فراوانی از ذوق پسندیده ادبی و فرهنگ عالی و جان نثاری در راه آن مثل اَعلی، به او داده، مسابقه می دهد».

بر صفحات مجلّه نام های بسیاری دیده می شد، چه از کسانی که معروف بوده و حضور ادبی ممتازی داشتند و چه از کسانی که برای اوّلین بار در عرصه ادب قدم گذاشته بودند و اوّلین گامهایشان را در صفحات این مجلّه برداشتند عدّه ای از ادیبانی که مقالات آنها به چاپ می رسید عبارت بودند از:

حامد حسن، محمود رمضان، دکتر وجیه محیی الدّین، عبود احمد، کامل عبدالکریم الحاج، محمّد عبدالرّحیم، احمد علی حسن، ندیم محمد، علی محمود منصور، محمّد علی اسبر، معلّی غنام، محمّد یاسین، محمّد حمران الخیر محمّد حمدان الریاحی، محمود سلیمان الخطیب، علی حمدان عمران، ابراهیم جمال الدّین، عبدالرحمن الخیر، محمود صالح، محمّد احمد محمّد، محمّد فاضل، کامل صالح معروف، توفیق عیسی سعود، عبداللطیف ابراهیم، یوسف احمد علی، حمید برهوم عبداللطیف سعود... انتشار مجلّه النهضت یک سال تمام ادامه یافت. سپس صاحب آن، به رحمت الهی رفت و محیی الدین محیی الدین با مشارکت زاهی عرنوق وکیل به ادامه انتشار آن تلاش کردند لیکن تلاش آنها ناموفّق ماند و در سال دوم به جز دو شماره از مجلّه چیزی منتشر نشد(۱).(۲).



---

۱- شیخ سلیمان احمد، علامه لاذقیه و سواحل سوریه و شیخ اندیشمند آن است؛ کلام او در زبان شناسی حجّت بود. در سال ۱۹۲۲ به عضویت مجمع علمی عربی در دمشق درآمد. آثار مهمی زبان شناسی از خود باقی گذاشته که در مجلات عرفان، الأمانی و المواهب آرژانتین و... چاپ شده و ثروت فکری و فرهنگی محسوب می شود. او پدر شاعر بزرگ بدوی الجبل (محمّد سلیمان احمد) است.

۲- شیخ عبداللّطیف سعود شاعر خوش ذوق و پیش قدم که در هجویّات شهرت یافته. اشعار او جمع آوری نشده است و در نشریات و مجلات نواحی ساحل سوریه پراکنده باقی مانده است.

از کارهای خوبی که مجلّه النّهضه بدان اقدام کرد انتشار شماره ای ممتاز و مخصوص در باره علویان در شماره هشتم، تموز ۱۹۳۸ بود که همانند سند تاریخی کم نظیری محسوب می شود و شامل تمام آن چیزهایی بود که دانستن آنها در باره گذشته و حال علویان لازم بود موضع گیریهای این شماره در پرده برداشتن از حقایق تاریخی که بر بسیاری از مردم پوشیده بود سهیم بود، همان طور که در تغییرات نظرات رایج در باره علویان سهیم بود.

نهضت ادبی در سواحل سوریه بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۹ به نهایت اوج خود رسید و مهمترین نتیجه ای را که در پی داشت مشارکت زنان با بهره ای فراوان بود. این مشارکت ثمره کوششهای پیشگامان اوّلیه این نهضت تلقی می شود که اصرار شدیدی بر لزوم آموزش زنان و خارج شدن آنها از درون پیله ای داشتند که اوضاع اجتماعی در طی قرنهای متمادی آنها را در آن نهاده بود.

فتاه غسان دختر علامه شیخ سلیمان احمد در طلیعه ادبیات سواحل و جبل ظاهر شد. او در کنار «مریانامراش» و «ماری عجمی» از پیشگامان ادبیّات زنان در سوریه محسوب می شوند، اشعار او به کثرت و فصاحت و متانت سبک و درخشش دیباچه ممتازاند. قصیده های او در مجلّات عرفان، النّور، منیرفا، الأمانی و دیگر نشریّات و مجلّات وطن عربی چاپ

می شد.

از زنان ادیب ناحیه ساحل و جبال لاذقیه که در بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۹ م بروز و ظهور داشتند: هاجر احمد رمضان، خدیجه حامد، حلیمه ملحم، ماریه عمران و... بودند. و چیزی که جای تعجّب دارد این است که در آن زمان که ما شرح حال ادیبان نخبه زن در جبل لاذقیه را می خوانیم، هیچ زن ادیبی در شهرهای ساحلی سوریه، در لاذقیه، جبله با نیاس و طرطوس نمی یابیم. با این که بیشترین مراکز آموزشی در شهرها بود و این پدیده ای است که نیاز به دقّت نظر دارد.

آنچه لازم به ذکر است این که، شعر فراوان ترین محصول در خرمنگاه نهضت ادبی بود که شعر دینی بخش بزرگی از آن را تشکیل می داد. شعر دینی والاترین انواع شعر است زیرا که آینه جان است و نمایانگر حقیقت و باطن گوینده اش می باشد و در آن مجالی برای ریا و تردید و نفاق نیست، لیکن مسأله اسف بار این است که عمده این اشعار همواره به صورت خطی مانده است و آنچه به چاپ رسیده به جز مقداری اندک و ناچیز قابل ارائه نیست.

این اشعار با تمام اجمالش پیرامون موضوعات زیر می باشند.

۱- موالات اهل بیت علیهم السّلام و عمل کردن به سنّتهای پاک ایشان.

۲- مدح رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و اهل بیت أطهار علیهم السّلام.

۳- ترغیب بر یاد خدا، تقوی، عمل صالح، مکارم اخلاق.

۴- کوشش برای تقلید از فلاسفه مسلمان در گفتگوی پیرامون نفس در قالب شعر.

۵- زهد، حکمت، پند و اندرز.

۶- توسّلات دینی و تضرّع به درگاه خدا.

ص:۱۷۶

۷- گفتگو در باره تقیّه.

این از حیث موضوع اشعار بود، امّیا لحاظ سبک، این اشعار به متانت دیباچه، زیبایی عبارات، فراوانی الفاظ و معانی آنها و احساسات گرم و صادقانه ای که آمیخته با نفحات گیرای صوفیان علوی است، ممتاز می باشد.

شکوه زیبایی این اشعار مرا ناگزیر کرد تا اندکی در کنار آنها توقّف کنیم:

ایمان و اسلام: از آن جایی که بیشتر شاعران جبال لاذقیه از مشایخ بودند و علوم اولیه را با قرآن و حفظ و تجوید آن آغاز می کردند، طبیعی بود که ذکر و یادآوری ایمان، در شعر آنها جایگاه والایی بیابد. شیخ سلیمان احمد (۱۸۹۶-۱۹۴۲) چنین سروده است:

یا ساکنی النجف الشریف علیکم

من ذی الجلال تحیه و سلام

حبّی لکم فی اللّه یذکی غرسه

بفوأدی الإیمان و الإسلام(۱)

(۱۸۸۱-۱۹۵۴)

نشان درستی ایمان، ردّ بر اهل الحاد است که وجود خدای سبحان را انکار می کنند شیخ عبداللطیف سعودی در ردّ بر چنین اشخاصی، اشعاری سروده است:

ایهالقائلون بالإلحاد

لا هتدیتم الی سبیل الرشاد

من تری علم الخلائق ام م

ن قد اناط الأرواح بالأجساد

ما هی الروح کیف تحیی مواتأ

هو طبعأ بدونها کالجماد

۱- «ای مردمان نجف اشرف از خداوند ذوالجلال سلام و درود بر شما باد»«ایمان و اسلام، نهال محبت شما را، که در راه قرب الهی است، در دل من کاشته است».

جمعت فیه بین الماء و نار

ارته الاشیاء ضمن الرقاد

من تری علم الطبیعه حتی

الّفت بین هذه الأضداد(۱)

موالات اهل بیت علیهم السّلام: علویان شیعیان امامی هستند و شیعیان به واسطه تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دیگران متمایز می شوند آنان در این امر به حدیث موالاه: «اللّهم والِ مَنْ والاه و اَیِّد مَن اَیَّدَه» استناد می کنند. از این رو گفتگوی از ولایت و اعتصام به اهل بیت علیهم السلام جایگاه والایی در پهنه اشعار دینی شاعران جبال لاذقیه یافته بود..

شیخ ابراهیم عبداللطیف (۱۸۷۸-۱۹۱۵) در یکی از قصیده هایش چنین می سراید:

کم شجی أسال بین الطلول

حرّ دمع لبینهم مطلول

.......................................

.......................................

لهف نفسی متی افوز بقرب

یشتفی فیه داء قلب علیل

لیس الاّ ولایتی و اعتصامی

لسفین النّجاه آل الرسول(۲)

ص:۱۷۸

---

۱- «ای قائلین به الحاد به راه راست هدایت یابید»«چه کسی علم مخلوقات را دیده است و یا چه کسی ارواح را وابسته به اجساد دانسته است؟»«روح چیست و مردگان چگونه زنده می شوند؟ این بدن بدون روح مانند جمادات است»«در این بدن میان آب و آتش جمع شده است و روح به هنگام خواب همه چیز را به او نشان می دهد»«چه کسی علزم طبیعت را می داند تا میان این عناصر متضاد الفت ایجاد کند؟».

۲- «بسیارند افراد پریشان احوالی که اشک گرم را همانند بارانی نرم بر چهره جاری می سازند»«جانم در حسرت این است که

چه وقت به قرب و وصالی فایز خواهم شـد که در آن بیماری قلب علیلم بهبود یابـد»«این امر نیست مگر با ولایت و اعتصام من به کشتی نجات اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام».

و شیخ سلیمان احمد چنین سروده است:

فکرت فیما یریح القلب من وصب

و ینقذ القلب من هم و من حزن

فما وجدت فتی یصفوالزمان له

و لا اخا منحه یخلو من المحن

و لم اجد راحه للنّفس کامله

ضمن الشرایع و الأسفار و السنن

الا التّقیه و التسلیم یعضده

صدق الولاء یقینا فی ابی الحسن(۱)

شیخ محمّد یاسین (۱۹۰۳–۱۹۷۶) چنین سروده است(۲):

من اتّخذ الحطام الدهر کسبا

فان و لا امیر النحل کسبی

عقدت علی محبته ضمیری

و اخلصت الولاء له و حسبی(۳)

ص:۱۷۹

---

۱- «در اندیشه چیزی بودم که قلب بیمار و ناتوان را طراوتی بخشد و آن را از غم و اندوه برهاند»«جوانمردی را نیافتم که روزگار برایش خوش و شادمان باشد و برادری را نیافتم که از سختی و محنت خالی باشد»«و هیچ گاه در طی شرایع و سفرها و سنتها، را حتی کاملی برای جان نیافتم»«به جز تقلید و تسلیمی که ولایت راستین و یقینی به ابوالحسن علی علیه السّلام آن را پشتیبانی کند».

۲- محمّد یاسین از پیشگامان نهضت ادبی در ساحل شام بود. او به جمع آوری آثار خود اهمیّت نداده و همچنان به صورت پراکنده و خطّی در نشریات و مجلات باقی است.

۳- «هر کس که متاع دنیا را سرمایه خود ساخته است، ولی من ولایت امیرالمؤمنین را سرمایه خویش قرار دادم»«اندیشه خویش

را بر محبّت او گره زدم و ولایت او را در دلم خالص گرداندم و همین مرا بس است».

و شیخ محمّد حمران الخیر (۱۹۰۰-۱۹۷۸)(۱) این ابیات را سروده است:

اتحسب اننی یا دهر آسی

علی فقد الطعام أو الشراب

کفانی من نعیم العیش أنی

اوالی المصطفی و ابا تراب

و کل مرفه بمتاع دنیا

فذلک لم یرد غیر السراب(۲)

و ابیات زیر نیز از اوست:

لا تدعونی للوفاق علی الهدی

بینی و بینک فی الولاء فراسخ

نسخ الکتاب القبله الاولی فهل

للحب فی القربی کتاب ناسخ(۳)

هیهات یدنو الزیغ منی بعد ماهو فیّ من سر الولایه راسخ

و تقول انت اخی و یغرق فی الاذیبدمی و لحمی منک ناب فاسخ

ص:۱۸۰

---

۱- محمّـد حمران الخیر از خانـدانی بود که در علم و ادب معروف بودند. مدّتی کوتاه مأمور دادسـرای مذهبی بانیاس در سال ۱۹۲۸ بود قصـیده هـای زیبایی در مـدح اهل بیت علیهم السـلام دارد که به سـبک لزومیات معرّی در ۱۵۰۰ بیت سروده است. اشعارش به متانت و قوت سبک و کثرت ممتاز هستند.

۲- «گمـان می کنی کـه مـن بر فقـدان آب و غـذا انـدوهناکم»«بـدان کـه از نعمتهـای زنـدگی همین مرا بس است که ولایـت مصـطفیص و ابـو تراب را در دلم دارم»«و هر کس که به متـاع دنیـا آسایشـی برای خود فراهم کرد این امور فقـط سـرابی پیش روی او پدید می آورند».

۳- «مرا به وفاق و هماهنگی در هدایت فرا نخوانید که میان من و شـما در ولایت فرسـخها فاصله است»«کتاب خدا قبله نخستین

مسلمانان را نسخ کرد، امّا آیا کتابی هست که محبّت در خویشان را نسخ کند».

و لقد علمت بانه سبحانهمستدرج للمعتدین و ماسخ(۱)

دوستی پیامبر و آل او علیه السلام: دوستی نبی اکرم(ص) و خانـدانش علیه السـلام در جـان شـاعران منطقه ساحلی شام ریشـه دوانیـده است قصـیده های بسیاری که در این باره سـروده انـد از این امر پرده برمی دارد. شـیخ محمد یاسـین اشـعاری در این خصوص دارد از جمله ابیات زیر است:

مالي سوی حبّ النبی و آله

حرز غدا نار الجحیم یقینی

یا رب زدنی فی و لا هم رغبه

و تمسکا و هوی و حسن یقین(۲)

و نیز چنین سروده است:

اذا قیل لی ما ذا تزوّدت للقا

اقول مبینا مقصدی و مرادی

تزوّدت حبّ الغر آل محمّد

و حسبی به زادا لیوم معادی(۳)

نشأت علیه مُذنشأت و انّنیعلیه اوالی من اری و اعادی

فیا ربّ ثّبتنی علیه و ابقهبلبیّ مادام المدی و فؤادی(۴)

ص:۱۸۱

---

۱- «بعیـد است که فتنه ای به من نزدیـک شـود بـا وجـود ولاـیت راسـخی که در وجـود من است» «تـو می گویی که برادر من هسـتی، حـال آن که دنـدانهای درنـده تـو در آزار، به خـون و گـوشت من غرق شـده انـد» «و تـو می دانی که خـدای سـبحان تجاوزکاران را به حال خود رها نکرده و آنان را مسخ می کند».

۲- «یقینا فردای قیامت به جز محبّت پیامبر و آل او امان و حرزی از آتش جهنم ندارم»«پروردگارا رغبت من در ولایت ایشان و تمسّک و شیفتگی و یقین من به آنان را زیاد گردان».

۳- «اگر به من گفته شود چه چیزی برای دیـدار خداونـد ذخیره کرده ای، آشـکارا مقصـد و مرام خویش را بیـان می کنم»«که محبّت آل محمّد را اندوخته ام و همین توشه برای روز معادم بسنده است».

۴- «از زمانی که خلق شـدم بر این امر آفریده شدم و بر همین امر با مردمان دوستی و دشـمنی می ورزم» «پروردگارا مرا بر آن ثابت بدار و در طول حیاتم آن را در اندیشه ام باقی بدار».

شیخ محمد حمدان الخیر چنین سروده است:

رضیت الاخذ بالثقلین دینا

و لم اعدل عن النص الصریح

و لم اسبغ علی وحیی غشاء

کثیفا من اباطیل الشّروح

و لا اوردت فجر الغیّ قلبی

و لا سرحت بوادیه سروحی

و لا هبطت علی ابناء طه

بنار الحقد والشّنآن ریحی

و لکن بالعلّی طهرت نفسی

کما بهواهم نجیت و وحی

هنائی للأذی فیهم فزدنی

و لا تأل النکایه من جروحی(۱)

شاعران مذکور در زمینه ترغیب به یاد خدای سبحان و تقوی و اعمال

صالح خالصانه و مکارم اخلاق نیز اشعاری سروده اند از جمله شیخ یعقوب حسن (۱۸۶۷-۱۹۲۹)(۲) ابیات زیر را سروده است:

یا غافلاً عن هول رحلته غدا

تعنو لروعتها الجیاد القود

تصبو الی الدّنیا و تعلم انّها

دارالبوار و جارها مطرود

هی منزل ضنک اذا ما احتلّه

وفْدٌ تأهّب للرّحيل و فود

آمالهم وَهْمٌ وَحُبّ نوالها

جهلٌ وصدق مقالها تفنيد

ص:۱۸۲

---

۱- «در انتخاب ثقلین [قرآن و عترت] به عنوان دین خود راضی شدم و از این نص صریح عدول نمی کنم»«و بر این وحی و الهام خویش پرده صخیم و کثیفی از شرح و توجیه های باطل نمی کشم»«فروغ گمراهی را به قلبم وارد نمی کنم و اندیشه من در آن وادی چرا نمی کند»«و نسیم من با آتش کینه و حسد بر فرزندان طه نمی وزد»«و لیکن با تیزآب جانم را از زنگار پاک کرده ام، همان طور که با عشق به آنها روحم را نجات داده ام»«سلامت و سرور من از این است که در پناه ایشان باشم. پس خدایا آن را افزون کن و در بهبودی زخمهای خشکیده من کوتاهی مکن».

۲- شیخ یعقوب حسن یکی از مشایخ جلیل القدر ناحیه ساحل سوریه و از طلایه داران اهل ادب است، از آثار او کتاب تذکره الحیاه الروحیه است که هنوز خطی مانده است.

و لرب مجرور المظالم آمن

امسی و ذیل نعیعه مقدود

و مرفه قرن الشمول عشیه

اضحی و سجع قیانه التعدید

لا تترک الفعل الجمیل الی غد

فلربّما یأتی و انت فقید(۱)

شیخ سلیمان احمد در ابیاتی چنین سروده است:

ان ارهب الموت فما بعده

اسرّ للأنفس او اَرهب

فاغتنم الوقت لفعل التقی

فانّما عمر الفتی یذهب(۲)

شیخ عبداللطیف مسعود نیز اشعار زیر را سروده است:

ان کنت تطمع بالنّجاه

لدی الإله و النجاه

فاعمل بذی و بتلک فیما

قد امرت تنل رضاه

و دع الریاء و لا تکن

الّا بذکراللّه لاه(۳)

شیخ احمد محمّد حیدر (۱۸۸۸-۱۹۷۵)(۴) نیز در اشعاری چنین

۱- «ای کسی که از هول و هراس سفری که فردا در پیش داری غافلی، برای گذر از وحشت سخت آن مرکبی آماده کن»«به دنیا روی آورده ای، در حالی که می دانی دنیا خانه ای ویران است و همسایه اش رانده شده»«دنیا منزلگاهی تنگ است که چون کاروانی وارد شود کاروانهایی آهنگ حرکت می کنند».«آرزوهایش خیال و دوستی متاعش نادانی و راستی گفتارش فریب است»«چه بسا از گناهان مرتکب شده در بیم و هراس نباشی ولی دنباله آن کشیده شده است»«و ناز پروردگانی که شب را به خوشگذرانی می گذرانند، ترانه های آوازه خوانهایشان همه برشمرده می شود»«کار پسندیده را تا فردا ترک نکن، چه بسا فردا بیاید و تو نباشی».

۲- «اگر مرگ ترسناک است، ولی بعد از آن یا مسرورکننده تر است و یا هولناکتر»«پس وقت را برای اعمال پاک غنیمت شمر زیرا که عمر انسانی می گذرد».

۳- «اگر رستگاری نزد پروردگار را آرزومندی و راهی برای رستگاری نمی یابی»«به این اموری که به تو امر می کنم عمل کن تا به رضایت و خشنودی خداوند برسی»«از ریاء دوری کن و فقط مشغول ذکر خداوند باش».

۴- شیخ احمد محمّد حیدر معروف به شیخ نسب، از بزرگان مشایخ ساحل و از مشهورترین آنهاست که بیشترین تألیفات را دارد آثار زیر از او به چاپ رسیده است. الغنم القدسی دیوان شعر ۱۹۷۲۱ مابعدالقمر، ص ۲، ۱۹۹۸؛ التکوین والنجلی (۱۹۸۷)؛ الحیرات (۱۹۹۱).

گفته است:

واستوبئی یا نفس هذا العیش والعمر الوبی

و تجملی بالصالحات و آثری شرع النبی

من ضَلَّ عنه ضَلّ عن سنن المآل الطیب

ما زلت فی یهماء مظلمه الجوانب سبسب

ما فاز فی الدّارین الاّ المخلص الطافی السریره

کلاّ و لا غیر الذی اتّخذ الولابهما ذخیره(۱)

توسّل: توسّل به خدای تعالی و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت اطهار علیه السلام ظهور آشکاری در اشعار دینی دارد شاعران اشعار بسیاری در قالب شعر توسّلی سروده اند و این یکی از هنرهایی است که شاعران جبال لاذقیه به آن اهتمام داشته اند. از زیباترین اشعار توسّلی قصیده شیخ محمّد یاسین است که در آن چنین سروده است:

سألتک یا من عن دواعی الفنا، جلا

و یا من لإرشاد الوری ارسل الرّسلا

و یا داری الاکوان قدما با یده

و یا کافیا من خلقه البعض والکلا

و یا مسبغ النعمی علی النّاس رحمه

و مثقلهم طولاً و مؤیعهم عرضا



---

۱- «ای نفس این زندگانی و عمر بیماری زا، را جای آسایش و راحتی تصوّر نکن»«خود را به اعمال صالح بیارای و به شریعت پیامبر اکرم پایبند باش»«هر کس از آن گمراه شود از سنّتهایی که سرنوشت پاکی را فراهم می سازند، گمراه شده است»«و تو پیوسته در بیابانی که اطرافش تاریکی و ظلمات است، آهسته گام بر می داری»«در دو دنیا کسی به جز شخص با اخلاصی که درونش را پاک کرده رستگار نمی شود»«هرگز و به جز از کسی که ولایت آن دو را ذخیره خویش ساخته است».

دعوتک لا انّی امت بصالح

و لا انّنی فرضا اقمت و لا نفلا

و لا ان لی ما استعین به سوی

محبّه اهل البیی اعلی الوری نبلا

شموسن الهدی الغرّ الالی من احبّهم

واخلص عن علم فقد فاز و استعلی(۱)

ائمّتنا الاطهار بشری لکلّ منبهدیهم المولی له و صل الحبلا

هداه البریا آل احمد من بهمو طاب رجایی قد تأمّلت من تملا

اولی النّسب العالی الالی بولائهمبحشری لمیزانی غدا ارتجی الثقلا

محمّد سبطاه علیّ محمّدو جعفر و موسی فالرّهنا ذکره جلا

محمّد فالهادی علیّ حسن محمّدالقائم فالمهدی من ینشر العدلا

الیک بهم رَبِّی توسّلت ضارعاو دمعی خوف الذنب وجهی قد بلا

فکن لی و للإخوان یا ربّ سامعافإنّک مولانا و یا حبّذا المولی

بلطفک ما نرجوه من فضلک احبّناو انجز لنا المیعاد و اجمع لنا الشّملا(۲)

ص:۱۸۵

---

۱- «از تو می خواهم ای کسی که از عوامل نابودی و فنا، بری هستی و ای کسی که برای ارشاد مردمان رسولان را فرستادی»«و ای کسی که از دیر باز هستی را به دست قدرتت می گردانی و از همه خلایق بی نیاز هستی».«ای کسی که از سر رحمت نعمتها را بر بندگان ارزانی می داری و از جوانب مختلف بر آنها وسعت و فراوانی فراهم می کنی»«تو را می خوانم نه به واسطه عمل صالحی که انجام داده باشم و نه به واسطه واجبات و مستحباتی که به جا آورده باشم»«چیزی ندارم که بدان یاری جویم به جز محبّت اهل بیت برترین مردمان»«خورشیدها و طلایه داران هدایت که هر کس ایشان را دوست بدارد رستگار می شود و تعالی می یابد».

۲- «امامان پاک سرشت ما، که بشارت بر هر کسی که به هدایت آنها راه جست به ریسمان الهی پیوسته است» «هدایتگران

مردم و خاندان پیامبر اکرمص کسانی که امید من به ایشان بسته است» «دارای نسبی عالی و والا هستند که فردا در روز حشر به واسطه ولایت ایشان امید دارم کفّه ترازوی اعمالم سنگین باشد» «محمّد و دو نواده او و علی و محمّد و جعفر و موسی و پس آن رضا که یاد او جلی و آشکار است» «محمّد و علیّ الهادی و حسن و محمّد القائم همان مهدی که عدل را بگستراند» «پروردگارا به واسطه ایشان با تضرّع و خواری به سوی تو متوسّل شدم و از ترس گناهانم اشک بر صورتم جاری است» «پروردگارا به دعای من و برادرانم گوش فرا ده که تو مولای ما هستی و چه نیکو مولایی» «به لطفت قسم آن چه به فضل تو امیدوارم به ما عطا کن و آن چه به ما وعده دادی و فا کن و تفرقه را از ما دور گردان».

و صفّ نوایانا و قوِّ ضعیفناو بالعزّ فابدل یا کریم لنا الذلا

و سقنا لما ترضاه و اغفر ذنوبناو بالکثر بدل یا رحیم لنا القلا

و بدّد جیوش البؤس عنا و خصنابعونک و امنحنا الفضیله و الفضلا

و کفّر خطایانا واغن فقیرناوانجح مساعینا و حسّن لنا الفعلا

و طهّر من الأدناس لطفا قلوبناو للمجد فاجعلنا اله الوری اهلاً(۱)

و بالعلم و الإیمان فاشرح صدورناو نوّر لنا یا ذا العلی الذّهن و العقلا

واتمم لنایا خالق الخلق نورناو سامح لمن منّا علی غرّه... ذلاّ

واصلح لنا الأحوال فضلا و اعطنااجلّ العطایا و المآرب والسؤلا

ص:۱۸۶

---

۱- «بزرگـان مـا را ثـابت بـدار و ضـعیفان مـا را قوی سـاز و ای خـدای کریم ذلّت مـا را به عزّت مبـدّل کن» «و ما را به آن چه رضامندی سوق ده و گناهانمان را بیامرز و ای خداوند رحیم کمی ما را به زیادی بدل نما» «سپاه بدیها را از ما دور گردان و ما را به یاری خودت اختصاص بـده و فضل و فضـیلت به ما عطا فرمای» «خطاهای ما را بپوشان و فقرای ما را غنی گردان و تلاش مـا را مقرون به رسـتگاری و اعمال ما را نیکو نما» «با لطف خویش قلبهایمان را از ناپاکیها پاک فرما و ای پروردگار آدمیان ما را اهل مجد و کرامت قرار ده».

وشدأیا مبدی الوجود محالنابیوم به عدن سرائرنا تبلی

و حقق بک اللّهم ربّ ظنونناو درّ علینا خیرک الوافر الجزلا

و لا تقصنا عن شرعه الحق و اهدناکما انت مولانا طریقتک المثلا

و فی هذه الدّنیا فسر خالقی بناعلی الوجهه البیضاء و الخطّه الفضلی

و ان نقض فانقلنا لجنتک التیجدید علاها لا یرث و لا یبلی

و سدد مرامینا و من عفوک اسقناشرابا من الماذی فی طعمه احلی(۱)

شیخ کامل حاتم در قصیده اش با عنوان «یا آل طه» چنین سروده است:

یا آل طه ان قلبی فیکم

متعلّقا یا آل طه قد غدا

عن حبکم یا اهل وُدّی لم احل

ولسوف ابقی الثابت المتشددا

بعمیدکم یا خیرالبریه ضارع

للّه فی الدارین اغدو مسعدا

و بصنوه الکرار و المولی الذی

بحسامه غیم الضلال تبددا

ذاک المرجی فی الصعاب و من به

اس الشریعه و الرشاد توطدا(۲)



---

۱- «و بـا علم و ایمـان شرح صـدر عطـا بفرمـا و ذهن و عقـل مـا را نورانی گردان» «و ای خالق عالمیان نور ما را کامل نما و با کسـانی از مـا که به خود فریفته انـد مـدارا کن» «به فضـل خود احوالمان را اصـلاح فرما و برترین بخششـها و عطاهایت را به ما

ارزانی بدار» «و جایگاه ما را در روزی که باطنمان آشکار می گردد، ای آفریدگار هستی، استوار گردان» «پروردگارا امیدمان را به خودت محقّق کن و خیر فراوان و زیاد بر ما ارزانی دار» «ما را از راه حق دور نکن و به طریق حق خودت هدایتمان فرما که تو مولای ما هستی» «و در این دنیا ای آفریدگار من، از ما خشنود باش با صورتی روشن و خصلتی پسندیده» «و چون مُردیم ما را به بهشت که رفعت آن جدید است و نعمتهایش که کهنه و مندرس نمی شود، انتقال بده» «دعاهای ما را به هدف اجابت برسان و از عفو خود، شربتی از عسل با طعمی شیرین به ما بنوشان».

۲- «ای آل طه قلب من وابسته شما شده است»«و ای محبوبان من، از دوستی شما رها نمی شوم و به یقین بر این امر ثابت و استوار خواهم ماند»«به درگاه خداوند در دو عالم به واسطه بزرگِ شما خاندان که بهترین مردمان هستید، تضرّع می کنم تا که سعادتمند گردم»«و به برادر دلاور و جنگاورش، همان مولایی که به شمشیرش ابرهای تیره گمراهی را پراکنده ساخت»«او که در دشواریها امید همگان بود و به واسطه او اساس شریعت و رشاد محکم گشت».

ارجو من الرحمن نصرا شاملاًلذوی الصلاح المخلصین علی العدی

و وسیلتی یا رب بالحسن الذیناق الانام علی و نیف سؤددا

و حسین ذیاک الشهید بکربلاغار الالی عادوا الحسین و انجدا

و بنجله زین العباد و زینه العبادیوح الکون نبراس الهدی

و بباقر العلم المعظم قدرهمن علمه للناس اضحی موردا

و توسلی بالصادق الوعد الذیفاضت معاجزه خضما مزبدا

أن تأخذن بی فی طریق الحق لاالوی علی ما یرتمی وجه الردی(۱)

و تثل ارکان البغاه بسیدیموسی الحلیم و کن لعبدک مسعدا

و علیه صب سجال عفوک بالرضیذاک العلی و عنه اقص الحسدا

و بسیدی الجواد جد ببلوغ مایرمی الیه الیک توجیه الندا

ص:۱۸۸

---

۱- «از خداوند رحمن یاری فرا گیر و کاملی برای صالحان مخلص علیه دشمنانش آرزو می کنم» «پروردگارا وسیله نجات من به درگاه تو امام حسن علیه السلام است که در آقایی و سروری بر مردمان برتری یافته است» «و حسین علیه السلام آن شهید کربلاـ کـه بر او رشـک بردنـد و او را بـاز گردانیدنـد» «و بـه فرزنـد او زینت عبـادت و عابـدان که چراغ هـدایت را در هستی برافروخته است» «و به شکافنده علوم که قـدرش عظیم است و از علم او امور بسیاری برای مردم آشکار شـد» «و توسّل من به امـام صـادق الوعـدی است که معـاجزش دریـای خروشـان طالبـان علم را لبریز سـاخت» «که در راه حق دست مرا بگیری تـا به اموری که هلاکت را فزونی می دهند توجّهی نکنم».

بعلی هادی المهتدین المرتجیاثلج و برد صدره و المرقدا

و بسیّدی الحسن الأخیر امامناو ملاذنا و معاذنا و المقتدی

من قد اقام بسرّمرا ساطعاو کالشمس عرفانا یزید توقدا

هبنی الرضا و امنن باسکانی لدیرضوان ما بین الرّیاض مؤبّدا

واجعلنی یا مولای ممن قد حبواسدرا و فاکههً و طلحا منضّدا

مولای بالمأمول مهدی الخلق منسمیّته باسم الحبیب محمّدا

ذاک الذی یغشی البسیطه عدلهغب انتشار الجور فیها و الصدا(۱)

افعم و طابی غیر جودک لم اردو لغیر بابک سیدی لن اقصدا(۲)

ص:۱۸۹

---

۱- «ارکان حکومت ستمکاران را به سرور بردبار ما، موسی کاظم علیه السّلام نابود کردی و برای بنده ات یار و یاور باش» «و پیمان عفوت را با رضایت بر علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام فرو ریز و حسد حاسدان را از او دور گردان» «و به سرورم امام جوادع که به جود و کرم منسوب است به من جود فرما که جود و کرم از آنِ تو است» «و به امام علی النقی علیه اسلام بهترین هدایت کننده و امید آرزومندان، که سینه و قبرش را سرد و خنک گردان» «و به سرورم امام حسن عسکری علیه السلام پناه و امان و مقتدای ما» «کسی همانند خورشید عرفان در سامرا می درخشید و بر روشنایی و نور عرفان می افزود» «خشنودیت را بر من عطا کن و بر من منت بگذار و در باغ. رضوانت تا ابد جای بده» «و ای مولای من، مرا از کسانی قرار ده که نعمتها و میوه ها و بوستانهای بهشت را به آنها ارزانی می داری» «مولای من به آن کسی که امیدها به اوست، هدایت کننده مردمان همان کسی که او را به نام حبیبت محمّد نامیدی» «همان کسی که عدالتش را بر زمین می گستراند، زمانی که انتشار ظلم و جور به نهایت خود رسیده باشد».

۲- «سینه ام را سرشار از شادی گردان که غیر از کرم و بخشش تو چیزی نمی خواهم و به جز درگاه تو ای سرور من به جایی نمی روم».

در مـدح پیـامبر اکرم(ص): مـدیحه سـرایی در بـاره پیـامبر اکرم(ص) یکی از زمینه هـای شـعری است که در قرن هفتم هجری پدیـدار شـد و شـاعران جبـال لاذقیه در آن سـهیم بودنـد و به پیشـگاه ادبیّات عرب، مـدیحه هایی در شأن پیامبر اکرم(ص) در نهایت زیبایی تقدیم داشـتند از آن جمله قصـیده «ارج النبوه» شـیخ محمود سلیمان خطیب (۱۹۰۷–۱۹۷۸) است(۱) که در یک جزوه کوچک یازده صفحه ای چاپ شده است. برخی ابیات آن چنین است:

................................

................................

یا خیر خلق اللّه یحدنی الهوی

فاقول شعرا مثاردا و أجید

اتصیب اقلام الرّجال بمدحها

هدفا فیجزی مقول و قصید

و اذا ید القرآن تکتب مدحکم

ما ذا یقول شویعر مجهود

یا بیت وحی اللّه هل من آیه

الا و انت بر مزها المقصود

شرف الملائکه الکرام بانهم

لک ما تشاء صنائع و جنود(۲)

.................................................................

عفوا رسول اللّه حسبی اننیبک مستهام واله معمود

ص:۱۹۰

---

۱- شـیخ محمود سـلیمان خطیب از شاعران مـدیحه سـرای ساحل بود مدتی به آرژانتین مهاجرت کرد و در آن جا کتاب «هذه سبیلی» را نوشت از آثـار چـاپ شـده ای قصـیده «ارج النبوه» است که در جزوه ۱۶ صـفحه ای در سال ۱۳۸۹/۱۹۶۹ منتشر شد. وی دارایی خود را بر مسجد جامع امام جعفر صادق علیه السلام در لاذقیه وقف کرده بود.

۲- «ای بهترین خلق خدا عشق مرا به آوازخوانی وا داشت و شعری زیبا و فراگیر می گویم»«آیا قلم مردان در بیان مدح او به هدف غایی می رسند تا که زبان و شعرشان پاداش گیرد»«هنگامی که دست قرآن مدح شما را می نگارد؛ شاعر خُرد و کوچکی که تلاش را به کار گرفته چه بگوید؟»«ای بیت وحی الهی آیه ای نیست مگر این که مقصود از رمز آن تو هستی»«شرافت فرشتگان بزرگ الهی به این است که آنها لشگریان تو هستند هر چه از آنان بخواهی».

و لقد یقرّب بالحنین و بالهویما لا یقربه السری و القود(۱)

و ابیات زیر:

صلی علیک اللّه یا خیر الوری

ما اشتاق مشتاق و حن عمید(۲)

صلی علیک اللّه یا نور الهدیما طاب معطار و اورق عود

صلّی علیک اللّه یا شمس الضّحیما طاب باسمک نغمه و نشید

والآل والرّسول الکرام وصحبک الخلصاءما عرف الوجود وجود(۳).

به همین مناسبت باید اشاره کنیم که علی حمدان ریاحی شاعر (۱۹۲۰-۱۹۸۰) در سال ۱۹۷۸ دیوان شعری با عنوان - شعر الحلال فی محمّد و الآل - منتشر کرد که در بردارنده مدایح اهل بیت علیه السّلام بود و این اوّلین دیوان شعر چاپ شده در مدح اهل بیت علیه السلام در سواحل سوریه بود.

زهد، حکمت، پند و اندرز: به جهت این که اغلب پیشگامان نهضت ادبی از مشایخ بودند امتیاز و ویژگی شعر آنها، زهد و حکمت و وعظ و ارشاد و ترغیب به زهد و پارسایی و ذخیره سازی بهترین توشه ها از دنیا برای آخرت بود و این کار به قصد توفیق و ثواب الهی و نجات از عقاب



---

۱- «ببخشای ای رسول خدا، همین برای من بس استکه شیفته و شیدای توأم و قلبم بدان غسل داده شده است» «گاه با آرزومندی و شیدایی چنان می توان تقرّب یافت که با بزرگ منشی و آقایی نمی توان».

۲- «ای بهترین مردمان، درود خدا بر تو باد، مادامی که دوستان مشتاق تو هستند و عشاقان شیدا، در آرزوی تو».

۳- «ای نور هدایت، درورد خدا بر تو باد، مادامی که از عطردانی بوی خوش برآید و درخت عود برگ دهد» «ای خورشید روزگاران، درود خدا بر تو باد، مادامی که نغمه و سروده ها به نام تو پاک و پاکیزه می شوند» «و بر خاندان تو و رسولان گرامی و اصحاب خالص تو مادامی که هستی، بودن را می شناسد».

صورت می گرفت شیخ سلیمان احمد در این زمینه اشعاری دارد:

سیأتی علیک الیوم لالیل بعده

او اللّیله اللّیلاء لیس لها صبح

فمن ربح التّقوی و ان خسرالدنی

فإقتاره یسرو خسرانه ربح(۱)

و نیز چنین سروده است:

کن صموتا اومت بغیظک فالناس

کما قد رأیت جیلا فجیلاً

غلب الجهل نیر العلم و العقل

جمیعا فصدقوا التدجیلاً

و تراهم من قبل ان ینکروه

ینکروه التوره و الإنجیلا(۲)

و ابیات زیر از اوست:

ما کل ذی ثره فی الناس نغبطه

بها یعیش سعیدا ناعم البال

قد یکتسی حلل الدیباج جسم فتی

و تحتها القلب فی هم و بلبال(۳)

و ابیات زیر:

لا یفخرنّ اخوالتنسّک

فی التعبد و الزّهاده

انا فی اعتقادی کل فعل

الواجبات من العباده

ص:۱۹۲

---

۱- «روزی بر تو خواهد آمد که بعد از آن شبی نباشد و یا شب طولانی و تیره ای که صبحی نداشته باشد»«پس هر کس از تقوا و پرهیزکاری سود برد اگر چه در متاع دنیا زیان کرده است، امّا ناداری او توانگری و زیان او سود است».

۲- «یا همیشه ساکت باش و یا خشمت را بکش زیرا همان طور که می بینی مردم دسته دسته هستند»«تیرگی جهل بر نور علم و عقل همه آنها غلبه کرده است، از این رو دروغها را تصدیق می کنند»«و آنها را می بینی که پیش از انکار آن [قرآن] تورات و انجیل را انکار می کنند».

۳- «ما به هر ثروتمندی در میان مردم که با خوشبختی و خیال آسوده زندگی می کند، غبطه نمی خوریم»«زیرا که او بر تنش لباسهای ابریشمین پوشانده، ولی به یقین در زیر آنها قلبش آکنده از اندوه و پریشانی است».

مثل الفقیه بدینه

مستنبطا بذل اجتهاده

شهم یسود قبیله

أدی بها حق السیاده

و امیر جیش بازل

دمه یصون به بلاده

و معلم الاولاد یکثر

فی رقیهم اعتداده

و کذلک راعی السرب

یدأب مخلصا عنه ذیاده

کلّ یوفی حسب منزله

غدا اجر الاجاده

و من السعاده ان تکون

ملهما طلب السعاده(۱)

شیخ احمد سعید (۱۸۹۱-۱۹۵۱)(۲) در این باب اشعاری سروده است:

ان کنت ترغب فی قبول نصیحتی

والنّصح یقبله اللبیب فینفع(۳)

لا تحسدن علی تکاثیر ما لهاحدا و لا تغتم فیما یجمع

لیس الحسود یضر الانفسهو غلیله بؤاده لا ینقع

لکنها الدنیا و من عاداتهاهذا یحط بها و آخر یرفع

۱- «ای برادر به تنسّک در عبادت و زهـد افتخار کن»«به اعتقاد من هر فعل واجب از عبادات است»«همانند فقیهی که در دینش با سـرسپردگی به اجتهادش احکام را اسـتنباط می کند»«و یا بزرگمردی که به ریاست قبیله می رسد و بدین ترتیب حق ریاست را به جا می آورد».«و ماننـد امیر لشـکری که خونش را می دهـد تا سـرزمینش را حفظ کنـد»«و یا معلّم کودکان که در رشد و تربیت آنهـا، آمـادگی و اسـتعداد خودش نیز زیاد می شود»«و همچنین ساربان شترها که آنها را تنـد می رانـد و خودش زودتر دور می شود»«هر یـک به حسب جایگاه خودش فردای قیامت پاداش تلاشـش را می یابـد»«و رسـتگاری این است که جسـتجو سعادت به او الهام شده باشد».

۲- شـیخ احمـد سـعید اسبر پدر شاعر بزرگ ادونیس، که سـرودهایش کم است و اغلب آنها در حکمت است و برخی از آنها در مجلات عرفان، مرشد عربی و الأمانی و... به چاپ رسیده است.

۳- «نصیحت را هر انسان خردمندی بپذیرد سود می برد اگر به قبول نصیحت من مایل هستی».

لا تطمعنّ بها فتلك دنيئهو من الغرور المحض انک تطمع

والتف فی برد القناعه صابرااِنّ الغنی برزقه من یقنع(۱)

از زیباترین سروده ها در زمینه پند و اندرز، این قصیده شیخ علی

حمدان عمران(۲) با عنوان «الحکم الغوالی» می باشد:

احمداللّه مالکی و معینی

ذاالمعالی رب الحطیم و زمزم

و ثناء سام و روح سلام

من لدنه علی النبی المعظم(۳)

یا اخلی انتبه فانا نزلناعند معناک و التماسک فانعم

خذّ بنصحی الغالی فلست اغالیفیه و اعمل به و لا تتوهم

حیث و سعی و ان اضق فیه ذرعاعن نصوص الهدی افدک لتفهم

علّ تجنی منه القطوف الدوانیثم تسقی منه الرحیق المختم

حسن الخلق و الضع و اتق الجبارو اخدم شریعه الحق تخدم

ما اتاک الرسول خذه و جانبما نهی عنه و الشریعه فالزم

واجعل القلب منک برجأ لشمسالدین دین الشرع الشریف المعظّم

فا الصلاه الزکاه فالصوم ثمالحجّ للبیت فالجهاد المتمم



---

۱- «بر زیادی و فزونی مال هیچ کس حسادت نکن و از آن چه گرد آورده غمگین مشو» «زیرا که حسود جز به خودش ضرر نمی رساند و حرص و کینه درونش فرو نمی نشیند» «لیکن این دنیاست و از عادات اوست که این یکی را بر زمین می زند و دیگری را بالاـ می برد» «در آن طمع نکن که پستی و دنائت است و فریفتگی کامل این است که در آن طمع کنی» «با صبر و شکیبایی خود را در لباس قناعت بپیچ، بی نیاز کسی است که به روزی خود قناعت کند».

۲- شـیخ علی حمدان عمران از مشایخ بزرگ و شاعران برجسـته بود که در شـهر صافیتا و سـپس در طرطوس قاضی شرع بود. قصیده های متعدّدی در نشریّات و مجلّات ساحل به چاپ رسانید.

۳- «خداوندی که مالك و یاور من است، خداوند متعال، پروردگار حطیم و زمزم را حمد و سپاس می گویم»«ستایشی عالی و روح سلام از جانب او بر پیامبر معظّم اسلام باد».

ما استطمت القیام حکما اقمهاو ابتعد عن محارم اللّه و احجم(۱)

انّما الدّین عند بارئک الإسلام من لم یدن به سوف یندم

ارتضاه لنا لمهیمن دیناو سواه من رام لا ریب یحرم

لا تقم من وناک دینا لغیمثل ما ضیک ان ما ضیک مظلم

ان شعب الفرقان فرق باسمالدّین والدّین سالم لیس یثلم

قسمتنا الاغراض رغم النواهیلو نهینا عمّا نهی لم نقسم(۲)

ص:۱۹۵

---

۱- «ای برادر هوشیار باش که ما به منظور و التماس تو فرود آمده ایم» «نصیحت گران قدر مرا فرا گیر که من غلوّ نمی کنم و بدان عمل کن و بتوهّم اکتفا مکن» «به قدر توان خویش اگر چه ناچیز و کم است، برخی از نصوص هدایت را به تو تقدیم می کنم تا بفهمی» «و بار دیگر از میوه های رسیده آن بچینی و سپس از آن، رحیق مختوم بنوشی» «حسن خلق داشته باش و خاضع باش، تقوای خداوند جبّار پیشه ساز و به شریعت حقه خدمت کن» «آنچه را که رسول مکرّم آورده است بگیر و از آن چه نهی فرموده دوری کن و ملتزم به شریعت باش» «قلبت را برجی برای خورشید دین، همان دین شریعت شریف معظّم، قرار بده» «نماز، روزه، زکات سپس حجّ بیت اللّه را به جا آور و جهاد را که تمام کننده اینهاست» «اگر استطاعت بر پا داشتن حکمی را داری آن را به پا دار و از محرّمات الهی دوری کن».

۲- «خداوند مهیمن از این که اسلام دین ما باشد راضی است و بدون شک کسی که به غیر اسلام روی آورد حرام است» «مانند گذشته است آنچه تو را به گمراهی می کشاند به عنوان دین بر پا مدار و به راستی که گذشته تو تاریک است» «پیروان قرآن به نام دین به فرقه هایی تقسیم شدند ولی دین سالم است و در آن رخنه ای پدید نمی آید» «علی رغم هشدار و پرهیزها اغراض فردی ما را تقسیم کرده است که اگر از آنچه نهی شده دوری می کردیم تقسیم نمی شدیم» «همانا دن در نزد آفریدگارت اسلام است که هر کس بدان دینداری نورزد به زودی پشیمان خواهد شد».

امراللّه ان ننظم صفّالرضاه لِمَ لَمْ نطع و ننظم

کلّ قسم قد ظن میراثه الاسلاموالخلد و الأخیر جهنّم

یالظن بصرفه راح اثماو بقلب الاسلام جرحا مسمّم

ایّ عذر یوم الحساب لدیناسوف یأتی فصیحتا و هو ابکم

کن محبا لآل یعرب کلاًو حیفا مادمت فی کل مسلم

وجه رایی التزم و لذبعماد الشرعو اترک وجه العذول مجهم(۱)

غص ببحر العرفان و هو خضمواجتن الدرّ منثرا و منظم

واتعظ ثم عظ وزن و بتروٍکلّ قول من قبل ان تتکلم

ان تکن عالما خبیرا فعلّملا تعلم من قبل ان تتعلّم

یوم تبلی فیه السّرائر و الأنفسمنها معذّب و منعم

لیس فخر الفتی برفد و برداو بحدی مهنّد و ملهزم

او بعادٍ مسوّم او نضاراو خمیس یوم الهیاج عرموم

لیس هذا من دافع بؤمن یومقمطر یرفیه الصروح تهدم(۲)

ص:۱۹۶

---

۱- «هر فرقه ای گمان می کند میراث او اسلام و جاودانگی است و دیگران در جهنم هستند» «وای از گمانهایی که به تنهایی گناه هستند و زخمهای زهرآگین که به قلب اسلام وارد می کنند» «در روز حساب چه عذری خواهیم داشت، روزی که سخنور فصیح ما، گنگ و لال خواهد آمد» «دوستدار همه آل یعرب باش و تا زنده هستی به احوال هر مسلمانی رسیدگی کن» «به این نظر من پایبند باش و به ستون دین پناه آور و حالت سرزنشگری و ترشرویی را رها کن» «در دریای عرفان غوطه ور شو که دریایی ژرف است و مرواریدهای آن را بیرون بیاور و بچین».

۲- «نخست پند بگیر سپس مردم را موعظه کن و پیش از آن که سخنی بگویی سخنت را با فکر و اندیشه بسنج» «اگر عالم آگاهی هستی به مردمان بیاموز، ولی قبل از آن که خود فراگیری به آموزش دیگران نپرداز» «روزی که درون و ضمیر مردم آشکار می شود، برخی در عذاب و برخی در نعمت هستند» «افتخار انسان به اثاث و لباس و یا شمشیر آخته و زور بازو نیست» «یا به اندوخته های زر و سیم خالص و یا به سپاهیان انبوه در روز جنگ نیست» «اینها از سختیهای روز هولناکی که در آن

کاخهای سر به فلک کشیده ویران می شوند، جلوگیری نمی کند» «در این روز افتخار به اعمال صالح از سختی روز معاد که حتمی است، جلوگیری می کند».

خیر فخر بالصالحات ففیهایدفع البؤس بالمعاد المحتم

یوم تبلی فیها السّرائر و الأنفسمنها معذّب و منعم

خف مقام المولی و نفسک صنهامن هواها و اخدم لعلّک تخدم

کن عطوفا واخفض جناحک رفقافی حنان الأقربین و ان لم...

ثم صلهم اما جفوا او تجافواثمّ اصفح ان اخطاؤ او تکرم

کن طبیبا و کن لکل سلیممض من مجه الاراقم بلسم

لا تباد بالظلم خصمک یوماکل باد بالظلم لا شک اظلم(۱)

ان تنل ظفره بخصمک فارفقواشکر القادر المقدر و ارحم

و اذا ما اعتراک غیظ فسبحثم کبر و اکبر علی الغیظ و اکظم

من سما فوق ما یطیق تخنهجانحاه من و هنه فیحطم

ص:۱۹۷

---

۱- «روزی که درون و ضمیر مردم آشکار می شود، برخی در عذاب و برخی در نعمت هستند» «از مقام مولا بترس و نفست را از هواها حفظ کن و خدمت کن شاید که به تو خدمت کنند» «مهربان باش و از جهت رفق و مدارا با نزدیکانت فروتنی کن هر چند که...» «به نزد آنها برو اگر چه به تو جفا کرده باشند و از تو روی گردان باشند و از آنها چشم پوشی کن اگر چه خطا کرده باشند» «طبیب مردم باش و برای هر انسان سالمی که از درد و اندوهی ناله می کند مرهم باش» «هیچ گاه در ظلم کردن بر دشمن خود، پیش دستی مکن زیرا هر کس در این کار آغازگر باشد، بدون شک ظالم تر است».

لا تکن قائدا و ان زعموک القومیوما فارفض و لا تتزعم

انّ رأس رئیس اکثر صدعافاذا لم یمت من الصدع یؤلم

کل غصن سام و کان رطیبالم تنل ثمره الاکف فیرجم

انما الوعظ و الاحادیث شتیوبکل الاحوال فاللّه اعلم(۱)

برخی از موضوعات دیگری که شاعران در سرودهایشان به آنها پرداخته اند عبارتند از:

- تأکید بر زبان قرآن و ترغیب به فراگیری و مهارت در آن

- تشویق به کسب علم و معرفت

- دور افکندن آنچه باعث تفرقه می شود و دعوت به محبت و نوع دوستی و همکاری و همیاری

- ترک سستی و کسالت و ترغیب به عمل

این امور از بیماریهای مزمن اجتماعی هستند که بهبودی آنها نیازمند درمان طولانی و صبر و شکیبایی و درکی مسؤولانه است و ادیبان ساحل حاملان پرچم این مسؤولیت بودند آنها در آتش این ادراک دمیدند تا



---

۱- «اگر بر دشمنت پیروز شدی مدارا کن و خداوند قادر قدرت دهنده را شکر کن و رحم آور» «هر گاه، غضب تو را برافروخت سبحان اللّه بگو و سپس اللّه اکبر بگو و بر خشمت چیره شو و آن را فرو ببر» «کسی که بیش از توانش بار بلند کند پهلوهایش به جهت سستی و ضعف به او خیانت کرده و درمانده خواهد شد» «رئیس نباش و اگر روزی مردم چنین اندیشه در باره تو داشتند آن را از خود بران و ریاست را به عهده نگیر» «زیرا دردسرهای رئیس از همه بیشتر است و اگر از این درد سرها نمیرد در رنج و عذاب خواهد بود» «هر شاخه بلند و سبزی که به میوه آن دسترسی نباشد سنگ به آن خواهند زد» «پند و سخنها بسیار و گوناگون است و این خداوند است که به همه احوال عالم است».

شعله ور گردد و از آن شانه خالی نکرده در آن سستی نورزیدند و همین اشعار آنها گواه بر این امر است.

## ۴- تأسیس انجمنهای شیعی در سواحل و نقش آنها در احیای مذهب جعفری

تأسیس اتّحادیه جوانان مسلمان علوی که در لاذقیه در ۲۷ آذر ۱۹۳۶

شکل گرفت، بر تأسیس انجمنهای خیریّه اسلامی جعفری در شهرهای ساحلی سوریه، لاذقیه، جبله، بانیاس، طرطوس، صافتیا، پیشی گرفت و ظهور خود را با اعلانیه ای که در نشریات منتشر ساخت اعلام کرد، در این اعلانیه چنین آمده بود(۱):

«به ملّت بزرگوار مسلمان علوی

السَّلام علیک و رحمه اللّه:

خوشبختیم به اطلاع ملّت بزرگوار برسانیم که در شهر لاذقیه به تاریخ ۲۷ آذار سال ۱۹۳۶ م انجمنی به نام اتّحادیه جوانان مسلمان علوی - تشکیل شده است که عدّه ای از جوانان نخبه فرهنگ دوست از میان وکیلان، پزشکان و مهندسان و صاحبان مدارک علمی به آن پیوسته اند که به مسأله وطن خدمت می کرده اند و اکنون با اخلاص خدمت می کنند و تا آخرین نَفَس از زندگانیشان خدمت خواهند کرد إن شاءاللّه.

اتّحادیه مذکور شعار و قوانین خود در زندگی را بر اساس دوری از قوم گرایی و حزب گراییهای شخصی برگزیده است، زیرا آنچه این ملّت از پیامدهای وخیم تفرقه و سیاستهای پوسیده اشخاص که نزدیک است تا



---

۱- جریده الأیّام، شماره ۱۰۶۵، تاریخ ۹ نیسان، ۱۹۳۶.

بازمانده آرزوهایش را بر باد دهد، دیده و می بیند، برای او کافی است و اینک وقت آن است که صدای جوانان با هدف اصلاح بلند شود که عدم پذیرش خود را نسبت به این سخن پردازیهای قدیمی اعلام کنند و آنها را در پرونده تاریک گذشته اش بپیچند.

این اتّحادیه با خدا و شما پیمان می بندد که از هواخواهیها و

غرض ورزیها دوری خواهد کرد و در مسیر خیر ملّت و مصلحت عمومی عمل خواهد کرد و همّت آن در زندگانیش بر این است که ملّت بزرگوار علوی را در آن مرکزی که در میان ملّتها شایسته آن است قرار دهد.

به همین مناسبت اتحادیه لازم دانسته است تا سپاس صمیمانه خود را نسبت به ملت بزرگوار علوی ابراز نماید ملتی که تا پای جان از وحدت و استقلال حقیقی خویش دفاع کرده و در سخت ترین موقعیتها نشان داده است که ملتی شریف و اصیل است که بر ظلم و بیداد آرام نمی گیرد و در مقابل قدرت طاغوتی قد خم نمی کند.

همان طور که از خالص ترین احساساتش نسبت به برادران مسلمان سنی مذهب و برادران مسیحی، که در راه حق و آزادگی صفی واحد گشته و به عوض وحدتشان به چیز دیگری راضی نمی شوند، پرده برمی دارد و این اتحادیه جوان از اخلاص ملّت بزرگوار نیرویی را درخواست می کند که بدان در راه جهاد مباهات کند و از اعتماد آنها نوری را می طلبد که بدان روشنایی بگیرد تا در این سرزمین مشعل آزادگی و نور را حمل کند و پرچم جهاد و حق و انسانیت را برافرازد».

دبیر کل اتحادیه

امین علی عباس - وکیل

این اتحادیه نقش فعّالی در سیاست سواحل سوریه در طی سالهای

ص:۲۰۰

۱۹۳۶ و ۱۹۴۵ ایفا کرد و با شجاعت و استواری علیه حرکت سرکوب گرانه ای که به دنبال جداسازی این نواحی از سوریه بود، ایستادگی کرد و در یادداشتهای سیاسی که تسلیم مسؤولان فرانسوی می کرد معایب حکومت فرانسویان در ساحل و بازتاب آن بر اوضاع عمومی را بیان می کرد. در یکی از این یادداشتها چنین آمده است(۱):

«ما امضاکنندگان زیر، اعضای هیأت اداری اتّحادیه جوانان مسلمان علوی مفتخریم که مطالب زیر را به محضر شما برسانیم:

از آن جایی که اکثریّت مسلمانان علوی که بیداری عمومی سوریه آنها را فرا گرفته، درخواست خود نسبت به وحدت غیر متمرکز سوریه را صراحتا بیان کرده اند و چون اتّحادیه جوانان این بیداری را با واضح ترین معانیش به تصویر کشیده از این رو بر خود لازم دیده و حق خود دانستیم که دیدگاه خود را در باره تقریر سرنوشت علویان به شما اظهار نمائیم و حرکات جدایی خواهی را که در شهرهای ما صورت می گیرد و منجر به بی اعتباری حقایق و اشکال تراشی در مذاکرات می شود را به اطّلاع شما رسانیده و بگوییم:

واضح است که منطقه لاذقیه با قطعنامه نماینده عالی رتبه و با قصد حمایت از اقلیّت مذهبی علویان و حفظ مصالح آنها، از مادرش سوریه جدا شد که در این باب به تمایل اهالی منطقه استناد شده، با وجود این که این تمایلات امری مسلّم و مورد اتفاق همه نیست، چرا که یک همه پرسی



---

۱- این یادداشت به طور کامل در نشریه الف باء دمشق، صادر شده در تاریخ ۸ نیسان ۱۹۳۶ منتشر شد. مرتبه دوم در جریده الایام به شماره ۱۰۶۷ مورّخه ۱۲ نیسان ۱۹۳۶ چاپ شد پس از این که حوادث آن حذف شده بود و به جهت رعایت اختصار به آنچه نشریه الأیام چاپ کرده و چکیده مطلب است، اکتفا می کنیم.

که خواست اکثریّت را روشن سازد برگزار نشده. و ما این تجزیه را امری واقع شده به حساب می آوریم که جبران آن ممکن نیست و بر اساس نتایجی که به بار آورده و در آینده ممکن است ببار آورد، ما آن را بررسی و از صورت قانونی بین المللی و با استناد به سند قیمومت و تعهّدات بین المللی فرانسه به نقد آن خواهیم پرداخت.

هدف تجزیه: هدف از این جداسازی حفظ مصالح علویان و ضمانت برای آزادی دینی آنها، و رساندن آنها به سطحی برابر با سایر عناصر جامعه سوریه برای رسیدن به ترکیب تدریجی با آنها، بود ولی ما به طور مختصر می توانیم بگوییم که این هفده سال تجزیه هیچ نتیجه مستقیمی دربرنداشت به جز گرفتاری این منطقه و بدبختی شدید به سبب گستردگی این سیستم حکومتی و این عظمت بیهوده که هیچ تناسبی ندارد و به سبب وظایف مأموران و روی آوردن حکومت ملّی به راههای تجمّلی و اسراف اموال مردم در امور تشریفاتی و کوتاهی آنها در رسیدگی به مصالح حیاتی مردم.

امّا از دیدگاه اقتصادی می بینیم کشاورزی که رکن این سرزمین است به شدّت متروک و رها شده و حکومت کشاورزان را به اموری خارج از توانشان موظّف کرده است و در این امور دستهایی برای استثمار موقّت اینها دیده می شود که در پی آن است تا آنچه را قابل استخراج و بهره برداری است از آنها استخراج کند بدون در نظر گرفتن وضعیّت آینده. و این امور به مدّت ده سال از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵ به حال خود باقی بود و علی رغم این که قیمت گذاری محصولات به یک چهارم تنزّل یافته بود و تمام تیرها به سینه کشاورز هدف گیری شده بود. حکومت تا به حال در باره محدود کردن سیستم حکومتی به طور جدّی فکری نکرده است، زیرا

لازم است گفته شود که در منطقه لاذقیّه حکومتی برقرار است.

امّا از بُعد علمی، حکومت پس از برداشتن یک قوم به عقب برگشت و مدارس کشاورزی و دبیرستانها را به بهانه فقر تعطیل کرد. ولی چه طور ممکن است به استقلال سرزمینی راضی شویم که توانایی تأمین هزینه مدارسش را ندارد.

از بُعد دینی، همان علویانی که به جهت حمایت دینی، آنها را به جدایی ترغیب کرده بودند خودشان را در مقابل عاملی دیدند که کیان دینی آنها را تهدید می کرد یعنی «تبشیر شیزوئیتی». و اینک این جدایی آنها که باعث فقر آنها شده بود وسیله ای برای از بین بردن آزادی دینیشان گردیده بود، زیرا تبلیغات تبشیری که در ناحیه جبال برپا بود مبتنی بر فریب دادن با مال و ثروت بود. بدین ترتیب تجربه جداسازی به طور عملی از هم پاشید، زیرا این تجزیه به عوض این که مصالح آنها را تضمین و آزادی دینی آنها را حفظ کند وسیله ای برای نابودی این مصالح و پایمال کردن این آزادی بود.

جنبه قانونی بین المللی: اصل حمایت از اقلیّتها اصلی قدیمی است که معاهدات بسیاری پیش از جنگ به آن پرداخته، ولی اساسنامه جامعه بین الملل به جز در ماده ۲۳ که پیوست به قانون قیمومت است، بدان اشاره نکرده است. بسیاری از معاهدات امضا شده میان اتحادیه ملّتها و دولتهای جدید (لتونی و استونی) آن را با صدای بلند بیان کرده اند و اصولی را که مراعات آنها برای حفظ حقوق اقلیّتها لازم است مانند تساوی در حقوق و ضروریات عمومی، دادن حق افتتاح مدارس و تعطیلی اعیاد و عمل کردن به مراسم دینی و سایر حقوق ضروری برای تأمین آزادی فرهنگی و مذهبی به اقلیتها، را ذکر کرده اند. لیکن ما هیچ یک از دولتهای دنیا را

ندیـده ایم که به اقلیّتی برای جـدایی دائم یا موقت به بهانه تأمین مصالـح، اجازه دهـد و اکنون نیز هیچ دولتی از اقلیّتهای دینی، نژادی و یا زبانی خالی نیست و این اقلیّتها در آن دولتها وجود دارنـد، ولی با این حال هیچ یک از اقلیّتها به این فکر نیافتاده اند که درخواست جـدایی کننـد و جـامعه نیز این اصـل را نپـذیرفته است زیرا پـذیرش آن، دری نابسـتنی از اعتراضات را برای هر اقلیّتی می گشاید که درخواست حکومتی مستقلّ بنماید و در این امر نهایت هرج و مرج و تشویش است.

بنابراین پـذیرش جـدایی حکومت لاذقیه نه معقول است و نه مشـروع، اگر که هـدف از آن حمایت از اقلیّت علویان باشـد - بر فرض که بپـذیریم علویـان اقلیّت هسـتند - و تعهّـدات بین المللی فرانسه آنها را به پـذیرش جـدایی مجبور ساخته است اگر چه برخی از علویان خواستار این امر شدند. زیرا جدا سازی لاذقیه حرکتی انفرادی از جانب دولت فرانسه بود و سند قیمومت بدان تصـریح نکرده بود و نتیجه گرفته می شود که مسأله وحـدت مسـأله میان فرانسه و سوریه بوده است و امّا مصالـح اقلیّتها را می توان از راهی غیر از جدایی که اقتصاد این سرزمین را تضعیف کرده و حیات آن را به هلاکت افکنده، تأمین کرد.

و اگر فرض کنیم که منطقه لاذقیه بر استقلال خود باقی بماند، مسأله اقلیّتها بدون حلّ باقی می ماند، زیرا در سوریه داخلی صد هزار علـوی هسـتند و به نظر مـا اگر خطری وجـود داشـته باشـد در درجه اوّل این خطر، این اقلیت انـدک و پراکنـده در داخل سوریه را تهدیـد می کنـد پیش از آن که تهدیـدی برای اکثریت علویان در منطقه لاذقیه باشد و بدین گونه نظام تجزیه، از هم پاشـیدگی و وامانـدگی خـود را از ابعـاد نظری و عملی آشـکار کرده اسـت، همچنیـن از مسائـل مسـلّم تـاریخی ایـن است که پیمانهای موقّت

همواره از عوامل آشوب و هرج و مرج اجتماعی بوده و سرزمین سوریه به شدّت نیاز خود را به ثبات و آرامشی احساس می کند که در آن به اقتصاد فرسوده خود توجّه کند.

جوانان علوی مسلمان که سرشار از این روح و به این نظریات راضی هستند و به انگیزه وطن دوستی اوّلاً و دوستی قومشان ثانیا وا داشته شده اند، در گردهمایی طرطوس(۱) نسبت به درخواست، وحدت غیر متمرکز سوریه قدم پیش نهادند و جناب کمیسر عالی مقام پس از آن تصریح کرد که برای طرف فرانسوی هیچ مصلحتی در تجزیه این بلاد نیست و لذا ما منتظر بی طرفی کاملی از طرف حکومت محلّی بودیم، ولی متأسّفانه کاملاً برعکس آن جاری شد و تاکنون جاری می شود».

نشریه الأیّام شماره ای دارد که در آن به بیان رخدادهایی پرداخته که هواداران جدایی بدانهااقدام کردند و ما فقط با اشاره به آنها بسنده می کنیم. آنها در پایان می گویند(۲):

جوانان این اتّحادیه به محضر شما روی آورده اند تا شما نزد وزارت خارجه واسطه شوید که حدّی را برای این اعمال که نه مصلحت فرانسه

ص:۲۰۵

---

۱- این گردهمایی در ۲۵ کانون دوم ۱۹۳۹ در منزل معاون، محمود عبدالرزاق منعقد شد و در نتیجه اتفاق همه شرکت کنندگان در گردهمایی، اظهارنامه ای به مسؤولان فرانسوی تسلیم شد که محتوی مطالب زیر بود: ۱- استان لاذقیه جزیی جداناپذیر از سوریه عربی است. ۲- همه ساکنان این استان معاهده امضا شده در سال ۱۹۳۶ میان فرستادگان سوری و دولت فرانسه را که مرز پائینی سرزمین سوریه را تعیین کرده، تأیید می کنند. ۳- ما مصوّبات مجلس نمایندگان سوریه را که در جلسه مورخ ۳۱ کانون اوّل ۱۹۳۸ تصویب شده تأیید می کنیم.

۲- نشریه الأیّام شماره ۱۰۶۷، تاریخ ۱۲ نیسان ۱۹۳۶.

است و نه به مصلحت سوریه قرار دهد. آنها با فرستادن دبیر اتحادیه به نزد شما این فرصت را برای تجدید اعتماد غنیمت شمرده اند.

امید است که جناب عالی با قبول بالاترین احترامات ما، بر ما منّت گذارید».

امضاء هیأت مدیره

شوکت عباس، عثمان حسن اسبر، محسن علی عباس، احمد علی کامل، عبداللّه العبداللّه، احمد الخیر، سلیمان الخیر، عزیز محمّد حسن، احمد عزیز اسماعیل، جمیل اسعد عثمان، محیی الدین کامل و عثمان زیدان.

کوششهای اتّحادیه و همچنین همه ساکنان ساحل در همه جناحها به واسطه تأثیرپذیری از اوضاع سیاسی و حسّاس منطقه به دو مسأله اساسی وطنی معطوف شده بود. وحدت و استقلال و فعالیّتها پیرامون این دو مطلب محدود شده بود و برای آنها مطلبی حائز اهمیّت غیر از این دو نبود و زمانی که این نواحی در هفدهم نیسان ۱۹۴۶ به استقلال خود دست یافت همه نیروها به بازسازی و تعمیر آنچه ضروری بود معطوف شد.

امّا هنوز این منطقه چیزی از آرامش و استقرار به خود ندیده بود که سرتیپ حسنی الزعیم با انقلاب خودش که دولت میهن پرستان را در ۳۰ آذار ۱۹۴۹ سرنگون کرد، آن را غافلگیر نمود و هر دو قوه قانونگذاری و مُجریه را به دست گرفت و صدور فرامین را با اعتبار تاریخ انقلاب از ناحیه فرماندهی کلّ ارتش سوریه که خود بر آن ریاست داشت، قرار داد؛ دولت سرتیپ حسنی الزّعیم مدت چهار ماه و چهارده روز ادامه داشت، سپس فرمانده کلّ ارتش و نیروهای مسلّح سرتیپ محمّد سامی حلمی حناوی در تاریخ ۱۴ آب ۱۹۴۹ آن را سرنگون کرد و شورای عالی نظامی که

حناوی آن را تشکیل داده بود کلیّه امور قانونگذاری و اجرایی و همچنین صدور فرامین قانونی و تشکیلاتی را تا زمان تشکیل حکومتی بر اساس قانون اساسی، به عهده گرفت.

در دوران انقلاب دوم، جمعیّت خیریّه اسلامی جعفری در لاذقیه در اواخر نیسان ۱۹۵۱ تأسیس شد(۱) و نشریه صدای اتّحاد، اوّلین نشریه ای بود که از تأسیس آن به صورت زیر خبر داد:

**جمعیّت خیریّه اسلامی جعفری**

اعضای موقّت این جمعیت عبارتند از:

شیخ عبدالخیر (از قرداحه)، شیخ محمد حامد (از صافیتا)، شیخ عبداللّطیف ابراهیم (از صافیتا)، شیخ حسن مسعود (جبله)، شیخ یونس حمدان (بانیاس)، شیخ حیدر محمّد (جبله)، شیخ اسعد حسن الحاره (الحفه)، شیخ محمود سلیمان خطیب (جبله)، شیخ رجب سعید (الشیر)، شیخ یونس علی جبیلیه (جبله)، شیخ کامل حاتم (بهلولیه)، شیخ احمد حسن (بهلولیه) و استاد عبدالرّحمن الخیر به عنوان سردبیر و جناب سید محمد رشید سلیمان به عنوان نظارت بر صندوق منصوب شده اند و جمع حاضر بر سپردن ریاست فعلی به جناب سید عبداللّه با اعتراف به فضل ایشان در متّحد ساختن همه طوایف اسلامی و به واسطه تقدیر از تلاش ایشان در میدان اصلاح دینی و برادری محمّدی(ص) اتّفاق کردند.

اهداف: به پا داشتن امور معنوی و ارتقای سطح دینی اسلامی طائفه علویان و ساختن معابد در روستاها و آبادیها و انتشار اصول و مبادی



---

۱- سند خطی از آرشیو خصوصی ما.

اسلامی در نواحی کوهستانی»[(۱)].

ولی جمعیّت مذکور برای بهره گیری از عنوان رسمی، مدتی تأخیر را در شروع فعالیتهای خود اعلام کرد و شاید اوضاع آشفته سیاسی که بر این نواحی می گذشت نقشی در این امر داشت، زیرا دولتی که انقلاب دوم آن را آورده بود مدّت زیادی دوام نیاورد. در اطّلاعیّه شماره یک که از جانب رئیس ستاد کل سرهنگ ادیب شیشکلی در تاریخ ۲۹ تشرین دوم ۱۹۵۱ صادر شد چنین آمده بود:

«ریاست ستاد کلّ به اطّلاع ملّت بزرگوار سوریه می رساند که ارتش زمام امنیّت در شهرها را به دست گرفته و امیدوار است که همه مردم بر آرامش و خویشتن داری خود و آماده سازی وظایف ارتش و فرمانبرداری از اوامر آنها، بدون آشفتگی و اضطراب باقی بمانند و همین طور کسانی را که اندیشه اخلال در امنیّت را در سر بپرورانند به شدیدترین مجازاتها هشدار می دهد».

این اطلاعیّه اعلام می کرد که انقلاب جدیدی روی داده است و سرتیپ فوزی دو قوای قانونگذاری و مجریه را به عهده گرفت و به موجب فرمان نظامی شماره ۲ صادره به تاریخ ۳/۱۲/۱۹۵۱ اختیارات و اختصاصات رئیس دولت را به دست گرفت از جمله فرمانهای قانونگذاری که دولت انقلاب سوّم صادر کرد فرمان قانونی شماره ۳ صادر شده در تاریخ ۳۰/۱۲/۱۹۵۱ در خصوص تنظیم لباس رجال دینی مسلمان بود که متن این فرمان چنین است:

ماده ۱: شکل لباس روحانیان مسلمان به فرمان رئیس هیأت وزیران و



---

۱- نشریه صدی الاتحاد، شماره ۳۲۹، تاریخ ۲ آیا ۱۹۵۱.

بر اساس پیشنهاد هیأتی که در ماده دوم از این فرمان قانونی بدان تصریح شده مشخّص می شود.

ماده ۲: هیأت مرکزی اصلی در شهر دمشق تشکیل می شود که اعضای آن عبارتند از: مفتی کلّ به عنوان رئیس و قاضی ممتاز، مدیر کلّ اوقاف و دو تن از بزرگان رجال دینی که هیأت وزیران آنها را بنا به پیشنهاد مفتی کلّ انتخاب می کند.

ماده ۳: در هر استانی هیأتی فرعی تشکیل می شود که اعضای آن شامل:

قاضی شرع: رئیس، مفتی استان و یا نایب مفتی، مدیر اوقاف استان و یا مجلس اوقاف: اعضای آن. و هرگاه که بحث در باره شهرستان باشد مفتی آن شهرستان جایگزین مفتی استان می شود.

وظیفه این هیأت بررسی احوال کسانی است که در لباس رجال دینی زندگی می کنند و کسانی که به پوشیدن این لباس تمایل دارند و تأیید کسانی که حقیقتا رعایت این لباس را می کنند و ممانعت از کسی که برای هیأت ثابت شده است که او با پوشیدن این لباس خود را در سلک رجال دینی وارد کرده است.

ماده ۴: کسانی که ارتباط با نیابت کلّی دارند حق استیناف احکام صادره از این هیأتها را به هیأت مرکزی اصلی - که تصمیماتش نهایی است، در مهلت پانزده روز پس از تاریخ ابلاغ - دارند.

ماده ۵: به کسانی که در مناصب فتوا دادن و یا دبیرخانه فتوا و ریاست دیوان آن و قضاوت شرعی، خطابه، امامت تدریس دینی و یا استادی علوم شرعی در مدارس دینی اشتغال دارند حق پوشیدن لباس رسمی دینی داده شده است.

ص:۲۰۹

ماده ۶: از زمان تاریخ نشر این فرمان قانونی حق پوشیدن لباس دینی به اشخاص مذکور ذیل منحصر می شود:

۱- کسانی که در مادّه پنج به آنها اشاره شد.

۲- دارنده مدرک یکی از دانشکده های شرعی که قابل قبول در سوریه یا یکی از کشورهای اسلامی باشد و کسانی که هم اکنون لباس دینی به تن دارند در صورتی که این هیأتهای خاصّ این حق را برای آنها تأیید کنند.

ماده ۷: برای پوشیدن لباس دینی از جانب مفتی کلّ و بنا بر تصمیم هیأتهای مخصوص، سندی معتبر داده می شود و تمام کسانی که چنین مدرکی را همراه نداشته باشند از پوشیدن این لباس منع می شوند.

ماده ۸: هیأت فرعی حق پس گرفتن مدرک را از کسانی که شرافت و مکانت این لباس را به واسطه بداخلاقی رعایت نمی کنند، بنا به پیشنهاد و نیابت کلّ در منطقه و یا از جانب خودش، دارد.

این فرمان قانونی هر کس را که با احکامش مخالفت می کرد به زندان از شش ماه تا بیشتر و یا پرداخت جریمه که بیش از صد لیره نمی شد محکوم می کرد. این فرمان نگرانی شیعیان و علمای آنها را در ساحل برانگیخت، چرا که می ترسیدند چنانچه هیأتی غیر از علمای مذهب جعفری برای بررسی کفایت آنها تشکیل شود با توجّه به اختلافات ذاتی که میان دو مذهب سنّی و شیعه وجود داشت، آنها را از پوشیدن لباس دینی خاص خودشان باز دارند از این رو خواستار شدند تا هیأتی مخصوص و متشکّل از علمای مذهب جعفری برای بررسی کفایت کسانی که در لباس رجال دینی زندگی می کنند و کسانی که تمایل به پوشیدن این لباس دارند، برپا شود. دولت این درخواست آنها را پذیرفت و در تاریخ ۱۵ حزیران ۱۹۵۲ فرمان قانونی شماره ۳ را صادر کرد که محتوی مطالب زیر بود:

«هیأتی مخصوص برای جعفری مذهبان از میان علمای آنها در استان لاذقیه تشکیل می شود که اعضای آن ۳ تن از علمای جعفری هستند و وقتی بحث مربوط به هر شهرستانی هست یک نفر از همان شهرستان به آنها اضافه می شود این اعضا به تصمیم مفتی کلّ از میان علمای صاحب کفایت تعیین می شوند وظیفه این هیأت بررسی احوال کسانی است که در لباس دینی بر اساس مذهب جعفری به سر می برند و کسانی که تمایل به پوشیدن این لباس دارند، و تأیید کسانی که مشخّص شده که مراعات این لباس را می کنند و جلوگیری از کسانی که برای هیأت محقّق شده که با پوشیدن این لباس خود را در سلک رجال دینی وارد کرده اند».

به استناد این فرمان، مفتی عام جمهوری سوریه در تاریخ ۱۷ شوّال ۱۳۷۱ تموز ۱۹۵۲ م قطعنامه شماره ۸ را صادر کرد که در آن تصریح شده بود بر: «تشکیل هیأتی فرعی در مرکز استان لاذقیه متشکّل از آقایان جناب سید شریف عبداللّه به عنوان رئیس و شیخ علی حلوم مفتی شهرستان لاذقیه و شیخ عید دیب الخیر به عنوان اعضای دائم.

همراه این هیأت فرعی مذکور یک عضو دیگر شرکت دارد برای هر شهرستان یکی از آقایانی که نام او در کنار نام شهرستانش ذکر شده است، آقایان: کامل حاتم از شهرستان لاذقیه، عبداللّه عابدین از شهرستان الحفه، حیدر محمد احمد از شهرستان جبله، یونس یاسین سلامه از شهرستان بانیاس، عبدالهادی حیدر از شهرستان مصیاف، محمود سلیمان الخطیب از شهرستان طرطوس، عبداللطیف ابراهیم از شهرستان صافیتا، علی صالح حسن از شهرستان تلکخ.

وظیفه این هیأت بررسی کفایت کسانی است که در لباس دینی مذهب جعفری به سر می برند و کسانی که تمایل به پوشیدن این لباس دارند و

ص:۲۱۱

تأیید کسی که حقیقتا رعایت این لباس را می کند و جلو گیری از کسی که برای هیأت محقق شده که او با پوشیدن این لباس خود را در سلک رجال دینی وارد ساخته است».

فرمان فانونی شماره ۳ اوّلین اعتراف رسمی در به رسمیّت شناختن مذهب اهل بیت در سوریه بود و این اعتراف ۲۵ سال دیرتر از به رسمیّت شناختن مذهب جعفری در لبنان صادر شد(۱).

این حقیقت باید گفته شود که این فرمان نقطه عطفی در احیای مذهب جعفری و برانگیختن آن در ساحل سوریه بود. در پی صدور این فرمان بلافاصله دو تحقیق مختصر صورت گرفت که پیرامون اصول دین و فروع آن بر مبنای مذهب جعفری، دور می زد. تحقیق اوّلی تحت عنوان الموجز المبین فی معرفه اصول و فروع الدّین علی مقتضی الفقه الجعفری نوشته کامل حاتم که شامل ۳۱ صفحه در قطع متوسّط بود این پژوهش به شیوه سؤال و جواب صورت گرفته بود.

تحقیق دوم تحت عنوان المختصر الجامع فی اصول الدّین و فروعه بود که عنوان دیگری نیز داشت المختصر الجامع فی الفقه الجعفری تألیف شیخ عبداللطیف الخیر و شیخ محمود صالح، شامل ۷۸ صفحه در قطع متوسّط.

هدف نهایی از انتشار این دو تحقیق، در این زمان به خصوص، کمک به اجازه گرفتن در بررسی کفایت کسانی بود که دوست داشتند به پوشیدن لباس دینی خود را آراسته سازند، از طریق قرار دادن کتابهایی مختصر و آسان در دسترس آنها. لیکن انجمنی که در اواخر نیسان ۱۹۵۱ تأسیس



---

۱- به رسمیّت شناختن مذهب جعفری در لبنان در قطعنامه شماره ۳۵۰۳ صادره در تاریخ ۲۷ کانون ثانی ۱۹۲۶ صورت پذیرفت. رجوع کنید به مجله القضائیه، یوسف صادر، سال ششم، شماره ۲، شباط ۱۹۲۶، ص ۵۱.

خود را اعلام کرد تا تاریخ ۲۷/۴/۱۹۶۲ بهره ای از عنوان رسمی خود نبرد و این همان تاریخ ماه آن است(۱). این تأخیر نشانگر مشکلات بسیاری است که پیش روی انجمن مذکور وجود داشت لیکن در خلال این مدت به فعالیت چشمگیری دست زد و در هر مناسبتی که پیش آمد اعلامیّه عمومی توزیع می کرد که آداب و اعمال آن روز را معرّفی می نمود. از آن جمله اطلاعیّه ای است که به مناسبت پایان یافتن ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۷۲ ه / ۱۹۵۳ م توزیع شد که در آن چنین آمده بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه و صلی اللّه علی سیّدنا محمد و آله الأطهار و اصحابه الأبرار.

«یا ایها الّذین آمنوا کتب علیکم الصّیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتّقون».

«ای مؤمن صابر، ای مؤمنی که با تقوای خود بر شهوات و با شب زنده داری بر خواب و غفلت و با ایمان خود بر غلبه دنیا و نعمتهای زودگذر آن پیروز گشته ای، انتظار تو در رسیدن به معشوق و دلدار روحانیت، یعنی دلدار هر مؤمنی، به درازا کشید. ماه مبارك الهی که قرآن در آن ماه نازل شده و هدایت و بیّنات الهی در آن متجلّی گشته و تاریکیهای غفلت از قلبهای مؤمنان زدوده گردیده؛ یازده ماه از دیدار چشمه جوشانش لب فرو بستی و تشنه کام بر سر برکه گوارا و آب زلال او آمدی و اینک او با هلال درخشان و جلالت عظیمش تو را حیاتی می بخشد پس به روزه اش افطار کن و از برکات و نعمتهایش بهره گیر.

ای مؤمنان، خداوند سبحان حدود پنجگانه را بر شما واجب گردانیده



---

۱- شماره ماه آن ۴۲۹ مورّخ نیسان ۱۹۶۲ است.

است: نماز، روزه، زکات و جهاد، و آن گاه که نیازی به جهاد مستقیم نباشد جهاد معنوی جای آن را می گیرد و حد پنجم با این چهار حد کامل می شود و مؤمن در حال ایستاده و نشسته در رکوع و سجود، جهاد می کند.

ای برادر مؤمن انجمن خیریّه اسلامی جعفری تهنیت خود را به واسطه صبر عظیم تو بر روزه روزهای گرم و شب زنده داری شبهای سرد، به تو تقدیم می دارد و هرگاه که تو را می بیند از اعماق وجودش احساس لذّت روحی می کند. تو او هستی و او توست تو دعوت پروردگارت را پذیرا شدی و از میوه های این شبهای مقدّس، عبادت خداوند را چیدی. با بیداری شبها، قلبی خاشع و چشمی گریان، در حالی که پروردگارت را در پی هر نمازت و مناجات پیوسته ات به روح اعلی، می خواندی، گوارا باد بر تو و بر تمام برادران مسلمانت یعنی کسانی که در این جهاد تو شرکت کردند و همان احساس تو را درک کردند کسانی که خداوند ایمان بنده ای را قبول نمی کند، مگر به واسطه دوستی آنها و نیکی و اخلاص برای آنها، خداوند شما و آنها را در حفظ و پناه خود دارد. ای برادر مؤمن آیا گمان می کنی در اعمال تو همین گرسنگی و تشنگی و عبادت و شب زنده داری به تنهایی ضامن نجات توست؟ هرگز! بلکه در این جا امر دیگری هست در این جا عمل بزرگی است که ابتدای آن نیّت و ارکان آن اخلاص و وفا و صدق و دوستی با هر مسلمان است و نیکی کردن و گرد آوردن پراکندگی آنها، بلکه نیکی کردن به همه مردم است بر اساس شمول این حدیث شریف: «مردم عیال خداوند هستند و محبوب ترین آنها در نزد او کسی است که نفع بیشتری به عیالش برساند» و در روایتی «نیکوکارترین آنها» آمده است.

پس ای برادر مؤمن در آن چه در باره پروردگارت، دینت و برادرانت بر

تو مترتّب شده دقّت کن.

این انجمن - که خدای تعالی آن را حفظ کند - تهنیت و مژده ای توأم با هم به تو تقدیم می کند. تهنیت به واسطه لذّات روحی آن و مژده به جهت فعالیّت انجمن خودتان و اعمال شایسته ای که انجام داده است. جمعیّت به حول و قوّه خدای متعال با تلاشی پیگیر به احداث سریع مسجد جامع و دبیرستان در لاذقیه و جامعی در طرطوس و جامعی دیگر در بانیاس و جامع و مسجد کاملی در قرداحه و نیز در بیت یا شوط اقدام کرده است. همین طور ساخت مسجدی در سخابه را به عضو فعّال شیخ فاضل احمد یوسف عید سپرده است و مسجدی در معیصره و مسجدی دیگر در عنازه و نیز مسجدی در ابوقبیس ساخته شده و فعالیتهای بسیاری که این انجمن - به دست اعضای فاضلش به آنهااقدام کرده است که دیده ای و از این قبیل کارهای شایسته که در این مناطق پراکنده است خواهی دید، کارهایی که دیدن آنها رساتر از شنیدن و واقعیّت آن فصیح تر از اوهام گشته است.

«یا ایّها الذین امَنُوا اجْتَنِبُوا کثیرا مِنَ الظَّنِ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِ اِثْمٌ».

«ادّعاها مادامی که شهودی بر آنها اقامه نشود فرزندانش حرامزاده اند».

و این انجمن شما - بحمداللّه - در مدّتی اندک با اعمال درخشان، تلاش پیگیر خود را در راه وحدت کلمه و تألیف قلوب فرزندان این وطن عزیز - که یک آسمان بر آنها سایه افکنده و یک زمین آنها را بر خود حمل می کند و یک نظام دموکراتیک آنها را فرا گرفته - ثابت کرد و در این جا ناگزیریم تا با تمام احساسمان، سپاس و امتنان خود را به دولت با درایت خود به واسطه موضع شایسته و حکیمانه اش، تقدیم کنیم که به واسطه آن راه

رسیدن به هدف عالی تر که ما و هر انسان مخلص دوستدار امّت و ملّت آن را در نظر داریم، یعنی اصلاحات عمومی، را برای ما آسان کرد.

و امّا انجمن از تو می خواهد که تلاشهای سودمند خود و دعاهای خیرت را تقدیم او کنی، همان طور که به هر یک از برادران مسلمانت تقدیم می کنی، در حین تهجّد و نمازت و در حین افطار و روزه ات و در حین صلوات بر محمّد و آل او(ص) خداوند ما و شما و تمام مسلمانان را موفّق بدارد».

«و قل اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردُّونَ اِلی عالم الغیب و الشهاده فیتبّئکم بما کنتم تعملون».

لاذقیه ۲۷ شعبان المکرم سال ۱۳۷۲ مطابق با ۱۱/۵/۵۳

و در عرصه ای دیگر، انجمن در کمین هر صدا و حرکتی نشسته بود خواه نویسندگان فاسد و یا داعیان تفرقه و فتنه و یا دامن زنندگان به غوغاهای نژادی و... و به مقابله شدید با آنها برمی آمد انجمن نامه هشداردهنده ای در باره توطئه ها و اهداف خبیث توطئه گران به مسؤولان امر نوشت از جمله نامه مورّخه ۲۰/۱۰/۱۳۷۹ ه / ۱۶/۴/۱۹۶۰ بود که شریف عبداللّه رئیس انجمن، آن را به استاندار لاذقیه نوشت که در آن چنین آمده بود:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

حضور استاندار معظّم لاذقیه

السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

«نامه های مغرضانه و موذیانه ای در حق طایفه مخلص از این وطن عربی، مکرّرا نوشته شده است که این طایفه همان علویان جعفری هستند و از آن جایی که تعرّض به مسائل قومی جز به مصلحت استعمار نیست

نـامه خود را تقـدیم می کنم تا نظر روشن بین شـما را به عواقب وخیمی که از برپایی جنجالهای قومی پدیـد می آیـد معطوف سازم، مسائلی که مایه خوشـحالی اسـتعمار و اذناب و جاسوسانش می شود و این امور را وسـیله ای برای ضربه زدن به وحدت این امّت متّحـد قرار می دهنـد و یقین من این است که اینهـا انگیزه هـای کینه توزانه اسـتعماری است که در قـالب مشـتی نـامه شـدّت یـافته تا این اموری را که گـذشت زمان بر آنها پرده کشـیده برانگیزد و خوشـحال می شوم که به حضـرت عالی یادآور شوم که من مدّت نیم قرن است که به موضوع وحدت صفوف اسلامی و دیگر وظایف خصوصا مسئله علویان جعفری پرداخته ام تـا این که موفّق شـدیم کـار خودمان را به شـکل انجمن خیریّه اسـلامی جعفری اظهار نماییم که عـدّه ای از بهترین نخبگان علمـای مورد اعتمـاد علوی جبـل را به خود ملحق سـاخته است. هـدف اول و آخر مـا نزدیـک کردن مـذاهب اسـلامی و دیگر طوایف غیر اسلامی به یکدیگر است و اینک، این فعالیّت ما در برخی نواحی استان شروع به ثمردهی کرده است.

در همین حال که ما مشـغول فعالیّتهای اصـلاحی بودیم، ناگهان استاد مجذوب با مقاله اش در مجله تمدّن اسلامی در مقابل ما ظاهر شد، وی در آن مقاله به بالاترین شخصیت اسلامی پس از رسول اکرم(ص) یعنی امام علی علیه السلام توهین کرده بود و ما در همان زمان این امر را به اطّلاع شما رسانیدیم و شما با سپاس فراوان به این امر همّت گماردید. پس از اندک زمانی مجله الأزهر با گفتاری در باره علویان که به امضای سید حسن عمر بود ما را غافلگیر کرد که در آن به علویان حمله کرده و آنها را از حدود اسـلام خارج دانسـته بود، همچنین شیخ عبداللّطیف المشتهری که هدایت پنج هزار نفر از علویان را به حریم اسلام به خود نسبت می دهد. گویا که

اینهـا چیزی از اسـلام نمی دانسـتند، مگر پس از تشـریف فرمایی او به این اسـتان که خشم بسـیاری را برانگیخت، به طوری که علمـای جبـل درصـــدد ردّ نوشـــتن بر او و بر نوشـــته هـای پیش از او برآمدنـــد و مـا از ایـن امر جلـوگیری کردیـم، زیرا عـــدم موضـعگیریهای قومی را که جز به مصالـح اسـتعمار نیست بر خودمـان فرض کرده بودیم. سومین هجوم مطـالبی بود که محمّد عبداللّه عنان در یک کلام نوشته بود:

«این نصـیریه که در این جا و در رسائل الدعاه بدانهااشاره کردیم طایفه ای از باطنیه هسـتند که تا به امروز در لاذقیه و طرابلس و حماه و دمشق باقی هسـتند و هماننـد دروزیان اظهار مسـلمانی می کننـد. آنها هماننـد دروزیان معتقـد به الوهیّت علیّ بن ابی طالب هسـتند و مانند آنها به دو گروه عقلاء و جهّال تقسیم می شوند و مانند آنها محافل دینیشان را در پنهانی برقرار می کنند. معروف این است که آنهـا ده تن از محـارم از دختران و خواهران و زنـان یکـدیگر را مبـاح می داننـد و به نظر آنهـا ایمـان زن کامل نمی شود مگر این که خودش را برای برادر مؤمنش حلال گردانـد، ولی آنها خودشان را برای مردمان بیگانه حلال نمی کننـد. نصـیریه زنان را هماننـد حیوانات مجرد از روح می دانند و ظاهرا آنها در اصل به دعوت پنهانی برمی گردند که مذهب دروز از آن مشـتقّ شده و به عمده امور اباحی که به آنها نسـبت داده می شود، گردن نهاده اند». [پایان گفتار عنان]. از این جا اهـداف و اغراض پسـتی برای شـما آشـکار می شود که مقصود آنهـا جلوگیری از رونـد وحـدت و انسـجامی است که افراد با اخلاص و غیور این امّت عربی آن را پدیـد آوردنـد امّتی که پیشـرفت و شـکوفایی آن ممکن نخواهـد بود مگر با وحـدت در شؤون مختلف آن.

درخواست ما از حضرت عالی این است که دولتِ با کیاست، با مشتی

ص:۲۱۸

آهنین بر سر فتنه انگیزان و نویسندگان بدخواه بکوبد تا عبرت و پندی برای کسانی باشد که ضربه زدن به این وحدت را پیش خود زمزمه می کنند.

و در پایان با قبول احترامات بر ما منّت گذارید»(۱).

فعالیّتهای انجمن فقط در حدود سواحل سوریه متوقّف نشد بلکه روابطی را با جمعیّتها و محافل و هیئتهای دینی شیعه در سایر نقاط دنیای عرب برقرار کرد و نیز گردهماییهایی منعقد ساخت. بارزترین روابط انجمن، ارتباط آن با مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان بود که از ظهور این انجمن نوپا استقبال کرده و از اقدامات و فعالیّتهای آن پشتیبانی کرد. نامه امام موسی صدر رئیس مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان، که برای رئیس و اعضای انجمن جعفری لاذقیه فرستاده دلیل این مطلب است. متن نامه چنین است(۲):

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

«محضر امیر جلیل القدر شریف عبداللّه الفصل - اعزّه اللّه -

سروران، علمای عالیقدر، مردان حق و دین و جهاد - دامت برکاتهم

برادران عزیز، اعضای بزرگوار انجمن

سلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

تحیّت پاک اسلام توأم با سرور، و آرزوی پیروزی و کسب موفقیّت همراه با پوزش از عدم حضور خود به واسطه قرارهای قبلی خارجی، را تقدیم می کنم.



---

۱- رساله خطّی که در آرشیو خود نگهداری می کنیم.

۲- رساله خطّی که در آرشیو خود نگهداری می کنیم.

و امّـا بعـد، شب دهشـتناکی که این امّت را فرا گرفته و خطرهـایی که از هر طرف بلکه از داخـل و از میـان خـانه ها و نفوس و عقول آنها را تهدید می کنند که بعضـی به جهت نبرد اسـتعمارگران کافر و برخی به واسطه وسوسه شیطان پدید آمده، خدا ما را از آنهـا دور سـازد. این شب تیره و این خطرهـای تهدیـدآمیز به مـا نهیب می زنـد که تمام نیروهای این امّت را تک تک یا گروهی بسیج کنیم و اگر وارد میدان مسابقه و تحدّی می شویم در راه بقا تا سر حدّ مرگ بایستیم و در این نبرد سرنوشت ساز برترین پشتوانه ها و قوی ترین ارکان خویش را به کار گیریم.

در مسـیر این واقعیت علمـای مسـلمان که از چشـمه سار زلال اهل بیت رسول اکرم علیه و علیهم الصّلاه و السّلام نوشـیده اند احسـاس کردنـد که واجب عینی است که از گوشه عزلت بیرون آینـد و دیوارهـای تفرقه و اختلافـات را بِدَرَنـد و وارد میـدان شوند میدان خدمت و رهبری فکری. و این علما که از ائمّه معصومین(ع) رهبری و از سیره آنها مذهبشان را گرفته اند و ولایت و تمسّـک بـه ایشـان را معراج و منهـاج خـویش قرار داده انـد، آنچـه از ایشـان انتظـار می رود این است که در راه ارائه دین و روشنگری ابعاد آن و تبلور ارکان آن در زندگیشان ذوب شوند تا تجربه والای اسلامی خود را بر امّت و بر عالم عرضه نمایند. بنـابراین در اجتماع شـما بزرگواران در راه مشورت و گفتگو و یکی کردن مواضع و آرا و انـدیشه ها و فتواها و تقـدیم آنها به این امّت متحیّر جـای شـگفتی نیست، امّتی که در دور و نزدیـک این آفـاق بـا نور و عروه الوثقی که گسسـتگی در آن نیسـت زندگی می کند.

تعجّبی نـدارد اگر تلاشـهای صادقـانه ای را می بینیم که به سـرعت فرصـتهایی را که بر انسـان هماننـد گـذر ابرهـا می گـذرند غنیمت می شمرند.

از ایـن رهگـذر و در ایـن فرصت درخشـان، من به عنـوان برادر شـما برای خـدا و در دین خـدا و در مـذهب اهـل بیت رسـول خدا(ص) سـلام و درود خود و صدها هزار نفر از برادران لبنانی شـما و بلکه دعاهای خیر دهها میلیون نفر از برادران شما را در نقاط مختلف زمین به سوی شـما می فرستیم به نام این صبرپیشـگان نیکوکاری که خداوند در طیّ قرنها آنها را به بلای حسـنه ای مبتلا ساخت و از سختیها و مشکلات سربلند بیرون آمدند به شما درود می فرستم.

من در حالی که در رنجها و سـختیها و آرزوها و خواسـته های صادقانه شـما و در مسؤولیّتهای رهبری با شما شریک هستم و با تأکید بر این که این اقدام همان نیاز مردم و راه میانه است، بر شما درود می فرستم.

بر شـما درود می فرسـتم در حـالی که تمام نیروهای مجلس اعلای اسـلامی شـیعی در لبنان را با صـدق و اخلاص متوجه شـما گردانیده ام بدون این که مجلس اعلای اسـلامی شیعی تفاوتی قائل و یا جانبداری کند مؤسّسه ای که برای اولین بار در تاریخ ما چنان بردباری به خرج داد که با پیشینان متقدّم خود مراوده کرد و مؤسّسه ای که همچنین تلاش و کوشش طاقت فرسایی را به ظهور رساند که در مؤسّسات مشابه آن نظیری ندارد.

سروران عزیز و برادران بزرگوار من،

این افتخاری عظیم است که روزی زنده باشـیم که در آن این تجربه والای اسـلامی یعنی مذهب اهل بیت را بدون تقیّه و مدارا عرضه کنیم و این مذهب و علما و پیروان آن همدوش مذاهب کریمه اسلامی قرار گیرد. در کنار آنها و در سیاق برادری و در راه ادای رسالت و رهایی این امّت و اندیشمندان و تحصیل کردگان آن بایستد. شما علمای مجاهد و برادران

مبارزتان کمک بزرگی در تحقق این روز هستید. خدا را شکر به جهت تلاشهای شما و پاداش خیر از اسلام و رسول آن و اهل بیتش بگیرید.

پس این فرصت پیش آمده را غنیمت بشمریم و کاری واحد و سخت را شروع کنیم و از بازیچه های این راه و فریبندگیهایش دوری کنیم و مقاوم و استوار در برابر موانع و عوامل بازدارنده آن بایستیم.

این امّت منتظر هستند و رسول اسلام ندا می دهد و امام و ولیّ ما علی علیه السلام می گوید: با ورع و تلاش خود و نیرو و استواری مرا یاری دهید. ای سروران بزرگوار:

موضع گیری دقیق، بیداری بیشتر و چشم اندازی به آینده نزدیک و دور را می طلبد. این بدان جهت است که مجالی برای سوء استفاده از اوضاع و عواطف باقی نگذاریم و این خصلت آشکاری را که روزگاران سخت و خطرهای تهدید کننده بدان نیازمند است وا نگذاریم. موضع شما سروران جلیل القدر امروز، موضعی تاریخی است و ما لحظه ای شک نمی کنیم که این امر از صلاحیت آگاهانه شما و تحمّل بی طرفانه و آزاد منشانه شما نسبت به مسؤولیّتهایتان ناشی شده است خداوند یاور و دستگیر شما باشد که او بهترین مولا و بهترین وکیل است. و السّلام علیکم و رحمه اللّه برکاته».

رئیس مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان

سید موسی صدر

اهداف انجمن بسیار و متنوع بود که عبارتند از:

۱- نشر فرهنگ اسلامی و حمایت از اهل فضل.

۲- بازسازی و نوسازی مساجد و مدارس دینی و علمیّه و مراکز درمانی.

۳- گسترش آموزشهای دینی در مدارس علویان بر اساس مذهب جعفری.

۴- کمک رسانی به فقرا و آموزش طلاب فقیر به صورت رایگان بر حسب امکانات انجمن.

۵- اندیشه نزدیک سازی طوایف اسلامی و ایجاد الفت با طوایف دیگر.

و تحقّق این اهداف صرف تلاشی طاقت فرسا و صبر و اهتمام بسیار را می طلبید. با توجّه به ترکیب جمعیّتی پدید آمده در ساحل سوریه، انجمن کارت ممتاز افتخاری صادر کرد و به کسانی که تلاش پسندیده یا فداکاری قابل تحسینی در راه اهدافی انجام دهند که انجمن برای رسیدن به آنها تلاش می کند، داده می شد، شکل این کارت بدین گونه بود:

کارت ممتاز افتخاری

به جناب ............... از طرف انجمن خیریه اسلامی جعفری به پاداش تلاش پسندیده و فداکاری قابل تحسین ایشان، در راه هدف والایی که این انجمن جوان برخاسته از ملّت برای رسیدن و دستیابی به آن تلاش می کند و بر طبق، اساسنامه داخلی انجمن اهداء می شود. خداوند خطاهای همگان را با خیر و صلاحی که در آنهاست محو کند

رئیس انجمن

انصافا باید بگوییم:

پایه گذار حقیقی انجمن جعفریه در لاذقیه و مغز متفکّر و زبان گویای آن، مرحوم شریف عبداللّه الفضل آل علوی حسنی بود که سلسله نسبش به مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام می رسید. اصل او از حجاز بود

که در لاذقیه سکنی گزیده و آن را محل اقامت خود قرار داد. بعد از این که سعودیها بر حجاز استیلاء یافته و حکومت شریف حسین را برانداختند. این انجمن برای شریف همه چیز زندگیش بود که از وقت و سلامت و راحت خود برای آن دریغ نمی کرد و مکانت و منزلتی که انجمن از آن بهره مند بود به فضل و مکانت او برمی گشت، با توجّه به جایگاه بلند علمی او و روابط محکمی که با شخصیتهای معروف اسلامی در جهان اسلام و حوزه های دینی نجف و ایران و دیگر مناطق داشت.

شریف عبداللّه از زمان تأسیس انجمن جعفریه در لاذقیه در سال ۱۹۵۱ رئیس آن بود تا زمان وفاتش در ظهر پنجشنبه اول ذی حجّه ۱۳۹۵ ه مطابق با ۴ کانون اول ۱۹۷۵ و جلسات انجمن پیش از آن که مقرّ خاصی برای آن به وجود آید در خانه وی تشکیل می شد. مسجد جامع امام جعفر صادق علیه السلام در منطقه رمل شمالی لاذقیه پر افتخارترین کارهای انجمن محسوب می شود احداث این مسجد واقعه ای منحصر به فرد و مهم در تاریخ لاذقیه و ساحل سوریه بود.

این مسجد در سال ۱۳۸۶ ه / ۱۹۶۸ م ساخته شد و مساحت آن همراه با ایوانها ۵۵۰ متر مربع بود و برای احداث آن کوششهای وسیعی صورت گرفت. هزینه آن ۲۲ هزار لیره سوریه شد که از محل صدقات مستحبّی جمع آوری گردید. گاه برخی از مشایخ جلیل القدر نشریه ای را منتشر می ساختند که منافع آن به بنای مسجد جامع و انجمن اختصاص می یافت از جمله:

شیخ عبدالرحمن الخیر که کتابچه ارزشمندی به نام تحفه المؤمن فی فضل یوم الجمعه و اشهر رجب و در شعبان و رمضان و الأعمال و الأذکار المسنونه فیها را منتشر ساخت.

ص:۲۲۴

همچنین شیخ محمود سلیمان الخطیب جزوه کوچکی را منتشر ساخت که حاوی قصیده ای با عنوان – ارج النبوه – یا بیان ولادت نبی اکرموص) بود و درآمد آن را به مسجد جامع امام جعفر صادق در لاذقیه اختصاص داد. همین طور شیخ محمود صالح و شیخ عبداللطیف الخیر کتابچه ای با عنوان المختصر الجامع فی الفقه الجعفری منتشر ساخته و بخشی از درآمد آن را به جمعیت جعفریه لاذقیه اختصاص دادند. و عده بسیاری دیگر.

مسجد دو درب غربی و شمالی دارد بر سر درِ درب غربی سنگ مرمر مستطیل شکلی به طول در قرارداد که بر آن این آیه نقش بسته است: «انما یعمر مساجداللّه من آمن باللّه و الیوم الاخر و اقام الصلاه و آتی الزّکاه و لم یخش

الّااللّه». و در سمت راست و شمال در، از داخل دو لوحه سنگی است که بر روی هر یک تاریخ احداث مسجد وجود دارد بر روی کتیبه سمت راست ابیات زیر نوشته شده است:

لک الخیر هذا مسجد طاب مهده

فاذن بدین اللّه فیه و کبر

یرف علیه الطیب من آل احمد

و یطفو علیه الیمن من فیض حیدر

یبارکه التشریف باسم ابن فاطم

امام الهدی و ابن الائمه جعفر

یحف به اتباع کل مبرء

من اللرّجس معصوم الفؤاد مطهّر

بناه بناه الخیر زلفی لربّهم

وایّ ثواب فات مجهود خیر

و من یقرض التاریخ عرفا یوفه

حمیدا و من ینصر به اللّه ینصر(۱)



---

۱- «خیر برای توست، این مسجدی است که زمینش پاک است، پس در آن به دین خدا اذان بگو بانگ تکبیر بلند کن».«از

برکات آل محمّدص پاکی بر آن چیده شده و از فیض امام علی، حیدر و کرار برکت و میمنت بر آن داخل شده است».«نامیده شدن آن به اسم پسر فاطمه امام هدایت و فرزند ائمه یعنی امام جعفر صادق علیه السلام آن را مبارک کرده است».«پیروان ائمّه ای که از هر پلیدی و باطنشان معصوم و مطهّر است بر گرد آن جمع می شوند»«بانیان خیر به جهت تقرّب به درگاه خدا این مسجد را بنیان نهادند و کدام کار خیری ثوابش از بین می رود؟»«هر کس به تاریخ قرضی دهد به طور کامل به او ادا خواهد شد و هر کس خدا را یاری دهد، یاری خواهد شد».

و بر کتیبه سمت چپ این ابیات نقش بسته است:

رفعناه فی هذی الجوانب مسجدا

و شدناه للبرّ العمیم و للهدی

رفعناه من آلاء طه و حیدر

علی السّاحل الزّاهی منادا و موردا(۱)

و زانت محیاه شمائل جعفرفللّهِ ما ابهی و انقی و امجدا

هنیئا لاهل الخیر یعطون قانیاو یجنون بالفانی الثواب المؤبدا

و طوبی لهم نالوا الخلود و انهمسیلقون فی التاریخ ذلک اخلدا(۲)

در مسجد خانه ای برای نگهبان و مکانی مخصوص زنان وجود دارد و تعدادی مغازه و دفاتر اجاره ای به مسجد ملحق شده که عواید حاصل از



---

۱- «این ساختمان را به عنوان مسجدی در این اطراف برافراشتیم و آن را برای احسان عمومی و هدایت مردم ساختیم»«این مسجد را با توجّهات پیامبر اکرمص و امام علی علیه السلام بر ساحل درخشان همچون چراغ و خاستگاه هدایت بنا کردیم».

۲- «و به طبیعت امام جعفر صادق علیه السلام زینت یافت و به خدا سوگند چه طبیعت پر بها و پاک و با کرامتی دارد» «گوارا باد بر اهل خیر که اموال فانی را صرف بنای مسجد کردند که به واسطه آن ثواب ابدی را به دست آورده اند» «خوشا به حال ایشان که به جاودانگی دست یافتند و به زودی در تاریخ به این جاودانگی برخورد خواهند کرد».

آنها صندوق خیریه انجمن را تغذیه می کند.

فعالیتهای انجمن تا همین اواخر بسیار محدود و منحصر به جلسات

مذهبی بود که به مناسبتهای دینی معروف بر پا می شد ولی از تابستان گذشته - ۱۹۹۰ م - روند فعالیّتهای انجمن به واسطه حضور برخی از شیوخ ایرانی فزونی یافت. یکی از ایشان امامت نمازگزاران را در جمعه ها به عهده گرفت و دیگری به تدریس دروس دینی در محلّ انجمن پرداخت. این خطبه ها با استقبال زیاد و توجّه گسترده مردم روبه رو شد و جمعیّت بسیاری جذب مسجد شدند. حضور شیوخ ایرانی مرحله جدیدی در حیات انجمن بود که آن را از حالت سکون و رکود به حرکت فعّالانه وا می داشت.

از بارزترین نتایجی که این مرحله جدید به همراه داشت افتتاح

مدرسه ای برای آموزش قرآن و تجوید و حفظ آن و افتتاح کتابخانه مسجد بود که دربردارنده مراجع دینی بود. انجمن همچنین برای انتخاب عدّه ای از طلاب برگزاری مسابقه ای را اعلام کرد که آنها را برای تخصُّص یافتن در فقه جعفری به دانشگاه امام صادق در تهران بفرستد و هشت طلبه را برگزیدند.

روند فعالیّتهای انجمن در حال افزایش مستمر بود، اگر آن حادثه تأسّف بار روی نمی داد حادثه این بود که وجود شیوخ ایرانی در لاذقیه و فعالیتها و عملکردهای آنها در جبال لاذقیه خشم برخی از مشایخی را که همّت آنها باقی گذاشتن ملّت عوام در مرداب جهل بود، برانگیخت زیرا آگاهی دادن آنها روشنگری دینی صحیحی بود که به معنی برچیدن نفوذ این شیوخ و به تبع محروم شدن آنها از منافع مادی بی حد و حصر آن بود. از این رو درصدد دفاع از مصالح تهدید شده خود برآمده و شروع به القای

شبهاتی درباره وجود شیوخ ایرانی کرده و مطالبی را به آنها نسبت

می دادند و مخفیانه پیامهای تهدیدآمیز برای آنها می فرستادند و به نزد مسؤولان رفته و آنها را علیه ایشان تحریک می کردند و توانستند دشمنی و کینه یکی از متنفّدین را که میان او و رئیس و دبیر انجمن جعفریه دشمنی بود، برانگیزند تا این شخص بر انجمن دست گذاشته و هیأت مدیره آن را منحل و هیأت مدیره جدیدی تشکیل داد این اعمال فعالیت شیوخ ایرانی در لاذقیه را به مقدار زیادی کاهش داد. ما امیدواریم که اوضاع به همان وضعیتی که بود برگردد، زیرا منافع فراگیری برای عموم داشت که نتایج مثبت آن در آینده ای نه چندان دور منعکس خواهد شد.

از آن جایی که ما در صدد گفتگو در باره انجمن هستیم چاره ای نداریم که به اقدامات فرد خَیِّر بزرگ، سید صبحی اشاره کنیم، او کمکهای مادی سخاوتمندانه ای به انجمن داشت که سزاوار سپاس و ستایش است. وی برای زکات فطریه در سال ۱۹۹۰ مبلغ بیست هزار لیره سوریه و در سال ۱۹۹۱ مبلغ ۷۵۰۰۰ لیره سوریه به اضافه ۱۵۰ کیسه که هر کیسه ۵/۲ کیلو گرم شکر و پنج کیلوگرم برنج و ۲/۱ کیلوگرم چای و یک حلب کوچک روغن ۲ کیلویی بود به انجمن پرداخت کرد. در حالی که مدیریت اوقاف از زمان تأسیس انجمن تا به حال مبلغی ما بین ۸ تا ۱۰ هزار لیره سوریه به تدریج به انجمن بخشیده است(۱).

انجمن خیریّه امام علیّ الرضا(ع) در جبله

این انجمن در سال ۱۹۶۲ در دو منطقه جبله و قرداحه تأسیس شد و

ص:۲۲۸

---

۱- در همین مجله، مراجعه کنید به مقاله ما: «المرشد العربی مجله اسلامیه مجهوله» الثقافه الاسلامیه، شماره ۳۴ جمادی الأولی - جمادی الثانی ۱۴۱۱ ه ت ۲، ك ۱، ۱۹۹۰.

مرکز آن جبله بود و این اهداف را دنبال می کرد.

۱- احداث مساجد در دو منطقه جبله و قرداحه.

۲- شرکت در کارهای خیر مانند کمک به خانواده شهیدان، فقیران،

مساکین و طلاب علم و احداث درمانگاهها و خانه سالمندان و دارالعلمها و کتابخانه های عمومی(۱).

از نتایج کارهای این انجمن احداث دو مسجد در جبله، یکی در محلّه

جبیبات به نـام امام علیّ الرّضا علیه السّـلام و دیگری در محلّه العماره به نام الامام الحسـین علیه السـلام؛ همچنین در کمکهای مادی به احداث مسـجد سومی در روسـتای بسیسـین شـرکت داشت که ساخت آن هنوز پایان نیافته بود و در نیمه شعبان ۱۴۱۱ اول آذار ۱۹۹۱ م انجمن مـذکور آموزشـگاه امـام حسـین علیه السّـلام را به منظور آموزش حفظ و تـدریس قرآن کریم افتتاح کرد. با توجّه به این که انجمن به شـیوه عضویّت و شـراکت و از طریق کمکها و صدقات و اموال وصیّت و وقفیّات و کمکهای مـادی خـارجی پس از موافقت وزارت کـار و امور اجتمـاعی و موارد دیگری که هیأت مـدییره انجمن با آن موافقت کرده بود اداره می شد(۲)، لذا فعّالیتهای آن محدود بود و روند آهسته ای را می پیمود و به مراسمی که به مناسبتهای دینی بر پا می کرد بسنده می نمود. از بارزترین فعالیتهای این انجمن در سالهای اخیر - در تابستان ۱۹۹۰ - اعلام بازگشایی دوره رایگان تدریس قرآن کریم و مبادی فقه اسلامی بود، در این اعلان چنین آمده بود:



---

۱- ماده ۱ از نظام داخلی انجمن.

۲- نظام داخلی انجمن، فصل پنجم، امور مالی انجمن.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

اطلاعیه شماره ۱

به ملّت بزرگوار:

انجمن خیریّه امام علی الرّضا در جبله خرسند است که اعلام کند بازگشایی دوره رایگانی را برای تدریس مقرر کرده به شرح ذیل:

۱- قرائت قرآن کریم (قرائت و تجوید) که رسول خدا(ص) فرموده است: «بهترین شما کسی است که قرآن فرا گیرد و آن را بیاموزد».

۲- مبادی فقه اسلامی شامل فرائض و سنن و احکام (اصول دین)، فروع دین، طهارت، نماز و... به جهت عمل به آیه شریفه: «ولیتفقّهوا فی

الدین» - توبه / ۱۲۲.

۳- این دوره دانش آموزان مراحل آموزش ابتدایی - آمادگی - دبیرستان... را می پذیرد.

۴- انجمن مذکور به هر یک از طلاب مراحل مذکور چنانچه حضور او کامل باشد، در پایان هر ماه صد لیره سوریه پرداخت می کند.

۵- انجمن به هر عضو این دوره یک جلد قرآن کریم و تعدادی کتب فقهی و کاغذ نگارش بدون بها می دهد.

۶- انجمن در پایان هر ماه مسابقه ای برای طلاب در آنچه آموخته اند برگزار می کند و به برندگان اوّل و دوم و سوم هدیه ای مناسب و سمبلی اهدا می کند.

۷- این دوره از هفتم محرم ۱۴۱۱ ه مطابق ۲۹ تموز ۱۹۹۰ آغاز می شود.

۸- داوطلبان عضویت در این دوره لازم است در مسجد امام حسین علیه السّلام در محله العماره در ساعت ۵ بعدازظهر هر روز، از ۲۲/۷ تا ۲۸/۷/۱۹۹۰ حاضر شوند.

در پایان به درگاه خداوند سبحان متوسل می شویم تا ما را به آنچه خیر اسلام و مسلمین در شرق و غرب زمین در آن است موفّق بدارد. والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

۱۲/۷/۱۹۹۰ هیأت مدیره انجمن امام علیّ الرضا - جبله

سپس به دنبال این اطّلاعیه، اطلاعیّه دوم را در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۱ ه ۲۹/۱۰/۱۹۹۰ صادر کرد:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

اطلاعیّه شماره ۲

به ملّت بزرگوار

پیرو اطلاعیه شماره ۱ انجمن خیریه امام علیّ الرضا در جبله، مورّخ ۲۹ ذوالحجه ۱۴۱۰ ه مطابق ۲۲/۷/۱۹۹۰ م و به واسطه علاقه شدیدی که این انجمن برای ارائه فرهنگ اسلامی قرآنی به اقشار بالای جامعه دارد... .

در نظر گرفتیم دوره رایگانی که برای آموزش حفظ قرآن در آموزشگاه امام حسین(ع) دایر شده هماهنگ با آموزشهای زیر، ادامه پیدا کند:

نخست موادی که تدریس می شود عبارتند از:

۱- آموزش حفظ قرآن کریم.

۲- مبادی فقه اسلامی.

۳- مطالعه گروهی از احادیث «دینی و اجتماعی» نبی اکرم نظیر احادیث:

«الصّلاه عمود الدین من اقامها فقد اقام الدّین و من ترکها فقد هدم الدّین».

و «والذی نفس محمد بیده لن تدخلوا الجنّه حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا

حتی تحابوا».

و «المسلم للمسلم کالبنیان المرصوص - شدّ بعضه بعضا».

و «وقد سئل من احب النّاس الی اللّه فقال احب الناس الی اللّه انفعهم للنّاس».

و «کل المسلم علی المسلم حرام: رمه و ماله و عرضه».

و «من غشَّ فلیس منا».

و «المحتکر ملعون و شارب الخمر کعابد الوثن و ما اسکر کثیره فقلیله حرام».

و «و کونوا عباداللّه اخوانا».

و «من احب اللّه و رسوله فلا یؤذ جاره...».

دوم - با توجه به اشتغال طلاب به برنامه های مدرسه ای خود، مطالعه احادیث منحصر به روز جمعه است از ساعت ۹ صبح تا بیست دقیقه قبل از نماز ظهر.

سوم - این امکان هست که برای طلاب داوطلب بین نماز مغرب و عشاء دروسی داده شود.

چهارم - داوطلبانی که مایل به عضویت در این دوره هستند لازم است همراه اولیای خود در آموزشگاه امام حسین حضور یابند تا بعد از تحویل درخواست عضویّت نسبت به ثبت نام ایشان اقدام شود.

پنجم - انجمن خیریه هیچ التزامی در پرداخت وجهی به دانش آموزان ندارد.

ششم - هر دانش آموزی که به طور کامل پایبند به ضوابط آموزشگاه نباشد، بلافاصله اخراج می شود.

هفتم - ثبت نام از ۱۳ ربیع الثانی ۱۴۱۱ ه مطابق ۱/۱۱/۱۹۹۰ آغاز و

در ۲۳ ربیع الثانی ۱۴۱۱ مطابق با ۱۵/۱۱/۱۹۹۰ پایان می پذیرد.

خداوند در آنچه مورد محبّت و رضایت او است دستگیر ما باشد.

۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۱ ه / ۲۹/۱۱/۱۹۹۰ م

هیأت مدیره انجمن خیریه امام علیّ الرضا – جبله

از کارهای بزرگ انجمن اقدام به توزیع کمکهای مادی ماهیانه، به طور مستمر درمیان خانواده های عفیف فقیر بود که از یک سو بـا امکانات مالی انجمن و از سوی دیگر با وضع و حالت هر خانواده متناسب بود. به طوری که انجمن نام این خانواده ها را در دفتری مخصوص در نزد خود نگهداری می کرد(۱).

## انجمن بانیاس

این انجمن در سال ۱۹۷۲ تأسیس شد و مهمّترین اقدامات آن احداث دو مسجد در ساحل بانیاس بود. مسجد اوّل مسجد امام حسین علیه السّلام و دوم مسجد السیّده الزّهراء علیهاالسّلام بود.

## انجمن خیریه اسلامی جعفری در طرطوس

در اواخر سال ۱۹۷۲ م در طرطوس تأسیس شـد و دایره فعالیّتش دو منطقه صافیتا و الـدریکیش را دربر می گرفت و به منظور هدف نهایی، دو شعبه فرعی آن، یکی در صافیتا و دومی در الدریکیش شکل گرفت.

هدف از ایجاد این انجمن:



---

۱- این اطّلاعات را از سیّد مصطفی خطیب که یکی از اعضای انجمن خیریه جعفریه طرطوس و کارمند آن است به دست آوردیم.

۱- اقدام به نشر فرهنگ اسلامی و اخلاقی با هر وسیله ممکن همچون کتابخانه و مجله.

۲- احداث و نوسازی مساجد و پرداخت هزینه آنها.

۳- ایجاد درمانگاههای خیریه و خانه های سالمندان.

۴- کمک به فقرا و درماندگان.

۵- توسعه اندیشه نزدیکی میان همه گروهها و طوایف در منطقه.

۶- اقدام به ایجاد گورستانها در صورتی که بدان نیاز باشد.

انجمن به خرید قطعه زمینی به مساحت ۱۱۱۹ متر مربع در منطقه غربی در طرطوس اقدام کرد و مسجدی به نام مسجد امام حسین علیه السّلام و درمانگاهی در آن جا احداث کرد. هزینه ساخت این دو بنا را خانم سجیعه حسین و همسر سعودی وی آقای محمّد عبداللّطیف جمیل تقبّل کردند. مسجد جامع اینک در مراحل پایانی است و بزودی برای افتتاح آن مراسمی برگزار می شود. علاوه بر این مسجد، انجمن در احداث تعداد دیگری از مساجد در برخی از روستاهای منطقه طرطوس مشارکت زیاد و فعّالی داشت که عبارتند از: روستای برمانه المشایخ سجنو، مطرو، التفاحه و... همچنین در سال ۱۹۸۸ آموزشگاهی برای آموزش قرآن کریم دایر کرد و جوایز مادی مشوّقانه ای برای کسانی که یک جزء از قرآن کریم را حفظ کنند اعلام کرد که مبلغ آن پانصد لیره سوریه بود.

از فعّالیّتهای انجمن همچنین توزیع ۴۰۰ نسخه از کتاب نماز مطابق با مذهب جعفری همراه با تعداد زیادی قرآن در مساجد طرطوس و حومه آن و میان کسانی که به عضویت انجمن درآمده بودند، می باشد و از سوی دیگر انجمن به دایر کردن دوره آموزشی برای امامان مساجد در منطقه طرطوس - هر جا که بدان نیاز بود - اقدام کرد و این کار بزرگی بود که در

هیچ انجمن دیگری نظیر آن را ندیدیم(۱).

و از اقدامات انجمن همچنین:

۱- ارائه کمکهای مادی به نیازمندان، خانواده های تحت پوشش به صورت مقرّری ماهیانه.

۲- انجمن، خودروی کمک رسانی مخصوص داشت که در نوع خود در طرطوس تک بود و آن را در اختیار همه مردم قرار می داد تا آسیب دیدگان، بیماران و یا مردگان را به هر منطقه ای در سوریه و در هر ساعتی از شب یا روز، انتقال دهند.

۳- انجمن به نزدیکی میان همه گروههای مردمی فرا می خواند و این کار در خلال مناسبتهای دینی و سایر مراسمها صورت می گرفت و نیز اقدامات خود در این خصوص را با مدیریت اوقاف اسلامی در طرطوس و دیگر هیأتهای دینی هماهنگ می کرد.

و امّا امور مالی انجمن متّکی به مشارکتها، صدقات و عواید حاصل از عضویت بود و گاهی کمکهای مالی محدودی از وزارت اوقاف اسلامی به انجمن می رسید و از مدیریت کار و امور اجتماعی هر سال کمک مالی که مقدارش ۵۰ هزار لیره سوریه بود به انجمن می رسید، امّا این مبلغ ناچیز بود و در مقابل اقدامات بزرگ که انجمن بدان ها می پرداخت و عبارت بود از ارائه کمکهای مالی به فقیران و نیازمندان و خانواده های تحت پوشش چیز قابل توجّهی محسوب نمی شد.



---

۱- نظام نامه داخلی انجمن.

## شعبه انجمن خیریّه اسلامی جعفری در صافیتا

انجمن خیریّه اسلامی جعفری در صافیتا در اواخر سال ۱۹۷۲ م شکل گرفت و در ابتدای کار شاخه ای از انجمن خیریه اسلامی جعفریه در طرطوس بود و چون فعالیّتهای بیشتر از فعالیّت انجمن طرطوس - انجمن مادر - از خود نشان داد ناظران بر امور انجمنهای خیریه در مدیریت کار و امور اجتماعی تصمیم به جدا کردن آن گرفتند. این اقدام در ۱۴ تموز ۱۹۷۵ بود و در شماره ۱۰۰۰ نشریه، به نام «شعبه انجمن خیریه اسلامی جعفری در صافیتا» اعلام آن صورت گرفت. دامنه فعالیّت آن شهر صافیتا و روستاهای آن را در بر می گرفت و اهداف آن همان اهداف انجمن جعفریه طرطوس بود به اعتبار این که شعبه ای از آن انجمن بود(۱).

انجمن صافیتا بر کلیّه انجمنهای جعفریّه در ساحل به واسطه کارها و فعّالیّتهایی که انجام داد، برتری یافت. از جمله این اقدامات:

۱- ساخت مسجد بزرگی در صافیتا به نام جامع الامام الحسین علیه السّلام و این تنها مسجد جامع صافیتا بود که اگر وجود انجمن نبود ساخت مسجد جامع در صافیتا به علل بسیاری دشوار بود.

۲- بازگشایی آسایشگاهی برای سالمندان.

۳- گشایش حسینیه وسیعی برای برپایی مناسبتهای دینی و قومی.

۴- ایجاد قبرستانی وسیع در بلندیهای مشرف بر صافیتا در سمت شرق که انجمن آن را از املاک دولتی گرفته و در آن دو غرفه بنا کرد که تشییع کنندگان در روزهای بارانی در آن پناه گیرند.



---

۱- برگرفته از نامه آقای محمد حسن هلال رئیس انجمن جعفریّه صافیتا.

۵- دستیابی به خودروی امداد مخصوص برای انتقال بیماران و مردگان.

۶- انجمن کمکهای مالی برای احداث مساجدی در روستاهای مجاور ارائه می کرد و کمکهای مالی ماهیانه به امامان جماعت و مؤذّنان این مساجد می پرداخت.

۷- انجمن صدقات ماهیانه ای به خانواده های فقیر تحت پوشش و نیازمندان می داد در کنار کمکهایی که در مناسبتهای دینی و اعیاد ارائه کرد.

امّا اقدام افتخارآمیز انجمن، بیمارستان مجتبی خیری بود که آن را در بلندیهای سمت غرب صافیتا بنا کرد. این بیمارستان از دو طبقه تشکیل شده بود و بیشتر از پنجاه تخت و دو اتاق عمل که یکی برای زنان و زایمان بود به آن افزوده شد. درمانگاه مجهز به دستگاه اشعه و سیستم آزمایشگاهی بود.

در بیمارستان بیش از بیست پرستار مرد و زن و دو پزشک دائمی کار می کردند، گذشته از پزشکان متخصّص که انواع عملهای جرّاحی را در بیمارستان انجام می دادند. بیمارستان، معالجه بیماران فقیر را رایگان انجام می داد. همچنین از سایر بیماران هزینه ای متناسب با وضعیت مادی بیمار دریافت می کرد و نیز اتاقی برای امداد رسانی عمومی وجود داشت که طبابت و درمانی رایگان به مردم ارائه می داد.

از اموری که انجمن آن را تثبیت کرد و از آثار پسندیده آن می باشد، توسعه اندیشه تقارب میان مسلمانان و مسیحیان در صافیتا است انجمن دیدارهای بسیاری میان دو طرف برقرار کرد و به پاس کوششهای انجمن در این زمینه، پاتریارک هزیم - پاتریارک ارتودوکس روم - هنگامی که ده سال پیش از صافیتا دیدن می کرد بازدید ویژه ای به انجمن اختصاص داد و

از اقدامات آن تحسین کرد و این توجّه کریمانه ای است که دلالتها و معانی بسیاری دربردارد.

از این گزارش مختصری که از فعالیّتها و اقدامات انجمن های جعفریه در ساحل ارائه کردیم برای ما روشن می شود ه محور اهتمام این انجمنها احداث مساجد و سپس اعمال خیریه بود و اینها بی شک کارهایی قابل تقدیر است، ولی در مقابل در بسیاری از امور که در نهایت اهمیّت بودند کوتاهی فراوانی داشتند از جمله: تعیین اشخاصی برای امامت مساجدی که انجمنها در بنا و احداث آنها تلاش کرده بودند، همچنین نپرداختن به هیچ امری که در شأن نشر و گسترش مذهب جعفری باشد.

از طرفی هر یک از طوایف دینی در ساحل سوریه مدرسه ای مخصوص داشتند که در خلال آن نشر و آموزش مبادی مذهبی دینشان با آزادی تمام صورت می گرفت این مدارس عبارت بودند از:

مدرسهنوعمکان

گروهی که مدرسه به

آن وابسته بود

امریکاییپسرانلاذقیه انجیلیها(پروتستانها)

امریکاییدخترانلاذقیه انجیلیها

سرزمین مقدسپسرانلاذقیه کاتولیکها

(ثیرّاسانتا)

خانواده مقدّسدخترانلاذقیه کاتولیکها

(سنت فامیلی)

کرملیتدخترانلاذقیه یسوعیون

رومدخترانلاذقیه ارتودوکها

مدرسهنوعمکان گروهی که مدرسه به

آن وابسته بود

رومپسرانلاذقیه ارتودوکسها

ارتودوکسی وطنیپسرانلاذقیه ارتودوکسها

خیریه اسلامیپسرانلاذقیه اسلام - سنّی

خانواده مقدسدخترانبانیاس کاتولیکها

لائیک(سکولار)پسرانطرطوس یسوعیون

و غیره...

در همین حال انجمن جعفری لاذقیه که قدیمی ترین انجمن در ساحل بود. هیچ مدرسه بخصوص به خود نساخت، با آگاهی به این که اهداف انجمن بر طبق نظام نامه داخلی آن «بنای مدارس دینی و گسترش آموزش دینی در مدارس علویان بر طبق مذهب جعفری» بود(۱). و اگر انجمن جعفریّه لاذقیّه از ابتدای شکل گیری مدرسه ای مخصوص به خود دایر می کرد که در آن آموزش دینی بر طبق مذهب جعفری صورت می گرفت، البتّه گروه گروه از آن فارغ التحصیل می شد و امروز نقش و نفوذش در جامعه وجود می داشت و پایه هایی قوی برای مذهب جعفری می بود؛ ولی انجمن به علّتهای نامعلومی از این جهت کوتاهی کرد و این از ایراداتی است که بر او وارد است. شاید ضعف امکانات مادی را بهانه کنند، ولی این عذر آنها را از مسؤولیّت این کوتاهی معاف نمی سازد، به خصوص زمینی که مسجد بزرگ امام جعفر صادق در آن احداث شد ممکن بود که



---

۱- نظام نامه داخلی انجمن.

بخشی از این زمین را جدا کرده و به بنای مدرسه اختصاص دهند.

از دیگر ایرادات این است که انجمن در اعزامهای علمی به حوزه های دینی در عراق کوتاهی کرد، زیرا بعد از اوّلین اعزامی که در نتیجه آن، محمود مرهج، فضل غزال، سلیمان عبّاس و احمد زکی تفاحه فارغ التحصیل شدند، دیگر هیچ طلبه ای به عراق فرستاده نشد و این کوتاهی است که هیچ چیزی آن را توجیه نمی کند.

همچنین از جمله ایرادات این است که بیشتر اعضای انجمن که از مشایخی جلیل القدر بودند و از شهرتی خوب و منزلتی والا در محیط اجتماعی خود بهره مند بودند تلاش کافی در راه نشر مذهب جعفری به خرج ندادند و با دوراندیشی و تصمیم گیری قوی و موضع گیرهای محکم به آن دعوت نمی کردند. امام جعفر صادق علیه السّلام فرموده است: «خدا رحمت کند قومی را که چراغ و منار باشند و با اعمال خویش و به کارگیری توان خویش به سوی ما دعوت کنند»(۱).

امّا مهمّتر از همه اینها، انجمن موضع مدبّرانه ای نسبت به روحانی نماها اتّخاذ نکرد، بلکه در بسیاری موارد با آنها مدارا و فروتنی کرد به طوری که به آنها اجازه داد تا به نفوذ خود با آزادی تمام ادامه دهند و نیروی با نفوذی در میان مردمان بی سواد گردند، در حالی که محدود ساختن فعالیّت آنها و جلوگیری از نفوذ آنها در نهایت سادگی و آسانی برای انجمن امکان داشت، به خصوص که همان سلاح بُرنده یعنی فرمان قانونی شماره ۳۳ و اصلاحیه های آن در خصوص تنظیم لباس مردان دین [روحانیون] هنوز در دست آنها بود زیرا هیأتی که به موجب این



---

۱- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول عن آل الرّسول، ص ۲۲۱.

دستورالعمل برای بررسی صلاحیت کسانی که در لباس روحانیّت به سر می برند، تشکیل شد همان انجمن و برخی از اعضای آن بودند و اگر این هیأت به وظیفه خود به طرز صحیح و کامل و بدون مدارا و فروتنی اقدام می نمود امور بسیاری تغییر می کرد، و ما امروزه این جمعیّت بسیار زیاد را نمی دیدیم که لباس روحانیّت به تن می کنند بدون داشتن صلاحیّتی مانند آنچه فرمان قانونی شماره ۳۳ و اصلاحیّه شماره ۳ آن و بیانیه شماره ۸ تعیین کرده اند، لیکن انجمن به واسطه این رفق و مدارا با این افراد فرصت تاریخی را از دست داد که جبران نمی شود به طوری که به این روحانی نماها اجازه داد با آزادی تمام به نفوذ خود ادامه دهند تا در طی ایام قدرتی دارای نفوذی حقیقی و تأثیری فعّال گردند و بزرگترین دلیل بر قدرت و نفوذ آنها این است که توانستند فعّالیت انجمن جعفریه لاذقیه را که قدمهای بلندی به جلو برداشته بود با رکود مواجه سازند و تلاشها و کوششهای آن را تباه سازند و با کمال تأسّف باید بگوییم:

«انجمنهای جعفریه در ساحل سوریه کاری در راه اشاعه مذهب جعفری و توسعه آن انجام ندادند، در حالی که کارهای بسیاری از آنها انتظار می رفت».

اگر چه پاره ای موانع بر سر راه آنها پدید آمد امّا برخی از این موانع به سبب سهل انگاری و مدارا و کوتاهی انجمنها بود. و امروز بر انجمنهای جعفری لازم است به اقدامات اصلاحی دست بزنند که در بردارنده خط مشیها و اسلوبهای عملی انجمن باشد و فعالیتهای خود را بار دیگر بر پایه هایی حقیقی حساب شده با توجّه و دقّت آغاز کنند در حالی که از تجربه های گذشته نیز استفاده کنند «و قُل اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله و المؤمنون».

## فصل چهارم: معرّفی برخی از شخصیّتهای شیعه در ساحل و تألیفات آنها

ص:۲۴۳

در پایان این پژوهش به صورت بسیار مختصری شرح احوال بعضی از نویسندگان معاصر شیعه در منطقه ساحل سوریه و آثار چاپ شده ایشان پیرامون اهل بیت علیهم السلام و فقه جعفری را ارائه می کنیم.

شریف عبداللّه (متوفّی ۱۳۹۵ ه / ۱۹۷۵ م): تأسیس انجمن جعفریه لاذقیه به همّت او باز می گردد. نسب او به امیرالمؤمنین علی علیه السّلام می رسد بر اساس شجره نامه زیر:

«عبداللّه بن حسن بن فضل بن علوی بن محمّد بن محمّد بن سهل بن محمّد بن احمد بن سلیمان بن عمر بن محمد بن سهل بن عبدالرحمن مولی خیله، بن عبداللّه بن علوی بن محمد - مولی دویله - بن علی بن محمد الفقیه المقدم، بن علی بن محمد صاحب رباط بن علیّ بن علوی بن محمّد بن علوی بن عبداللّه بن احمد المهاجر بن عیسی بن محمّد بن علی العریضی ابن سیدنا الامام جعفر الصّادق ابن سیّدنا الإمام محمّد الباقر ابن سیّدنا الامام علی زین العابدین ابن سیّدنا امیرالمؤمنین الحسن(۱) [؟!] ابن السیّده

فاطمه الزّهراء بنت سیّدالمرسلین سیّدنا محمّد(ص)، و ابن امیرالمؤمنین سیدنا علیّ بن ابی طالب علیه السّلام»(۲).

شریف عبداللّه از علمای برجسته و دارای دانشی فراوان و استدلالی قوی بود. عمر او در راه نشر فرهنگ اسلامی و اقدام در وحدت صفوف اسلامی و نزدیک کردن مذاهب به یکدیگر گذشت. در سال ۱۳۴۷ ه /



---

۱- به احتمال زیاد به جای حسن «حسین» صحیح است شاید اشتباها حسن چاپ شده.

۲- در باره نسب شریف عبداللّه به کتاب وی، صدق الخبر فی خوارج قرن الثانی عشر مراجعه کنید.

۱۹۲۹ م در لاذقیه مجله المرشد العربی را منتشر ساخت که شرکت فعّالی در نشر فرهنگ صحیح اسلامی داشت و همین طور تعدادی تألیفات ارزشمند به چاپ رسانید که عبارتند از:

۱- کتاب صدق الخبر فی خوارج القرن الثّانی عشر، منتشر شده در چاپخانه کومین، لاذقیه، ۱۳۴۶ ه / ۱۹۲۸ م.

این کتاب از مهمّترین کتابها و مراجع اساسی در ردّ بر وهابیّت است.

۲- حکم مبتدع معتقدات القادیانیّین، چاپ شده در چاپخانه کومین، لاذقیه، ۱۳۵۰ ه / ۱۹۳۲ م.

جزوه ای است مشتمل بر جواب شریف عبداللّه به سؤالی که از دمشق رسیده بود در باره حکم بدعت گذار اعتقادات قادیانی و کسانی که دعوت او را تأیید کنند و سخنان او را نشر دهند.

۳- تحت رایه لا اله الاّاللّه محمد رسول اللّه، چاپخانه ارشاد، لاذقیه، ۱۳۵۷ ه / ۱۹۳۸ م.

۴- شریف عبداللّه همچنین تعدادی منشورات اصلاحی در موضوعات گوناگون منتشر ساخت و در مناسبتهای مختلف آنها را توزیع کرد که تعدادی از آنها را در آرشیو نگهداری کرده ایم.

شریف عبداللّه - رحمه اللّه علیه - ظهر پنج شنبه اوّل ذی حجه ۱۳۹۵ / چهارم کانون اوّل ۱۹۷۵ درگذشت و در ست زینب در کنار مادر بزرگش دفن شد.

شیخ عبدالعزیز کنعان: او از خانواده ای سرشناس و سنی مذهب در روستای زنقوفه، در نزدیکی الحفه از منطقه لاذقیه، بود. محبت او به اهل بیت او را وا داشت تا به مذهب تشیّع گردن نهاده و به فراگیری فقه جعفری در نجف اشرف بپردازد. او یکی از دعوت کنندگان مخلص مذهب جعفری

بود و بدین سبب با سختی و فشار بسیاری روبه رو شد و به طور وقیحانه ای با او درگیر شدند.

او امام و خطیب مسجد جامع صلنفه و الحفه و مدرّس دینی در الحفه و لاذقیه بود. وی - که خدایش رحمت کند - در آغاز دهه هشتاد درگذشت و از آثار قلمی خود دو جزوه کوچک برای ما باقی گذاشته که در آنها برخی از خطبه ها و دروس دینی را که به طلّاب و شاگردانش آموزش می داد جمع کرده است که عبارتند از:

۱- مکانه الإخلاق ۱۹۴۷ م، عنوان این جزوه خود بر محتوای آن دلالت می کند.

۲- جبرئیل یسأل و الحبیب محمد یحبیب. ۱۹۶۹ م.

شیخ عبدالرّحمن الخیر ۱۳۲۲-۱۴۰۶ ه / ۱۹۰۴-۱۹۸۶ م: او بازمانده خانواده معروفی بود که به علم و فرهنگ و شیخوخیّت شهرت داشتند. در قرداحه از توابع منطقه لاذقیه در سال ۱۳۲۲ / ۱۹۰۴ م به دنیا آمد. همانند همه پسران روستایی در مکتب به فراگیری پرداخت، سپس در مدرسه رشادیه «قرداحه» و پس از آن در «عنازه» به تحصیل ادامه داد.

در سال ۱۹۳۱ مدرک صلاحیّت تدریس - در بخش دوم را گرفته و مدّتی به عنوان معلّم مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۹۴۳ شغل معلّمی را رها کرد و در بخش مدیریت اداره توتون و تنباکو به عنوان مدیر تامّ الإختیار در لاذقیه مشغول به کار شد و در این کار خود باقی ماند تا در سال ۱۹۶۳ م بازنشست شد. در دمشق به طور دائم اقامت گزید و در وزارت اوقاف به عنوان مدرّس دینی به تدریس پرداخت. یکی از اشخاص بد از شهرت ادبی و مکانت علمی و دینی وی سوء استفاده کرده و سخنان ناروایی را با امضای وی به چاپ رسانید که حاکی از سوء نیّت او بود و

هدف او ایجاد دشمنی و کینه توزی در دلها و تحریک آنها و گسترش تفرقه بود.

شیخ عبدالرحمن قلمش را علیه منحرفان و توطئه گران و کسانی به کار برده بود که شعله های کینه توزانه قوم گرایی را از روی جهل یا به واسطه سوء نیّت، برمی انگیختند، و او در این عرصه اعتبار و اهمیتی داشت.

شیخ - که خدایش رحمت کند - در صبح پنجشنبه ۱۸ حزیران ۱۹۸۶ / ۱۱ شوال ۱۴۰۶ در دمشق درگذشت و بنا به وصیّتش در مقبره سیده زینب دفن شد. او تألیفات متعدّدی دارد که برجسته ترین آنها عبارتند از:

۱- کتاب الصّلاه و الصّیام وفق المذهب الجعفری، از مشهورترین تألیفات اوست که اوّلین بار در سال ۱۳۸۳-۱۹۶۳ م چاپ شد و بارها تجدید چاپ گردید که آخرین آنها (چاپ نهم) در سال ۱۹۹۱ بود.

۲- تحفه المؤمن فی فضل یوم الجمعه و اشهر رجب و شعبان و رمضان و الأعمال و الاذکار المسنونه فیها، ۱۳۸۶ ه / ۱۹۶۶ م. کتابی منحصر به فرد در این زمینه است. وی عواید آن را به حساب مسجد امام جعفر صادق علیه السّلام در لاذقیه واریز کرده بود.

۳- من نداء الإیمان، مجموعه مقالاتی از شیخ است که در روزنامه ها چاپ و یا از رادیو پخش شده بود.

۴- موقف الإسلام من الإجهاض و التعقیم.

۵- مناسک الحج علی المذاهب الخمسه، چاپ وزارت اوقاف، دمشق، ۱۴۰۰ ه / ۱۹۸۰ م.

۶- من تراث الشیخ عبدالرحمن الخیر، مجموعه مقالات شیخ است که پسرش هانی الخیر در سال ۱۹۸۷ م بعد از مرگ او جمع آوری و منتشر ساخت.

ص:۲۴۸

۷- شیخ تألیفات خطّی بسیاری دارد که امیدواریم به زودی نور را ببیند

- انشاءاللّه - .

محمـد علی اسبر: در سال ۱۹۱۵ م در روسـتای بشـکوح از توابع جبله به دنیا آمد. آموزش ابتدایی را در روسـتای عین الشـقاق گذرانید، و در سال ۱۹۴۵ معلّم مـدارس ابتدایی شد. سـپس آموزش را رها کرده و کارمند حسابداری در مدیریت منطقه جبله شد. در سال ۱۹۷۵ به واسطه رسیدن به سن قانونی ناچار به بازنشستگی شد و دست به نگارش و تألیف زد.

او یکی از مؤسّسان انجمـن خیریـه امـام علیّ الرضـا در جبله بـود و اکنـون رئیس آن است. او بـا شـجاعت بی نظیر به مقـابله با انحرافات مشایـخ پرداخت و بر ضـدّ آنها کتاب مشـهور - تقالیـدنا و عاداتنا - را نوشت. به واسـطه نوشـتن این کتاب مشایخ به شـدّت به ستیز با او پرداختنـد و او را مرتـدّ شـمرده و علیه او کتابی خطّی با عنوان الرّد علی المرتـدّ نوشـتند. محمّـدعلی اسبر از برجسـته ترین نویسـندگان ساحـل سوریه و مشـهورترین آنهـا در عـالم اسـلام محسوب می شود و کتابخانه اسـلامی به داشـتن تعـدادی از تألیفات ارزشـمند او بی نیاز شـده است. تألیفاتی که با پـذیرش عمومی بی نظیری روبه رو شد و برجسـته ترین آنها عبارتند از:

۱- ابوطالب عملاق الإسلام الخالد، ۱۳۹۶ ه / ۱۹۷۶ م.

۲- سطور مضیئه من الإمام الصادق و حیاتنا و تقالیدنا، ۱۹۸۰ م.

۳- هل قرأت اباذر، ۱۹۸۱ م.

۴- اهل بیت رسول اللّه فی دراسه حـدیثه، ۱۹۹۰ م. این کتـاب از برترین تألیفات اوست، که نسـخه های آن در کمتر از دو ماه پس از انتشار نایاب شد.

۵- اجداد رسول اللّه، ۱۹۹۱ م.

۶- بطلا العقیده و الجهاد حمزه بن عبدالمطّلب، جعفر بن ابی طالب، ۱۹۹۱ م.

۷- علیّ فی القرآن و السّنه، ۱۹۹۲ م.

شیخ سلمان حسن سلمان: او در سال ۱۹۱۷ م در روستای بسین در منطقه قرداحه به دنیا آمد و در نزد شیوخ روستا به فراگیری علوم پرداخت. هیأتی که به موجب فرمان شماره ۸ مورّخ ۱۷ شوّال ۱۳۷۱ / ۹ تموز ۱۹۵۲ م موظّف به بررسی صلاحیّت دینی مشایخ شده بود، وی را احضار کرد؛ امّا وی با موفقیّت از آن بیرون آمد و هیأت مزبور اجازه پوشیدن لباس روحانیون مسلمان را بر طبق مذهب جعفری به وی اعطا کرد از تألیفات او:

- رحله الحج الی بیت اللّه الحرام و البلد الأمین، چاپ بیروت، ۱۹۷۴ م.

شیخ محمود صالح: خطیب مسجد جامع الزّهراء و مسجد جامع الحسین(علیه السّلام) در بانیاس بود از تألیفات وی:

۱- النّباء الیقین عن العلویین، ۱۳۸۱ ه / ۱۹۶۱ م.

این کتاب او ما را به یاد کتاب تاریخ العلویّین محمد امین غالب الطّویل می اندازد به جهت تشابهی که در موضوع دو کتاب وجود دارد.

۲- المختصر الجامع فی الفقه الجعفری.

این کتاب را باشراکت شیخ عبداللطیف الخیر در سال ۱۳۷۱ ه / ۱۹۵۲ م منتشر ساخت و بخشی از عواید حاصل از فروش آن را به انجمن خیریّه جعفریّه لاذقیّه اختصاص دادند.

شیخ کامل حاتم: شیخ کامل حاتم در سال ۱۹۲۰ م در روستای بسنادا از توابع منطقه لاذقیه به دنیا آمد. آموزش مقدماتی را نزد پدرش فرا گرفت، سپس آموزش را در مدرسه روستا ادامه داد.

وی از مؤسّسان انجمن جعفریه لاذقیه و یکی از اعضای هیأتی بود که به موجب بخشنامه شماره ۸ مورخ ۱۷ شوال ۱۳۷۱ / ۹ تموز ۱۹۵۲ م

تشکیل شد تا به بررسی صلاحیت کسانی که در لباس روحانیت بر طبق مذهب جعفری به سر می برند، بپردازد. شیخ مدّتی طولانی در روستای مشقیتا از توابع ناحیه عین البیضا اقامت داشت. وی دارای تألیفات دینی و تربیتی متعدّدی است از جمله:

۱- الموجز المبین فی معرفه اصول و فروع الدّین علی مقتضی فقه الجعفری، چاپ لاذقیه، سال ۱۳۷۱ ه / ۱۹۵۱ م.

۲- کتاب، علیّ فی الواجب و الأخلاق و الفضیله، چاپ لاذقیه، ۱۳۸۲ ه / ۱۹۶۲ م.

۳- الموجز المبین فی المعاملات علی مقتضی الفقه الجعفری، چاپ لاذقیه ۱۹۶۵ م.

۴- یا آل طه، قصیده ای طولانی است که در جزوه کوچکی چاپ شده و تاریخ انتشار آن ذکر نشده است.

۵- کلماتی، چاپ در سال ۱۹۷۵.

۶- الحجّ و العمره علی مقتضی المذهب الجعفری، چاپ دمشق، ۱۹۹۰ ه .

شیخ محمود مرهج الفاطمی: وی در سال ۱۹۲۹ در روستای بحنین در خانواده ای که در محیط خود - توابع طرطوس - به علم و ادب معروف بود، به دنیا آمد، فقه جعفری را در نجف اشرف فرا گرفت و او اوّلین طلبه ای از ناحیه ساحل بود که در نجف به تحصیل پرداخت.

هم اکنون به عنوان امام و خطیب مسجد جامع امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) در طرطوس اشتغال دارد از تألیفات او:

۱- اصفی المناهل فی جواب السائل، تاریخ انتشار آن ذکر نشده است، این کتاب مشتمل بر جوابهای شیخ به سؤالات دینی است که پاسخ آنها از وی خواسته شده است.

۲- النشر الجوهری الموجز عن احکام المذهب الجعفری، ۱۹۷۴ م.

کلیّه اطّلاعات ما در باره شخصیتهایی که از آنها گفتگو کردیم بر گرفته از دو کتاب ماست:

۱- معجم المؤلّفین فی ساحل السّوری.

۲- الحیاه الأدبیّه فی ساحل السّوری.

این دو کتاب در دست چاپ هستند.

ص:۲۵۲

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹